ادب

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات

مدیر مسئول : محمد حسین راضی

آدرس

مجلهٔ ادب . پوهنځی ادبیات

پوهنتون کابل . علی آباد

کابل . افغانستان

اشتراك

محصلان و متعلمان : ۱۲ـ افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ـ افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ـ افغانی

قیمت این شماره ـ ۶ افغانی

مجلهٔ ادب در هر شماره فصلی را ببحث دربارهٔ کتابهای تازه و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد .

از عموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که یك نسخه از کتاب خود را بادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد .

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات

سیزدهمین سال نشراتی ادب

مجلهٔ ادب با نشر این شماره به‌سیزدهمین سال نشراتی خود پا می گذارد. در دوازده سال گذشته، با همهٔ وقفه‌هائی که بناچار پیش آمد، مجلهٔ ادب کار خود را باعزمی استوار دنبال کرده است. بهتر آنست که سرچگونگی این کار وخدمت «ادب» درحدیث دیگران گفته آید. ما کوشش میکنیم مجلهٔ ادب با نشر مطالب سودمند تر مانند سالیان پار، درطریق کمال پیش برود. مسلمست که درین امر توفیق وقتی رفیق ما خواهد شد که ازهمکاریهای قلمی استادان ومحققان ونویسندگان با صلاحیت کشور بهرهٔ کافی داشته باشیم.

خط مشی نشراتی آیندهٔ مجلهٔ ادب چنانکه درشمارهٔ گذشته توضیح گردید، دوام خواهد کرد. استقبال نیکی که خوانندگان محترم ما از کشودن باب «نقد ادبی» در مجلهٔ ادب بعمل آوردند، کارکنان مجلهٔ ادب را بیش ازپیش باین امر مهم علاقمند گردانیده است. یکبار دیگر از تمام نویسندگان محترم وفاضل کشور تمنا میکنیم برای زنده نگهداشتن این جنبش «نقد ادبی» باوسعت نظرشان اشتراک ورزند ودر نوشتن انتقاد ویا جوابها و توضیحات شان، هیجانی نشوند و پاسخهای تند نگویند.

امیدواریم امسال نیز مجلهٔ ادب از نظم ونثر دری چنان کاخی رفیع برافرازد که از باد وباران گزندی نیابد.

م. ح. ر

ادب

مجلهٔ دوماهه

سال سیزدهم | سرطان ۱۳۴۴ | شمارهٔ ۱-۲

پراگندگیهای املایی

دررسم الخط دری

مثلیست معروف که میگویند «همانطوریکه کشورها، کوهها ودریاها حدودی مادی دارند، زبان وفرهنگ وادبیات هرقوم متمدن هم دارای حدودمعنوی میباشند.» اگراین گفتار درست باشد، پس به تحقیق میتوان ادعا نمود: همانگونه که تجاوز بحدود مادی ذنب لایغفر است وقابل کیفر، تجاوز بحدود معنوی هم گناهیست نابخشودنی، بخصوص که این تعدی ازجانب خوداهل آن زبان باشد.

«این نکته برهمه مسلمست که زبان آدمیزاده پیوسته دستخوش یك سلسله تحولات واقع میشودواین ازجهتیست که زندگانی اجتماعی ومعنوی هر روز

فهرست مندرجات

مضمون		صفحه
پراگندگیهای املایی در رسم الخط دری	راضی	۱
اخناتون و مساعی او در راه اصلاحات دینی	میرمحمد آصف انصاری	۱٤
بیست و هفتمین سال وفات اقبال	پوهاند مجددی	۳۰
شیران بامیان	**عبدالحی حبیبی**	۳۹
بخش شعر:		
نذر مستان	نوید	٤۵
حسن شعله‌خیز	واله	٤٦
بادهٔ پرزور	طالب قندهاری	٤۷
چنگ شکسته	مضطرب	٤۹
آتش	حسن قسیم	۵۱
تحول در جهان اندیشه و فکر	علی محمد زهما	۵۳
کتب تذکره دراسلام	میرحسین شاه	۵۵
نقد آثار:		
توضیح انتقاد	عبدالحی حبیبی	٦۲
جواب نویسندهٔ تعلیق	محمد اسمعیل مبلغ	۷۱
گزارشهای پوهنځی ادبیات:	اداره	۸۲

به تحقیق بنای شیوهٔ خط دری بدون هرگونه شبهه برپایهٔ اتکاء بقواعد منطقی دستور زبان دری و آسانی خواندن و پرهیز از اشتباه استوار می باشد (۱) اگـرچـه زبان شناسی ضمن اینکه مدعی است هرزبانی در دنیا تابع قواعدی است که مخصوص خود آن زبان میباشد این نکته را نیز ناگفته نمی گذارد که قـواعد دستور زبان از روی زبان تنظیم میشود و چون زبان درحال تغییر و تحول است طبعاً پس از گذشتن چندین قرن تغییراتی درطرز تلفظ وقواعد دستوری حاصل می شود. روی این اصل اظهار نظر و نوشتهٔ قدما در باب قواعددستوری ، اگر هم جزو اساتید ادب باشند، اگر قابل تطبیق بطرز تلفظ وروش بکار بردن درحال حاضر نباشد ملاکی ودلیلی برای تشخیص صحیح ازغلط شمرده نمیشود ودرهرحال زبان صحیح همان است که درهرزمان توسط اکثریت مردم بکار میرود (۲) نمیـدانیم این اشتباه ازکجا سرچشمه گرفته است که بعدازکلمات مختوم به (های غیر ملفوظ)آنهم درصورتیکه مضاف ، موصوف یا منسوب قرارگیرد یا یی باید افزود؟ که اینك بـرای وانمـودن این پراگندگی املایـی و بـی اعتنایی درتشخیص موارد استعمال (ی ـ همزه) قسمتی ازمطالب نشریهٔ فوق العادهٔ مرکزمواد درسی را که بمناسبت افتتاح عمارت جدید پوهنتون کابل انتشار داده اند ، مشت نمونهٔ خروار گفته ؛ دراینجا اقتباس میکنیم وموارد یرا که ناشراین نشریه ازروی اشتباه وفقط به اتکای ذوق شخصی خود عوض «همزهٔ بیگناه» یاهای زیادرا بکاربرده است با **حروف برجسته تر** نشان میدهیم :

«... درســال ۱۳٤۰ پـوهنځی بیطاری پا بعرصه‌ی وجود گذاشت. کذا موسسه ی تعلیم و تربیه ازحیث ارتباط نزدیك وظایف تعلیمات عالی و تربیه‌ی معلمین و تهیه‌ی موادد رسی ازچوکات وزارت معارف جدا و به پوهنتون کابل مرتبط گردید.

---

۱ ـ رسالهٔ «شیوهٔ خط فارسی » مصطفی مقربی سال ۱۳۳۹

۲ ـ «همزه چیست؟» بنیاد فرهنگ ، داکتر سلیم نیساری ۱۳۳۹

نسبت بروزگاران قدیم تغییر بسیار می پذیرد و این تحولات لابد در وضع خـوانده و نویسنده هر دو تغییراتی بوجودمی آورد . »

ازجملهٔ تغییراتی که دربعضـی از نگارشهـای امروزما بسیار مشهود است ومحسوس ، یکی هم گـونا گون نوشتن یك دسته از کـلمه ها یعنی افراط و تفریط درتشخیص موارد بکـاربردن ونوشتن یا و همزه (ی ـ ء) وتای کشیده و تای گرد (ت ـ ة) و (الف وهمزه) می بـاشد کـه هرکس باتکای ذوق شخصی خود ویا ازروی بی اطلاعی بقوانین مقرره وموارد وحدود معینهٔ آنها درجاها یکه وجود (ی) راایجاب میکند (همزه) مینویسند وبعکس درمورد یکه (همزه) میخواهند آنقدر (ی) مینویسند که توگویی ازکیسهٔ خلیفه می بخشند .

این همه آشفتگیها واختلافات املایی که مشکلی در راه آموزش محصلان ایجاد کرده است ، چنان لطمه ای بزرگ بـروحدت املایـی رسم الخط مازده است که اگر مقامات مسئوول هرچه زودتر درصدد تعمیم و بسط وحدت املایی نبرایند مسأله با فتضاح خواهد کشید ودراینصورت سبکشناسان ومحققان آیندهٔ رسم الخط زبان دری که ازروی مشخصات لفظی ومعنوی ، املایی وانشایی ، آثار نویسندگان را بدوره های مختلف نسبت میدهند ، گناهی بزرگ نخواهند داشت اگر همین رسم الخط ونوشته های پراگندهٔ امروز راکـه بایستی بیك دوره تعلق بـگیرند ، نظر بهمین اختلافات املایـی ، نمونه های رسم الخط وانشای دوعصر قلمداد نمایند.

چراغلط مینویسیم ؟

بهزار ویك دلیل غلط مینویسیم که بغرض اختصار اینك یکی ازین دلیلهارا که عمده واساسی مینماید بیان می کنیم :

برای این غلط مینویسیم که «متأسفانه تاحال دستورجامعی که مخصوص زبان دری باشد نداریم ، دستوری که طرف قبول همگان واقع شده وقواعد زبان وخط خودراازروی آن یادبگیریم .» این دلیل راازلحاظی عمده معرفی میدارم که به

تنها یك مصوت بلند، علامت مستقل دارد که آنرا «آ» یا «الف» (A) مینامند. دو مصوت بلند دیگر که آنرا «و-U» و «ی -I» مینامند، وما نند مصوت بلند (A) درخطدری در وسط یاآخر کلمه نمایش داده میشوند، علاماتی را بکار میبرند که بدوغیر مصوت (Y-V) متعلق میباشد.

سه علامت کوتاه دیگر (E-O-A) (هریك متناسب بایکی از مصوتهای بلند) که درخط دری برای آنها علامتی نیست ومعروف به حرکات (فتحه ـ کسره ـ ضمه) هستند ودر آغاز کلمه با «ا» نمایش دادهمیشوند، درنوشته حذف میشوند ما نندابر، استخوان که بااین حساب بدین نتیجه میرسیم که مصوتهای دری پنج علامت کم دارند واز همینجاست که خطویا الفبایزبان دری را نمیشود کامل خواند(۱)»

با وصف این، انتقاد بجاییکه فعلاً بروش نوشتن خط دری وارد است اینست که مکاتب مااصول واحد ومعینی رابرای املا یاد نمیدهند وهر روز دامنهاین تغییرات واختلافات املایی، که مایهٔ ابتلاوبلاتکلیفی مردم ماست، بیشتر و پراگنده ترمیشود وباادامهٔ این وضع، کار فرهنگ ما نا بسامان خواهد شد.

بسط وتعمیم روشهای واحداملایی بعضی ازکلمات زبان دری را ازوزارت معارف وپوهنتون کابل باید انتظار داشت، تاتکلیف مردمی راکه بزبان دریچیزی مینویسند روشن کنندوهمگان بدانند که مثلاً یا باید نوشت: (موسسهٔی تعلیم و تربیت) یا (موسسهٔ تعلیم وتربیت)؟

کدام یکی ازین رسم الخط واملارابـاید معتبردانست:
(گفتهٔ) یا (گفته ای) یا (گفته یی) یا (گفته ئی)؟ کدام یك ازاینها صحیح است:
(نامه ای نوشتم) یا (نامه یی نوشتم) یا (نامه ئی نوشتم)؟
(مسئول) یا (مسئول) یا (مسئوول) کدام یك ازاینها صحیح است؟
آیا (قرائت) صحیح است یا (قراءت) یا (قرأت)؟

۱- «یك بحث دستوری» داکتر نیساری، بنیاد فرهنگ

درسال ۱۳۳٦ پوهنځی اقتصاد و شعبه ی طب نسوان واز شروع سال ۱۳۳۸ پوهنځی دواسازی ودرسال ۱۳٤۱ پوهنځی تعلیم و تربیه و پوهنځی تدبیر منزل تاسیس شد. درسال ۱۳٤۲ پروژه ی تاسیس موسسه ی پولی تکنیك که وزارت جلیله ی معارف ووزارت صنایع ومعادن در پلان پنجساله ی دوم پیش بینی کرده بود به پوهنتون کابل سپرده شدتا به محل تطبیق گذاشته شود. پروگرام تاسیس بنای این موسسه اکنون از طرف پوهنتون کابل روی دست گرفته شده است...»

آخر غیر از افزودن «یا» عوض «همزه» هنری دیگر نداریم که در نوشته های خود بکار بندیم؟ بالاخره این همزه ایکه ازسالیان متمادی درموارد فوق الذکر در انشاء ونگارش های ماحق وجایش محفوظ بود ؛ چه جرمی رامرتکب شده است که باین بیرحمی امروز آنرا از قلمرو نوشته های خود میرانیم ؟

چنانکه گفته آمدیم تاهنوز شیوه ای که همه یکسان ازآن پیروی کنند ودران اتفاق داشته باشند اختیار نشده وحتی درمجلات وزین وعلمی ، مقالات نویسندگان مختلف ازحیث قواعد املا بصورتهای گوناگون (مسئول)و(مسئوول) ، (قرائت) و(قراءت)و(قرأت) ، (گفته ای)و(گفته ئی) یا (گفته یی)چاپ میشود. درصورتی که وضع برای نویسندگان مجلات علمی کشور اینچنین باشد ، حال دیگران یعنی عامه را که خواسته باشند بدین زبان چیز بنویسند وکار آشفتگی ونابسامانی این قواعد راحدس میتوان زد.

مشکل ماچیست ؟

البته اولین مشکلی راکه درخط دری میتوان سراغ نمود اینست که بسبب نواقصی که در آن وجود دارد خصوصیات یك الفبای کامل رانمیتواند بخود بگیرد زیرا «خط یا الفبای متعلق بیك زبان راوقتی میگوییم کامل است که برای هر واحد صوت یك علامت معینی داشته باشد نه بیش ونه کم ازجملهٔ شش مصوت OYELLES

تنها یک مصوت بلند، علامت مستقل دارد که آن را «آ» یا «الف» (A) مینامند. دو مصوت بلند دیگر که آنرا «و–U» و «ی –I» مینامند، و مانند مصوت بلند (A) درخطدری در وسط یاآخر کلمه نمایش داده میشوند، علاماتی رابکار میبرند که بدوغیر مصوت (Y-V) متعلق میباشد.

سه علامت کوتاه دیگر (E-O-A) (هریك متناسب بایکی از مصوتهای بلند) که درخط دری برای آنهاعلامتی نیست ومعروف به حرکات (فتحه – کسره – ضمه) هستند ودر آغاز کلمه با «ا» نمایش دادهمیشوند، درنوشته حذف میشوند مانندابر، استخوان که بااین حساب بدین نتیجه میرسیم که مصوتهای دری پنج علامت کم دارند وازهمینجاست که خطویا الفبای زبان دری را نمیشود کامل خواند(۱)» با وصف این، انتقاد بجاییکه فعلاً بروش نوشتن خط دری وارد است اینست که مکاتب مااصول واحد ومعینی رابرای املا یاد نمیدهند وهر روز دامنه این تغییرات واختلافات املایی، که مایهٔ ابتلاوبلاتکلیفی مردم ماست، بیشتر و پراگنده ترمیشود وباادامهٔ این وضع، کار فرهنگ مانا بسامان خواهد شد.

بسط وتعمیم روشهای واحداملایی بعضی ازکلمات زبان دری را ازوزارت معارف وپوهنتون کابل باید انتظار داشت، تا تکلیف مردمی راکه بزبان دری چیزی مینویسند روشن کنندوهمگان بدانند که مثلاً آیا باید نوشت: (موسسهٔ تعلیم وتربیت) یا (موسسهٔ تعلیم وتربیت)؟

کدام یکی ازین رسم الخط واملارابـاید معتبردانست:

(گفتهٔ) یا (گفته ای) یا (گفته یی) یا (گفته ئی)؟ کدام یك ازاینها صحیح است:

(نامه ای نوشتم) یا (نامه یی نوشتم) یا (نامه ئی نوشتم)؟

(مسئول) یا (مسئول) یا (مسئوول) کدام یك ازاینها صحیح است؟

آیا (قرائت) صحیح است یا (قراءت) یا (قرأت)؟

۱– «یك بحث دستوری» داکتر نیساری، بنیاد فرهنگ

درسال ۱۳۳٦ پوهنځی اقتصاد و شعبه ی طب نسوان واز شروع سال ۱۳۳۸ پوهنځی دواسازی ودرسال ۱۳٤۱ پوهنځی تعلیم و تربیه و پوهنځی تدبیرمنزل تاسیس شد. درسال ۱۳٤۲ پروژه‌ی تاسیس موسسه‌ی پولی تکنیك که وزارت جلیله‌ی معارف ووزارت صنایع ومعادن درپلان پنجساله‌ی دوم پیش بینی کرده بودبه پوهنتون کابل سپرده‌شدتا به‌محل تطبیق گذاشته شود. پروگرام تاسیس بنای این موسسه‌اکنون ازطرف پوهنتون کابل روی‌دست گرفته‌شده است...»

آخرغیرازافزودن «یا» عوض «همزه» هنری دیگرنداریم که در نوشته های خود بکاربندیم؟ بالاخره این همزه ایکه ازسالیان متمادی درموارد فوق الذکر درانشاءونگارش های ماحق وجایش محفوظ بود ،چه جرمی‌رامرتکب شده است که‌باین بیرحمی امروز آنراازقلمرو نوشته های خود میرانیم ؟

چنانکه‌گفته آمدیم تاهنوز شیوه ای‌که همه یکسان‌ازآن پیروی کنند ودران اتفاق داشته باشنداختیارنشده وحتی‌درمجلات وزین‌وعلمی، مقالات نویسندگان مختلف ازحیث‌قواعد املابصورتهای گوناگون(مسئول)و(مسئوول)،(قرائت) و(قراءت)و(قرأت)،(گفته ای)و(گفتهٔی) یا (گفته‌یی)چاپ میشود. درصورتی که‌وضع برای‌نویسندگان‌مجلات علمی‌کشوراینچنین باشد ،حال‌دیگران یعنی عامه‌راکه خواسته باشند بدین زبان‌چیزبنویسندوکارآشفتگی‌ونابسامانی‌این قواعد راحدس میتوان‌زد.

مشکل ماچیست ؟

البته‌اولین مشکلی راکه درخط دری‌میتوان سراغ‌نمودداینست که به‌سبب نواقصی که‌درآن‌وجود دارد خصوصیات یك الفبای کامل‌رانمیتواند بخود بگیرد زیرا «خط یاالفبای متعلق بیك زبان راوقتی میگوییم کامل‌است که برای‌هر واحد صوت یك‌علامت معینی داشته باشدنه بیش ونه کم ازجملهٔ شش مصوت VOYELLES

این قواعد را بصورت جدی تدریس نمایند، تاازراه تمرین ومشقها بر شاگردان ونویسندگان ؛ بوسیلهٔ استعمالهای صورت صحیح آن ها ؛ این موضوع ذهن نشین خاطرها گردد .

مجلهٔ ادب از شدت علاقه ای که باین امر (وحدت املایی ورسم الخط دری) داردبرای تسهیل کار معلمان و محصلان ، درساحهٔ رسم الخط املایی زبان تحقیقاتی نموده واینك چند قاعدهٔ مفید ولازم املایی راکه طرف قبول جمهوری از محققان است ، بعلاقمندان وخوانندگان خود پیشنهاد میکند :

۱ـ کلمات مختوم به های غیرملفوظ را اگر بخواهیم به کلمات دیگر اضافه کنیم یا بر ایشان صفت بیاوریم علامت همزه (ء) روی های غیرملفوظ میگذاریم(۱) مانند : خانهٔ من ــ موسسهٔ تعلیم و تربیت ــ بگفتهٔ من ــ نامهٔ سرگشاده ــ «تا سبزهٔ خاك ما تماشاگهٔ کیست»

همچنان اگر بخواهیم کلمات مختوم به های غیرملفوظ را بـه «یـای نکره» یا «خطاب» متصل کنیم ، بدینصورت باید بنویسیم :

مثال یای نکره : خانه ای خریـدم.

ازپس هرگریه آخرخنده ای است — مرد آخربین مبارك بنده ای است

مثال یای خطاب :

بسکه رخسارت فـروزان کرده ای — کلبـهٔ ماراچـراغـان کـرده ای

همچنان اگر یای نسبت بعد از های مختفی یاغیر اصلی آید، نظربه تلفظ کلمه ، آنرا چنین باید نوشت : پسته یی ــ فیروزه یی (۲)

هنگام اتصال به پسوند یا ترکیب با کلمهٔ دیگر (ه) آنها باقی می ماند مانند :

۱ـ رسالهٔ لغات «کلیله و دمنه با چند قاعدهٔ مفید املاء» تالیف داکتر ایرج دهقان ۱ ٤

۲ــ «رسالهٔ بحثی در املاو انشا» تالیف داکتر جاوید ۱۳۳۳

درجملات : «ماهیی راشکارکردم» و«ماهی ای رابچنگ آورد» باید فهمید که کدامش صحیح است (ماهیی) یا (ماهی ای) ؟

آیا (حقیقةً) صحیح است یا (حقیقتاً) ؟

همچنان این (مسأله) راصحیح باید قبول کرد و یاآن (مسئله) را ؟

شاید مردمی هم وجود داشته باشند که بگویند چه عیبی دارداگرعوض «همزه» در ترکیب اضافی (موسسه‌ی تعلیم وتربیت) «ی» رابکاربریم ؟

درجواب ایشان باید گفت : هیچ عیبی ندارد دستکش رابجای جراب پای وجراب را بجای دستکش دست بگذارید وآنگاه ادعا کنید که تجددی هم در لباس پوشیدن ایجاد کرده اید .

مابه هرآنچه که مخالف منهج اصلی عمل شودنباید نام تجدد رابگذاریم واگر این نامگذاری راروامیداریم این تجددطلبی ، دشمنی با علم است ودشمنی باادب .

مجلهٔ ادب نظر بمسؤولیتی که دربرابراتباع کشورادب دری دارد ، وظیفهٔ خود دانست بخشی ازصفحات این شمارهٔ خود را وقف وحدت بخشیدن رسم الخط وراهنمائیهای مفید املایی زبان دری سازد ، تامگر اولیای فرهنگ کشور متوجه این اختلافات املایی شده وشیوهٔ خط زبان دری ، سامانی پذیرد . یك راه بسامان ساختن اینگونه پراگندگیهای املایی آنست که وزارت معارف ویاریاست پوهنتون کابل مصوبات کمسیون باصلاحیت تثبیت املای دری را ، اگرجامع تمام نکات مورد اختلاف املایی باشد ، که درسال ۱۳٤۰ تشکیل جلسات دادند وبه فیصله هائی رسیدند ، پیدانموده بصورت رساله‌ای کوچك ، امابه اندازهٔ کافی ، طبع نمایند وآنرابرای تمام معلمان مکاتب وحتی شاگردان توزیع دارندتادرساعت املاء(۱)

(۱)-متاسفانه درساعات محدود تدریس زبان ، ساعتی مستقل بنام ساعت املاء درپروگرام معارف گرفته نشده است و بهمین دلیل نه شاگردان ونه معلمان بارزش املا وقعی میگذارند .

نموده اند اتفاقاً (همزه) همیشه ساکن است و(الف) نه تنها ساکن نیست بلکه مانند دیگرمصوت هاخودش موجب متحرك بودن حروف‌غیرمصوت میشود(۱)

بقرار عقیدهٔ صاحب‌المنجد فرهنگ معتبر عربی (چاپ مصر) همزه کرسی ندارد و برسر(الف)، (واو) و(ی) می نشیند که‌ازجمله همزهٔ مضموم «پیش‌دار» برسر«واو» جلوس میکند وازخودخانه ندارد. ازهمینجاست که‌در کلمهٔ «مسؤول» برای «همزه» کرسی دادن درست نمی نماید وباید پس از(سین) متصلاً (واو) نوشت وبرسر (واو)همزه گذاشت‌مانند«مسؤول» وآنانیکه این کلمه‌رابصورت «مسئول» مینویسند اشتباهست.

قواعدنوشتن‌همزه:

شیوهٔ نوشتن کلمات همزه‌دار را، چنانکه درکتابت زبان عربی معمول است ومرسوم، میتوان تحت قاعده‌ای که آموختن ونوشتن آنها آسان باشد، درآورد بدینقرار:

۱- همزه‌درآغاز کلمه: اگرهمزه دراول کلمات عربی بیاید، همیشه بصورت (الف) نوشته میشود مانند: اعظم- اسم‌وایمان.

۲-همزهٔساکن‌دروسط‌کلمه: هرگاه همزهٔ ساکن‌دروسط‌کلمه بیاید‌بحرکت حرف قبل‌ازآن بایددقت‌نمودیعنی‌اگرحرف‌قبل از همزه، مفتوح(مصوت کوتاهA) باشدآنگاه همزه‌رابصورت(الف)مینویسیم‌مانند: رأفت-مأمن-تأثیر-مأوا-تأدیب. اگرحرف قبل‌ازهمزه، مضموم (مصوت‌کوتاه«O» آیددرین‌حالت همزه بصورت واو (ؤ) نوشته میشود مانند: بؤس-(بمعنای تنگدستی)- مؤمن- رؤیا- مؤذن.

ولی اگر حرکت‌حرف پیش ازهمزه مکسور (مصوت کوتاهE) باشد آنگاه

(۱) «یك‌بحث دستوری» داکتر نیساری بنیاد فرهنگ ص۲۵

گله مند ـ علاقه مند ـ پیشه ور ـ جامه دان (۱)

اگر بخواهیم «یای نکره» یا «وحدت» را درآخر کلمات مختوم به «یای معروف» بیفزاییم از ین روش باید پیروی نمود : «دیوانگیی بهانه خواهم کردن»

ویا : آن‌شنیدم که صوفیی میکوفت زیر نعلین خویش میخی چند

اگر بخواهیم در آخر کلمه های مختوم به (الف) و (واو) یای مصدری و نسبتی بیاوریم در اینصورت همزۀ آغاز مصوت در تلفظ حذف میشود وبجای آن «ی» درمی آیدمانند :

«لب ودندان سنایی همه توصیف تو گوید» ـ دانایی توانایی است ـ دویی درذات خداوند راه ندارد ـ «ای غافلان دویی چیست ماهم همین شماییم»

اغلاط املایی وانشایی در نوشته های امروزی چندان زیاد است که مایوس کننده است.

همزه چیست وقواعد املایی آن چگونه است ؟

همزه یکی ازحروف غیرمصوت است که در پاره ای از کلماتی که ازعربی داخل دری شده است، معمول میباشد وطرز تلفظ آن درحقیقت وقفه‌ای است که درگلو ایجاد میشود مانند : تلفظ آخر کلمۀ جزء، مبدء(۲) چون همزه مخصوص زبان عربی است ودر فارسی همزه وجود ندارد لذا از پیچیده ترین دشواریهای کلمات عربی مستعمل درفارسی، یکی هم نوشتن حرف صامت همزه است که درزبان عربی دراول، وسط وآخر کلمه می آید ونوشتن آن قواعدی خاص دارد. البته ناگفته نباید گذاشت که «علم همواره درتحول وارتقاء است وهیچگاهی دلیل نمیشود اکتشافات جدید علمی را، بنا براینکه مطالب گذشته راغلط میسازد قبول نکنیم. بتأسی ازین اصل است که بجرأت میتوان گفت که برعکس عقیدۀ موءلفان دستور ومعلمان زبان که (همزه) رامتحرك دانسته و(الف) راساکن معرفی

(۱) لذا نوشتن این کلمات بشکل (علاقمند ـ جامدان ـ پیشور) قاعدةً غلط است از رسالۀ شیوۀ خط فارسی مصوب شورای عالی فرهنگ ۱۳٤۲

۲ـ «همزه چیست» بنیاد فرهنگ ۱۳۳۹

۳-همزه در آخر کلمه: در نوشتن همزهٔ آخر کلمات باید بحرف ماقبل نگاه کرد. اگر حرف ماقبلش مضموم باشد با (واو) مانند (لوءلوء) واگر ماقبلش مفتوح باشد با (الف) مانند: (بناء - امراء - ملجاء) و اگر ماقبلش مکسور باشد همزه را بصورت (یا) مینویسند، مانند: قاری، ولی اگر حرف ماقبل آخر، ساکن آید طبیعیست که درین حالت همزه را بصورت (ء) مینویسیم مانند: مرء، جزء (۱)

همزه ای را که در آخر کلمه بیاید و حرف ماقبلش نیز یای ساکنی باشد، بصورت (یا) باید نوشت مانند: خطیئت. ناگفته نماند که (همزه) درین کلمه حرف آخر و (تا) زاید است مانند: خطیه. (۲)

قاعدهٔ تنوین نصب در کلمات مختوم به تاء: یکی دیگر از مغلقترین دشواریهای کلمات عربی مستعمل درزبان دری تشخیص موارد تنوین نصب در کلمات مختوم به (تا) میباشد. کلمه هایکه درزبان عربی به تای گرد (ة) مختوم باشد، در حالت تنوین الف نمیخواهند و فقط علامت تنوین را که عبارت ازدو زبر باشد برحرف (ة) باید نوشت مانند: حقیقةً - دفعةً - قاعدةً - عجالةً (۳) لذا نوشتن آنها بصورتیکه غالباً مروجست مثل (حقیقتاً - دفعتاً - قاعدتاً - عجالتاً)

---

* نمی نویسند، درعربی هم گاهی این کلمات بیك واو نوشته میشود مانند: رؤس - مرؤس - مسؤل بهرحال بصورت یاء نوشتن این همزه بشکل: رئوس - مرئوس و مسئول، که امروز سخت متداول است، بکلی خطاست.

۱- جزء با همزه یا جزو، مقابل کل است وجز بدون همزه حرف استثناست. «رسالهٔ بحثی در املاء و انشاء» دکتور رجاوید ۱۳۳۳

۲- «رسالهٔ چند قاعدهٔ املایی» داکتر ایرج ۱۳۳۳

۳- چون تشخیص «ت» زاید و اصلی در کلمات مأخوذ از عربی برای عامهٔ فارسی زبانان خالی از اشکال نیست، از قاعدهٔ نوشتن تنوین روی «ت» زاید بصورت (حقیقةً - عجالةً) عدول شده است.

همزه بصورت(یا) نوشته میشود مانند: بئر (چاه)، ذئب(گرگ)، سیئهٔ (بدی):

همزهٔ متحرك دروسط کلمه: همزه های متحرك وسط کلمات دوحالت پیدامیکنند، بدینمعنی که حرف ماقبل همزه یا متحرك است و یا ساکن:

حالت اول: هرگاه حرف ماقبل همزه نیز متحرك باشد، همزه تابع حرکت حرف ماقبل میشود، چنانچه اگراین حرکت ضمه است، اگرچه خودهمزه حرکتهای مختلف داشته باشد (۱) همزه رابصورت (واو) بایدبنویسیم مانند: سؤال ـ مؤثر ـ شئون ـ رؤس.

اگرحرکت قبل ازهمزه کسره است .همزه رابشکل (ئ) مـی نویسند مانند: فئه (بمعنای گروه).

اما اگرحرکت حرف پیش ازهمزه، فتحه باشد در اینصورت حرکت خود همزه را باید معتبردانست، یعنی اگرهمزه مکسور است بشکل (یا) باید نوشته شود مانند: رئیس.

اگر همزه مضموم باشد آنرابشکل (واو) باید نوشت مانند: رووف.

اگرهمزه مفتوح باشد بصورت(الف) نوشته میشود، مانند: لآلی (جمع لوءلوء)، تأمل وغیره.

حالت دوم: اگر همزه دروسط کلمه، متحرك وحرف ماقبل آن ساکن باشد، درین حالت قاعده چنین است که همزهٔ مفتوح را بصورت (الف) باید بنویسیم، مانند: مسأله ـ جرأت ـ وهمزهٔ مکسور رابشکل (یا) باید نوشت چون: افئده (جمع فواد بمعنی دل)، وهمزهٔ مضموم رابصورت (واو) مانند: مسئول، مرؤوس باید بنویسیم. (۲)

۱ـ رسالهٔ «بحثی درا ملاء وانشاء» تألیف داکترجاوید

۲ـ درمورد نوشتن (مسؤول ومرؤوس) باید یادآورشد که اصولاً بادو واو صحیح است ولی گاهگاهی درخط دری برای رعایت اختصار ورفع ثقلت تلفظ واودوم (واو ممدود) را

گذاشتن نادرست است. پس باید ازاستعمال کلمات نادرست (زباناً ـ تلگرافاً، تلفوناً وناچاراً) خودداری کرد.

قاعدهٔ نوشتن «به»:- بخشی دیگر از نابسامانی و پراگندگی رسم الخط واملای زبان دری بی‌اعتنایی به‌حدو استقلال هر کلمه است که درنوشتن باید حفظ شود، آنهم به‌سبب‌معنی وعمل دستورجداگانه ایکه درجمله دارد. ازهمین نظراست که حرف اضافهٔ «به» رابایدجدااز کلمهٔ بعد نوشت (۱)

مانند: «به‌دریا درمنافع بیشماراست».«هرچه کنی به‌خودکنی» وغیره.

ولی بایدیادآورشدکه این حرف رادرعربی باکلمه متصل مینویسند مانند: ذهبت بمدرسه.

شرح این موضوعات تاهمینجا بسنده مینماید درشمارات آینده نیز کوشش خواهیم کردراجع به همچو موضوعات زبانی واملایی، مطالبی نشرگردد.

محمدحسین راضی

می وشعر

ای شاه زمی تیز شود خاطر شاعر

چون می نبوذ شعربزودی نتوان گفت

می هست چو الماس وسخن هست چو یاقوت

یاقوت گرانمایه باالماس توان سفت

«امیر معزی»

۱ـ به استثنای «بجز» و «بغیر» که پیوسته نوشته میشود، «شیوهٔ خط فارسی ۱۳۴۲»

وغیره نظر بقواعد عربی غلط است.

اما کلمه ها ایکه در اخیر شان تای کشیده (ت) (۱) باشد، درحالت تنوین «الف» بکار دارند مانند: وقتاً- ذاتاً که تای آنها اصلی و دراز است.

برای اینکه درین مورد (تنوین نصب در کلمات مختوم به تاء) رهنمایی کافی صورت گرفته باشد بدین قاعده چنگ میزنیم:

اگر حرف آخر کلمه «تا» باشد باید دید که «تا» جزء ریشهٔ کلمه است یا نه؟ اگر باشد، نوشتن الف (علامت تنوین نصب) لازم است مانند: موقتاً که ریشهٔ آن وقت و «ت» جزء ریشه است.

اگر «تا» جزء ریشه نیست بلکه زیادشده است درینصورت الف نباید نوشته شود مانند (حقیقةً) که ریشهٔ آن «حق» است. (۲)

نا گفته نباید گذشت که برخی از نویسندگان جوان ما هنگام تنوین گذاشتن بر کلمات مختوم به (همزه) و (ی) نیز بیشتر تابع ذوق شخصی میشوند تا به قواعد مشخصهٔ آن. و با این کار خویش یك تشتت و پراگندگی را در عالم رسم الخط املای زبان دری بمیان می‌آورند که اینك بغرض جلو گیری ازین پراگندگیها درین مورد نیز قواعدی را که مورد اتفاق نظر همگان است ارائه میکنیم:

آن کلمات عربی که مختوم به (همزه) و (ی) باشند درهنگام ورود تنوین «الف» نمیخواهند و علامت تنوین راساً بر «همزه» و «ی» می‌نشیند، مانند: بناءٌ معنیً- ابتداءٌ-قویٌ.

لذا کسانیکه باینصورت (بناءاً معناً- ابتداءاً-قویاً) می نویسند اشتباه میکنند. چنانکه گفته آمدیم، تنوین مخصوص زبان عربست، بناءً بر کلمات غیرعربی تنوین

۱- راه چگونگی تشخیص تای مدور از کشیده اینستکه تای مدور در مقام وقف (ه) و در حالت وصل (ت) تلفظ میشود... ص ۲۷ رسالهٔ املای داکتر جاوید.

۲- رسالهٔ لغات کلیله ودمنه باچند قاعدهٔ مفید املا ۱۳۳۲

سخن میزنیم برای این مقصد نخست جریان ظاهری وقایع وسپس عقاید مذهبی پادشاه را ارائه میکنیم وبالاخره مسالهٔ ارز یابی کارهای وی راز یر بحث میگیریم درحالیکه باید میان قضاوت معاصر ین وی و قضاوت خود به تفاوتی قایل باشیم. چون سالهای درازی ما را از وقایع جدا ساخته ودر روایات وتسلسل آنها خالیگاهای بزرگی احداث کرده است لذا باید در قضاوت خویش از حزم واحتیاط کار گیریم. معهذا با در نظر گرفتن اهمیت آنها حق داریم به ارزیابی آنها جرئت کنیم. درحوالی سال ۱۳۶۱ ق م آمنوفیس چهارم (Amenophis IV) بحیث شاه تاجپوشی گردید. جلوس وی به تخت شاهی باهیچگونه مشکلی روبرو نشد زیرا انا مبرده یگانه فرزند نرینهٔ والدین خویش آمنوفیس سوم و تیجه (Teje) بود جهت قضاوت انتقادی انکشاف شاه جوان باید وضعیت سیاسی جهان را در ان زمان وفضای درباری را که در ان شاه مذکور نشوونما یافته بود، در نظر مجسم سازیم. در آن وقت مصر یك قدرت جهانی بزرگ بود و وضعیت آن بسیار مستحکم بنظر میرسید طوری که یك ملت بزرگ ومقتدر تصور کرده میتوانست که رفتار تاریخ جهان متوقف گردیده واوضاع جاریه برای همیشه دوام خواهد کرد — اشتباهی که هر زمان رخ دهد کفارهٔ آن بسیار سنگین میباشد. شاهان بابل وکاتی (Khatti) حکمروایان میتانی (Mitanni) وکریت (Carete) هدایای گرانبهایی ارسال میکردند تا بذریعهٔ آن حسن نیت مصر را کمایی کنند ورفتار آنرا در برابر خویش مسالمت آمیز نگهدارند. فلسطین وسوریه نیز مانند لیبیا ونوبیا تا آبشار سوم در تصرف مصر درآمده مطیع وخراجگزار آن بودند. درهیچ جا علایم وقوع تغییر وضعیت جهان بنظر نمیرسید. سیل ثروتهای ناقابل تصور از قبیل زر وسیم وفلزات دیگر، مواشی وغله جات به وادی نیل جاری بود. از همه بیشتر غلامان به اثر موافقه های تجارتی در مصر آمده و مسألهٔ کار وغذای ساکنین وادی نیل را که درغیر آن بحرانی ودشوار میگردید، حل مینمودند. مخصوصاً در دار السلطنه تجمل ورفاً عام بود ونعمت وفور داشت. اکثر خانواده های یك

بقلم پروفیسر هلموت برونر

مترجم: میر محمد آصف انصاری

اخناتون و مساعی او در راه

اصلاحات دینی

پروفیسر هلموت برونر مصرشناس پوهنتون توبینگن درسال ۱۹۱۳ درهوخست نزدیك فرانکفورت برماین متولد گردیده است. درمیونخ و برلین تحصیل کرده است. درسال ۱۹۳۷ نخستین بار بمصر رفت و به امر موسسه باستانشناسی جرمنی درآنجا به تحقیقات مشغول گردید. از سال ۱۹۵۰ باینطرف در پوهنتون توبینگن تدریس می کند. برونر سعی دارد کافهٔ تمدن و ادبیات مصر را بحیث یك واحد تحقیق کند. نامبرده یك تعداد آثاری را که حاوی تتبعات وی در تاریخ تمدن و ادبیات مصر است نشر کرده است. اثر جدید وی بنام «تربیت درمصر قدیم» ۱۹۵۷ قابل تذکر است.

درحوالی ۱۳۵۰ ق م فرعونی مدت هفده سال برمصر حکمروا بود که نه تنها برای کشور خویش بلکه برای تاریخ معنوی بشر نیز اهمیت فوق العاده‌ای پیدا کرد. وی نه یك قهرمان نظامی بود و نه یك جهانکشا بلکه برعکس هیچگاه شمشیر بدست نگرفت و هرگز از سرحدات خاك خویش تجاوز ننمود. اخناتون حتی درسیاست داخلی کشور نیز شهرتی پیدا نکرد. تأثیرات وی تنها درساحهٔ دین و هنر قابل احساس است و ما دراین مقاله از فعالیتهای دینی وی و آثاری که از آنها باقی مانده است

کرده اورا به‌مرتبهٔ ملکه وهمنشین اعتلا بخشید وخبر این وصلت بی تناسب درهمه جا انتشاریافت. بنا براین باید «تیجه» یک زن فوق العاده باذکای عالی وصاحب اراده وروحیهٔ آهنین بوده باشد. حتی دیپلوماتها وشاهان کشورهای خارج نیز نامه‌های رسمی خویش رابه عنوان وی می نوشتندودر بعضی از ین نامه‌ها اسم شاه نیز در پهلوی نام وی دیده میشود، درحالی که درمورد ملکه‌های دیگر مصر چنین چیزی به نظر نرسیده است.

اخناتون درچنین فضایی که غناو ثروت آنرا ازدستبرد آلام زندگی دور نگهداشته، عنعنه پشتیبان آن بود، نشو ونما یافته بود، امابزودی ملتفت گردید که این عنعنه پوچ و بی‌معنی است. پالیسی پدر درنظر وی منافقانه وپرازحیله جلوه می نمود. هرچیز رابا فراستی که ازطرف مادر به‌ارث برده بودمورد مداقه قرارمیدادگرچه بحیث یک‌جوان هنوز فاقد خرد بودولی نیروی‌عظیمی داشت که بعقیدهٔ ماآنرا نیز ازچهرهٔ مادرش میتوان خواند. ما باید شهزاده رایک جوان‌ضعیف ومخالف فعالیتهای نظامی تصور کنیم. درحالیکه اسلاف وی در این‌سن به اقدامات نظامی شوق‌داشتند، وی بیشتردراندیشه های مذهبی خویش مستغرق بود. دروس سیاست رابا اکراه‌وتعند فراه میگرفت، تنهایی‌وانزوارا ترجیح‌میداد، بیشتروقت خودرا درمطالعهٔ نوشته‌های قدیم‌صرف کرده ودربارهٔ آنهاازخود نظریاتی بمیدان می‌آورد. خلاصه‌شهزاده «هملتی» بود اما مقدرات‌اورادرراه‌بکلی متفاوتی ازمسیر شهزادهٔ دنمارک روان ساخت. از تاجپوشی‌شهزادهٔ‌جوان هنوز مدتی نگذشته بود که احساسات محبوس وی منفجر گردید. احتمال میرود درزمان تاجپوشی پدرش هنوززنده بود ولی آمنوفیس سوم یقیناً دیگر قدرت حکمروایی رانداشت وشاید علت آن علالت‌مزاج بوده‌است. بمجردیکه شاه‌جوان بنام آمنوفیس‌چهارم تاجپوشی گردیدبه‌الوهیتهای‌شمسی، پرستش آفتاب‌ومعابد آفتاب‌امتیاز قایل گردید. خانواده‌های مقتدر که دردستگاه اداری دولت، ودراردوودر معابد مناصب بلند

حیات بسیار مستریح داشتند. راحت طلبی ونرمی، مودزندگی راتشکیل داده بود: داستانهای عشقی دراشعار نفیس ستایش میگردید نزدا شراف بمقابل حیوانات مخصوصاً در برابر چوچه های آنها عواطف رقیق و آمیخته با رأفت پرورش یافته بود.

رسوب مذهبی این حال سرود های عالی واستادانه ای بودکه در آنها مراحم خداوند توصیف میگردید دران زمانهٔ بی تعصبی مفکورهٔ «خدا» قیافهٔ کاسمو پولیتیك بخود گرفته بود: ای ذاتی که انسانها را آفریده، آنهارا به نژادهای مختلف تقسیم کرده ولزنده نگهداشته ای، ای ذاتی که به ایشان قیافه ورنگ ومزاج مختلف بخشیده ای، ای ذاتی که بدعا والتجای عاصیان گوش می نهی، ای ذاتی که هرجا کسی بتو التجا نموده، بلطف بوی التفات کرده ای، ای ذاتی که عاجزان رااز تشدد وظلم حفاظت کرده ای، ای ذاتی که به بینوایان وفقرادرحقوق ایشان معاونت کرده ای....» الوهیتی که باین الفاظ مخاطب گردیده، اکثراً آمون (Amun) رب النوع هوا وانفاس یعنی یك الوهیت حاضر درهمه جاوحیات بخشای هرشی می باشد. والدین شهزادهٔ جوان: آمنوفیس سوم یك مطلق العنان منوربودواز مفکورهٔ سلطنت آسمانی که بریك عنعنهٔ چندین هزار ساله مبتنی بوداستفاده کرده وگرچه خود به تکالیف عنعنوی کمتر پا بند بود اما بـرای بقا وتحکیم موقعیت خویش از رسوم باستانی ومقدس کار میگرفت. مانمیتوانیم درباطن وی نظـر افگنیم ولی تصاویری که ازوی تاکنون محافظت گردیده وجنات متضادی راکه درتصاویر فراعنهٔ دیگر بمشاهده نمیرسد هویـدا میسازد نامبرده ازیکطـرف یك فرعون با ابهت ونا قابل دسترس وازجانب دیگریك حکمران راحت طلب وخوش گذران جلوه می کند ازیکطرف یك فرمانروای نیرومند واولوالعـزم بنظـر میرسد واز جانب دیگر قیافهٔ سست وبی نیرویی را کـه پیش ازوقت استهلاك گـردیـده نشان میدهد. بنابراین یك قیافهٔ رسمی ویك چهرهٔ غیر رسمی با اختـلاف بزرگ پهلوی یکدیگر قراردارد. نامبرده برخلاف عنعنه با دختری خارج ازطبقهٔ اشراف ازدواج

اخناتون (Akhet - Aton) یعنی محل نور آتون که بعد از تقریباً سه هزار سال بنام تل العمارنة (Tell-El-Amarna) شهرت جهانی پیدا کرد، نقل مکان نمود. خانواده اش مخصوصاً نیفرتیتی (Nefertiti) زوجهٔ وی که شاید باوی رابطهٔ عرقی داشت و دخترانش که از بطن نیفرتیتی بدنیا آمده بودند، باوی همراهی کردند. برعلاوه مربی سالخوردهٔ وی ایجه (Eje) بازوجه اش تیجه (Teje) نیز با ایشان هم سفر بود. در تل العمارنة با مامورین دیگری که نام آنها ازدورهٔ فرمانروایی مشعشع پدر وی در تیبس بما معلوم است، بر نمی خوریم. اکثر قبرستانهای این خانواده های بزرگ در تیبس ناتمام ماند یاقصداً تخریب گردید. شك نیست که قهر این شاه متعصب به جریمهٔ سنگین مادی یاحتی سزاهای شدیدتر منتج میگردید؛ زیرا نزد مصری ها تخریب قبور با محروم شدن از رحمت ابدی مترادف بود. مادر وی نیز نخست از تیبس خارج نشد، ولی پس از وفات شوهرش که درسال دهم فرمانروایی اخناتون اتفاق افتاد، بدارالسلطنهٔ جدید شتافت وچون آنرا بمیل خویش موافق نیافت، متباقی عمر خود را درمنزل بروگی خویش واقع فیوم (Fayum) بسر برد.

درینوقت اطراف اخناتون رااشخاص تازه به منصب رسیده احاطه کرده بودند. از کتیبه ها دیده میتوانیم که ایشان مناصب خود را نتیجهٔ الطاف شاه می دانستند «من یك شخص بی مقدار و پسر یکنفر بی مقدار بودم، اما با شوق تمام به هدایات و تعلیمات اعلیحضرت وی گوش دادم واو مرا باینجا رسانید.» این بود اظهارات مخلوقاتی که قیافه های عامیانهٔ آنها در پلاستر حفظ گردیده و بما رسیده است. شاه ترجیح میداد اشخاص اجنبی را بحیث پولیس استخدام کند ومعلوم میشود که به آنها بیشتر از هموطنان خویش اعتماد داشت.

سالها بهمین و تیره در دارالسلطنهٔ جدید وشاعرانه سپری میگردید. نیروی شاه در راه متباقی امور امپراطوری که درحال تجزیه بود، صرف نمیشد. شاه به رعایای صادق وباایمان خویش درآسیا که صدای استمداد آنها روزبروز شدید تر

داشتند باپالیسی جدید به مخالفت آغاز کردند. ولی این وضعیت، فرعون جوان را ازعالم رویای وی خارج نساخت، بلکه شاه باهمان سرسختی ای که ازمادر میراث برده بود، طریق رادیکالی را پیش گرفت که روز بروز شدت آن افزون می شد. معابدکافۀ خدایان مخصوصاً درتیبس معبدآمون راکه درآن زمان بحیث خدای امپراطوری درسراسر کشور پرستش میگردیدو اجداد شاه درزیر رهنمایی وی به امپراطوری رسیده بودند، مسدود ساخت. تنها معبدخدای خود وی آتون (Aton) که پسان باوی مفصلاً کارخواهیم داشت دراین جمله داخل نبود. آمون رااز طریق محوساختن نامش تعاقب نمود. برای این مقصد اولا نام خود آمنوفیس (یعنی آمون مهربان است) رابه «اکناتون» (یعنی آتون راخوشنود میسازد) تبدیل کرد. سپس سپاهیان رابگماشت تاکتیبه هاویادگارهای قدیم رادرسراسر کشور تحقیق کرده هرجا بانام منفور آمون برخورند آنرا تراش کنند. دراطراف ادبلیسك های بلند خوازه ها بستهشد وقبرهای چندین صدساله نبش گردید، دیوارهای جمیع معابد نوشته های میخی ازکشورهای آسیای داخلی وحتی اسناد ووثایق قدیم دفترامور خارجه تفتیش وتحقیق گردید. تصاویر آمون وجملاتی که حاوی نام وی بودند باآنها محو ساختهشد؛ طوریکه این واقعهحتی برای باستان شناسان امروزما یك مبدأ تاریخ نهایت محفوظ ازخطاست، یعنی مجسمه ای که درآن نام آمون تراش نشده باشد، بیك دورۀ بسیارپسان تعلق دارد.

اخناتون درسال چهارم فرمانروایی خویش تصمیم گرفت شهری راکه دران نیاکان وی زندگی نموده بودند ترك کرده ودربك زمین باکره که «هنوز بکدام رب یاربةالنوع تعلق نداشته بود» دارالسلطنت جدیدی بنا کند. علت مخصوص این تصمیم رانمیدانیم: آیامیخواست ازمجاورت پدر سالخوردۀ خویش فرار کند یااینکه دربرابرمعبد متروك آمون احساس قصور وخجالت میکرد یاازعیب جویی خموشانه اهالی تیبس که آمون راپرستش میکردند، ناراحت بود؟. دوسال بعد به

تخلیهٔ شهر را صادر نمود این کار با چنان سرعتی صورت گرفت که حیوانات در طویله ها و قفس های آنها محبوس ماندند و باستانشناسان بقایای حیوانات مذکور را در همان جایی که ۳۳۰۰ سال قبل از گرسنگی بمرگ محکوم شده بودند، پیدا کرده اند.

رب النوع جدیدی که اخناتون او را می پرستید و جهت خوشنودی وی تمام کشور را منقلب ساخت، هموطنان خود را تعاقب نمود، تسلسل عنعنه را قطع کرد و یك امپراطوری را از دست داد که بود؟ این رب النوع آتون نام داشت و توسط قرص خورشیدی که از آن شعاعات خارج شده و شعاعات مذکور در دستها اختتام می یابند، نمایش داده میشد. جهت شناختن آتون چند سخن عمومی در بارهٔ تعدد خدایان مصر لازم است بعد از آن هدف اخناتون قابل تفهیم و ارزیابی میباشد. در هر زمان مصریها اقلاً عده ای از مصریهای متفکر معتقد بودند که در عقب غنای بی نهایت جهان و تظاهرات آن خالق و نگهبان یگانه ای با اراده یگانه ای وجود دارد. پس چگونه ایضاح دهیم که ایشان چرا خدایان متعدد با نامهای مختلفی داشتند؟ انسان در حیات روزانه از محیط خویش، از مردم و اوضاع طبیعت انطباعات گوناگون حاصل میکند. روح مذهبی در تظاهرات جهان دست حافظ، جزادهنده، مهربان و جبار خداوند را که قدرت کامله دارد و حقیقت وی احاطه ناپذیر و ناقابل ادراك است احساس میکند. این مشاهدات از انطباعات حسی مختلف النوع بوجود آمده و دارای مناشی گوناگون است.

اما اگر انسان بکوشد تا این انطباعات را تنظیم بخشد، به معرفت عمیقتری واصل میگردد. چنین شخص در عقب جمیع اختلافات و تنوعات وحدت را مشاهده میکند یا اقلاً سعی دارد آنرا مشاهده کند. و به اطاعت از یك سایق فطری و ازلی در نهاد بشر میکوشد جهان را در زیر انتظامی آرد و میخواهد تجارب گوناگون و معرفت مذهبی را در تحت یك یا چندین عنوان بفهمد. بدینطریق مفکر مذهبی خواه یك نفر عالم دینی مسلکی باشد یا نه به مفکورهٔ توحید میرسد در طی این عملیه رفته رفته مفهوم خدا بهمان اندازه که وسعت آن افزون گردد بیشتر مجرد میگردد. در نتیجه

وجا نگداز تر گردید و بوی می نوشتند که بذریعهٔ یك عدهٔ قلیل سرباز میتوان جمیع شهرها و کشورهای امپراطوری مصر را محافظ نمود . التفات نداشت. شاه نه می شنید و نه جواب میداد و آن مناطق بدست خصم بزرگ در شمال یعنی بدست امپراطوری میتانی (Mitanni) افتاد . اما اخناتون تمام نیروی خود را بالای خداپرستی جدید خویش متمرکز ساخته بود .

اخناتون در اواخر دورهٔ امرنا تقریباً درحوالی سال پانزدهم فرمانروایی خود با نیفرتیتی زوجهٔ خویش نیز قطع علاقه نمود . ملکه درقصری که بفاصلهٔ بسیار دور در شمال شهر واقع بود سکونت اختیار نمود ، تصاویر و یادگارهای وی همه ازمیان برداشته شد. اخناتون بعد از آنکه بزرگترین دختر وی بدون ازدواج چشم ازجهان بست . شوهر دختر دوم خویش را در سلطنت شریك ساخت و او را که سمنخکاره (Semenchkare) نام داشت به تیبس فرستاد . از اینجا استنباط میگردد که اخناتون سعی داشت تا با حلقه های مامورین ومعبد آمون که ازوی عمیقاً رنجیده بودند از در آشتی پیش آید . شریك سلطنت در تیبس وفات نمود تقریباً در همان زمان اخناتون و نیفرتیتی نیز ازمیان ناپدید شدند . سرنوشت آنها دیگر معلوم نشد ، درقبری که قبلاً برای آنها ساخته شده بود نیز مدفون نشدند . تاج و تخت به داماد دوم شاه که توت عنخ ـ آتون (Tut-Ankh-Aton) نام داشت و در وقت آن حادثهٔ شوم ، ده ساله بود تعلق گرفت . شاه جدید چند سال بعد دارالسلطنه را به تیبس انتقال داده نام خود را به توت عنخ آمون (Tut-Ankh-Amen) تبدیل نمود و آیین پرستش سابق را دوباره جاری ساخت. توت ـ عنخ ـ آمون درهمان راهی که اخناتون ازان منحرف گردیده بود قدم گذاشت . اما کسیکه دورهٔ عمارنته را بکلی محو نمود ، هورمهیب (Horem Heb) یك نفر جنرال فعال بود که دریك دورهٔ بحران بحیث یك مرد قوی ، تاج شاهی را بسر نهاد . جنرال مذکور بصورت منظم کافهٔ یادگارهایی را که خاطرهٔ دورهٔ عمارنة بودنا بود گردانیده عمارت دارالسلطنه را ویران کرد ، معابد آنرا بزمین یکسان ساخت و امر

در دورهٔ اندك قبل از اخناتون ، در متون ادبی تمایل شدیدتری بسوی یکتاپرستی یا اگر صحیح ترگوییم بسوی هنوتی ایزم (Henotheism) یا «توحیدنوبتی» دیده میشود. هنوتی ایزم یك نوع دینی را گویند که در ان متناوباً یك خدا و بعدازان خدای دیگر مورد توجه و تمایل واقع میشود ، اما در آخر میلان بسوی یك خدا غالب گردیده صفات خدای اعلی بوی داده میشود و در بعضی اوقات اورا «یگانه» می نامند. زیرا «انسان هیچگاه با یك جمعیت خدایان سر و کار نداشته است ، بلکه دایماً باقوه ، اراده و قیافه ای که در ان در یك موقع معین ظاهر گردیده و بالای سیر و غایع تأثیر می افگنند.» (Vander Leeaw) شاید در اوقات رفاء و تمول انسان به تجربهٔ مصاحبهٔ مستقیم باخدا قادر نباشد ، و در چنین اوقات جنبهٔ عقلانی دین غالب میباشد— بهرحال در دورهٔ عروج امپراطوری مصر که صد سال قبل از اخناتون تصادف میکند ، غالباً باسرودهای شبیه به سرود ذیل بر میخوریم :

تو همان ذات یگانه ای هستی که جمیع موجودات را آفریده ای ،
همان ذات یگانه ای که هنگام خلقت موجودات تنها بود ،
ذاتی که بشر و خدایان را بوجود آورده ،
ذاتی که گیاه را برای انعام ،
و شجر حیات را برای انسانها خلق نموده ،
ذاتی که برای ماهیان در دریا خوراك تولید کرده ،
و برای طیور در آسمان .
ذاتی که برای مرغ در بیضه هوا ارزانی کرده .
ذاتی که بهچوچهٔ مار روزی میدهد ،
ذاتی که رزق پشه ،
وهمچنان وسیلهٔ معیشت کرمها و مگسها را آفریده ،
ذاتی که در غارها چیزهای طرف ضرورت موشها را پیدا کرده

همان رابطه نزدیك میان انسان وخدا که از مشاهدات وتجارب سابقه بوجود آمده بود، دور تر و نازکتر میگردد.

ایمان دربین این دو قطب اهتزاز میکند. یك قطب، قطب تجربه و مشاهدهٔ مستقیم است که در آن، میان انسان وخدا رابطهٔ «من و تو» برقرار بوده انسان میتواند باوی سخن زند. قطب دیگر یك تصور عقلانی و روحی است که از طریق تفکر مجرد حاصل میشود. هردو قطب برای کسیکه به آنها بسیار قریب میگردد، پراز خطر است. از یکطرف خطر انتروپومورفیزم (Anthropomorphism) موجود است که بذریعه آن انسان مفهوم خدا را موافق صورت خود طرح میکند. فقدان فاصلهٔ امر و نهی را ازمیان برداشته، اوامر آسمانی را به موافقت صمیمانه مبدل میسازد. انجام دیگر بیك تصویر بی رنگ وعقلانی خداوند منتهی میگردد که جز وحدت ازجمیع صفات مبرا است. بدینقرار خداوند (ذاتی است بکلی دیگر) که نمیتوان از راه دعا والتجا و یا آیین پرستش بوی رسید.

آیا لازم است اظهار کنیم که تعدد خدایان بسوی قطب اول ویکتا پرستی بسوی ثانی میلان دارد؟ مصریها در دورهٔ ترقی و اعتلای دین خویش از هر دو خطر خود را نگهداشته بودند. یکی از تعلیمات آنها چنین بود: «خداوند یکتا است اما به اشکال گوناگون تجلی میکند. در هر شکلی که تجلی میکند او را پرستش کن، راجع به آنها بسیار مپرس» تعلیمات و مطالعات دینی مصریهای قدیم هر وقت حرف از خدا می زد، بدون اینکه حتی نام معینی بوی داده شده باشد، درحالیکه در دعا و آیین پرستش یك الوهیت مخصوص را که «خدای یگانه» خود را در یك موقع مخصوص بهمان شکل آشکار میساخت، طرف خطاب قرار میگرفت. وحتی فیلسوفی که قبلاً «خدای یگانه» و قدرت کاملهٔ او را در سرودی تجلیل کرده باشد، لمحهٔ بعد در حالت احتضار به اوزیریس (Osiris) یعنی خدایی که آلام بشر را بدوش خود گرفته و در اثر مردن بر مرگ فیروز گردید، التجا میبرد. خصوصیت دین کلاسیك مصر، همین اهتزاز آن در بین این دو قطب بوده

جمیع آلام بشر را با محبت چاره کند ، میتواند با کرم و مهربانی خود را آشکار سازد و نیز میتواند خود را مخفی ساخته و بشر را در درد و محنت وی تنها گذارد . پهلوهای تاریك زندگانی ، بیماری ، مرگ ، فقر و جنگ نیز هر یك دارای خدایان مخصوصی اند ، و لی همه از وی سرچشمه می گیرند . این امر مخصوصاً در بارهٔ مرگ صدق میکند که توسط مصریها بهمان طریق دقیق خود آنها در تصور راجع بخدا داخل ساخته شده بود.

خدایان مصریها موجودات اخـلاقی نیستنـد ، بلکه قوهٔ عدل و مـرحمت اند اما اگـر تنوع تجارب و دیدنیهای بشر در نظر گرفته شود ، یك تعداد بزرگ ارباب الانواع لازم میباشد . خدای یکتای اخناتون تنها مهربان است . محبت و لطف وی در جامعه و طبیعت هر دو متجلی است . این حقیقت از سطور ذیل متعلق بیك سرود بزرگ برای آتون که شاید از طرف خود شاه سروده شده ، باثبات میرسد :

با کمال زیبایی بر افق آسمان می تابی ،
ای آتون ای حیاتی که از ازل بوده ای .
هنگامیکه سر از افق مشرق می کشی
بر هر دیار ، فیض خویش را نثار می کنی .
عظیم و تابان هستی و با ابهت و جلال بر فراز جهان می تابی .
و اشعهٔ رحمت بارت گیتی ،
و هر چه را بوجود آورده ای در آغوش میگیرد .
گرچه فرسخها دوری ولی اشعهٔ تابناکت بر زمین دست لطف می کشد . هنگامیکه
در افق مغرب فرو می روی ،
زمین به چنگ ظلمت می افتد گویی مرده باشد .
مردم در خوابگاه خویش سرها را پوشانیده و بخواب میروند .
هیچ چشم یکدیگر را نمی بیند .
اگر تمام دارایـی آنها را از زیر سرشان بربایند ملتفت نمیشوند .

و به پرندگان در شاخهای درختان غذا میدهد ،
ثنا بر تو ای ذاتی که همهٔ اینها را خلق کرده ای ،
ای خدای یگانه و صاحب بازوان متعدد ،
ای ذاتی که شب هنگام چون همه به خواب میروند ، تو بیداری ،
و در جستجوی چیزی هستی که برای رمه ات مفید است . »

درین سرود آمون بحیث رب النوع آفتاب وروحی که همه چیز را زنده ساخته است طرف خطاب واقع گردیده . بر علاوهٔ چنین سرودها اکثراً ادعیه ای که مظاهر خاص خدا ومخصوصاً اوزیریس رب النوع مرگ طرف خطاب آنها میباشد ، بدست آمده است.

در نظر اخناتون زیست با همی خدای یگانه و مظاهر وی نتیجهٔ عنعنهٔ غلط است. برای وی الوهیت دورهٔ جوانی اش خدای یگانهٔ حقیقی بوده . اخناتون درحالیکه بر علیهٔ جمیع تصورات واعتقادات راجع به حضور خدا در معابد ومجسمه ها قیام نموده وتمام مظاهر خدا را در اضافهٔ اسمای دیگر از میان برداشت ، از طرف قطب دیگر یعنی از طرف تصور خدا بحیث (خدای یگانه) شدیداً مجذوب شده بود این خدا قرص مرئی خورشید نیست بلکه بالعکس خدایی است که کافهٔ موجودات را خلق کرده وآنها را به لطف ومرحمت خویش نگهمیدارد . قرص خورشید محض سمبول اوست. این بود یك وجه اصلاحات اخناتون . اگر بر آن «از بین بردن افسانهٔ خدایان» نام گذاریم مرتکب کار ساده سازی شده ایم . اخناتون نه تنها افسانهٔ خدایان را محو نمود بلکه بنیاد کاخ تعدد خدایان را دگرگون ساخت وتمام چیزها را بیك خدا تقلیل بخشید . این خدا خدای خاص خودوی بود که تنها خودش اورا می شناخت وطوریکه بارها تکرار می نمود مستقیماً از وی پیام میگرفت .

در دورهٔ کلاسیك مصر خدا ممثل قوه ای بود که فایده وضرر هردو از آن به انسان رسیده میتواند خدا دارای دووجه است میتواند برسر قهر وغضب آید ونیز میتواند

باجمیع انسانها وحیوانات خرد و بزرگ آن به تنهایی آفریده ای .
در سوریه، نوبیا و مصر ،
برای هر کس جایی را تعیین کرده ای ،
وما یحتاج آنها را آفریده ای و هر کس رزق خود را پیدا میکند.
زبانها مختلف اند و هیکل انسانها نیز با هم اختلاف دارند ،
زیرا تو رنگهای پوست آنها را مختلف سرشته ای .
تو نوع بشر را به اقوام تقسیم کرده ای .
تو در قلب من جا داری «!»
دیگر کسی وجود ندارد که ترا بشناسد ،
جز پسرت اخناتون .

معرفت اخناتون در بارهٔ ذات خدای یکتا و یگانه از طبیعت سر چشمه گرفته است. مردم در دورهٔ کلاسیك مصر ، طبیعت را بنظر سرد و هوشیاری میدیدند. روح بشر از احترام در برابر مخلوقات خداوند مملو بود و بیك طریق غیر احساساتی برای هر مخلوق در نظام آفرینش محل خاصی را قایل بود. تنها در یك دورهٔ مختصر قبل از اخناتون درمیان اشراف ، تمایل مخصوصی بسوی عقاید مبنی بر عواطف انکشاف یافته بود ، این حقیقت که موجودات صغیر نیز از طرف خداوند نگهبانی میشود ، ارزش یك معرفت احساساتی را پیدا کرده بود. انسان در اینجا مهربانی خداوند را مشاهده میکرد. این دسته از نجبا و زنان ایشان نه با قدرت خداو نه با ارادهٔ مخفی وی سروکار داشتند بلکه با عواطفی که بذریعهٔ آن معتقد بودند خداوند حتی پاسبان چوچه درمیان بیضهٔ مرغ است. ایشان درحالیکه حیات مرفه و فارغ از زحمت داشتند ، محض توجه و غمخواری محبت آمیز استاد آفرینش را در بارهٔ مخلوقاتش احساس کرده و آنرا نشانهٔ وحدت جهان و یکتایی خداوند خویش می پنداشتند. این مفکوره بذریعهٔ اخناتون انکشاف مزید یافت. اخناتون در میدان کشش میان دو قطبی که پیشتر ذکر گردید ، وضعیت خاصی

شیران از کمینگاه خویش بیرون می آیند، مارها می گزند. ظلمت سرد است و زمین خاموش.

زیرا کسی که آنها را خلق نموده براحت رفته است.

چون سر از افق بلند کنی زمین روشن میشود.

چون در روز بحیث آتون پرتو افشانی، ظلمت فرار میکند.

مردم بیدار شده بر سر پا می ایستند،

زیرا تو ایشان را ازجا بلند میکنی.

آنها اعضای خود را شسته، لباس بر تن میکنند،

دستهای ایشان به نیت پرستش بسته میشود، زیرا تو پرتو می افشانی، و تمام مردم کشور به کار آغاز میکنند.

انعام از خوردن علوفه لذت میبرند،

درختان و سبزه ها در رنگ سبز خویش می درخشند.

پرندگان در آشیانه های خویش پر پر میکنند.

بالهای آنها در برابر روح تو به پرستش پر می کشاید.

بره ها جست و خیز میزنند،

پرندگان و هرچه در تپش اند، زنده میباشند،

زیرا تو برای آنها طلوع کرده ای.

ماهی در مقدمت دریا خیز میزند،

وانوار تو در ژرفنای اوقیانوسها رخنه می افگند.

چقدر آثار قدرتت گوناگون است.

آنها از انظار مخفی اند، ای خدای یکتا،

که عدیل و نظیری نداری.

زمین را مطابق اراده ات،

تا دلدلزارهای دلتای نیل به‌زمین یکسان ساخته‌شد، نمازخانه‌های آنها به خـرابه‌ها وزمینهای پوشیده باخار مبدل گردید. دهلیزهای بزرگ چنان منهدم گردید که گویـی هرگزوجود نداشته بود ، حجره‌های آنها به‌معبرعمومی تبدیل شد. مردم بادردوا ندوه زندگی میکرد. خدایان مصررا ترك نمودند. اگربیکی ازارباب الانواع التجامی بردید هرگز نمی‌آمد واگر ببك ربة النوع تضرع میکردید گوش نمی نهاد. دلهای آنهااز اجسام شان (مقصد مجسمه وهیکلهای آنهاست) متنفر گردیده بودومی‌خواستند هرچه خلق گردیده بود آنرانابود سازند.»

اخناتون قادرنبود مسألهٔ بزرگی راکه هرنوع یکتا پرستی باآن مواجه میشود ولی به تعدد خدایان مصرمشکلی راپیش نمیکرد و بقول گواردینی (Guardini) «غالب‌شدن برالوهیت های گوناگون جهان است» حل کند. نامبرده نتوانست بصورت قناعت‌بخشی پهلوهای تاریك زندگی و مخصوصاً مرگ و فیروزشدن بـرمـرگ را باخدای خویش ربط دهد.

معهذا مساعی وی دررسیدن (نه تنها ازطریق تعقل) به‌قطبی کـه درآن خدای یگانه و معنوی قرار دارد درخوراحترام فوق العاده است.

۱۵۰۰ سال بعدبی‌خبرازآنچه یك‌شخص منزوی درتل العمارنة انجام داده بود یك عقیدهٔ بسیار عمیقتر درآن‌سرزمین بصورت موءفقانه انکشاف یافت. ولی این‌عقیده نیز باعین همان مشکلات سابق که‌عبارت‌از موضـوع «شر» درجهان است، مواجه گردید. توماس من (Thomos Mann) قضاوت عاقلانـه‌ای دربـارهٔ اخناتون نموده : «وی درراهی صحیح‌روان بود، اماخودش شخصی صحیح برای این راه نبود.»

را اختیار کرده بود ، وی با مظاهر و تجلیات خدایان سر و کار نداشت ، بلکه با آنها طریق مخاصمت را پیش گرفته بود. ولی از جانب دیگر شخصی نبود که به تفکر معتاد باشد ، بلکه به دعا و عبادت . هدف وی جز پیدا کردن یك رابطهٔ مستقیم باخدای یگانه چیز دیگری نبود . در پرستش ودعا منظورش مرکزی بود که تصور میکرد ماهیت مهربانی آن در طبیعت فاش وهویدا میباشد. تلاش وی داخل شدن در هستهٔ الوهیت بود ، نه تنها بخاطر روح متفکر بلکه بخاطر هستی. بنا برین اشکال خدایان متعدد و مختلف زاید وحتی مانع مقصد وی بوده ومی بایست بحیث شیاطین از اعتبار برافتند .

تصورات اخناتون راجع بخدا مبتنی بر تصورات والدین وی در بارهٔ طبیعت بوده . خدای وی مهربان و بخشاینده است. با از بین بردن خدایان کلاسیك ساحهٔ قدرت آنها ازقبیل قهر ، قدرت ، تعدی ، بیماری ، مرگ وفیروزی بر مرگ نیز از میان رفت .

چه رابطه میان خدای مهربان اخناتون وجنبه های تاریك حیات وجود دارد؟ سرودی که درستایش آفتاب ساخته شده به این سوال پاسخ میدهد : شب فضایی است تهی از خدا ، ونزد اخناتون علت آلام ودرماندگیهای بشر جز دوری از خدا چیز دیگری نمیتوان بود. اخناتون برای خود غایه اي بس عالی تعیین کرده بود ودر رسیدن به آن از دل وجان سعی داشت ، یعنی میخواست که نه تنها از طریق تعقل بلکه بذریعهٔ تجارب واعمال مذهبی باخدای یگانهٔ خویش وصل گردد ودر این راه طبیعت بحیث یك منبع بسیار صادق معرفت بوی خدمت میکرد .

درسیستم اخناتون تعداد مفکوره هایی که نزد نسلهای قبل از وی وجود نداشته بود بسیار قلیل است. معهذا مطلقیتی که اخناتون در پرستش خدا ادعا میکرد ، هرچیز را بکلی تغییر داد. ما از مطالعهٔ متون مصری معاصر وی بدانستن کامل این حقیقت موفق میتوانیم شد. مسدود شدن معابد از جانب اخناتون طبعاً سلب آزادي مذهب بود ، ولی برای مصریها معلول آن چیز مهمتری بود وآن عبارت از کاستن نفوذ خدا وارباب الانواع بالای جهان است: «معابد خدایان از الیفانتین (Elephantine)

گوشه ای از احتفال روز یادبود

علامه اقبال



پوهاند غلام حسن مجددی بنمایندگی ازپوهنځی ادبیات پوهنتون کـابل ، در محفل یاد بود علامه اقبال که درتالار سفارت پاکستـان برگزارشـده بود ، بیانیهٔشانرا ایراد میکنند .

ادیب فرزانه وشاعر چیره دست افغانستان استاد خلیل‌الله «خلیلی» که سمت ریاست این محفل را داشتند ، نیز درین عکس دیده میشوند .

بیانیهٔ پوهاند غلام حسن مجددی

بمناسبت بیست و هفتمین سال وفات اقبال

ساعت ۲ بعد از ظهر روز اول ثور بمناسبت یادبود شاعر توانای شرق علامه اقبال محفلی بزرگ تحت ریاست ادیب فرزانه و شاعر مقتدر افغانستان استاد خلیل الله «خلیلی» در تالار سفارت پاکستان دایر گردیده بود که در آن ، برخی از علما ، شاعران و نویسندگان افغانی بیانیه هائی ایراد کردند که اینک ما بیانیهٔ پوهاند مجددی رئیس پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل را درینجا نشر میکنیم .

مرحوم علامه اقبال در ۲۱ اپریل ۱۹۳۸ میلادی مطابق اول ثور ۱۳۱۷ از جهان فانی به عالم جاودانی رحلت نموده است

زندهٔ جاوید ماند هر که نکونام زیست　　کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

دوستداران شعر و ادب و علاقمندان دانش و معرفت ، روز یادبود آن ادیب دانشمند و عارف عالی مقام را هرسالی با اهتمام خاصی استقبال میکنند .

میتوان اذعان نمود که تذکار و تجلیل خاطرات رجال ستوده خصالی همچو علامه اقبال نه تنها برای هموطنانش بلکه برای کلیه منتسبین عالم ادب و معرفت مایهٔ تلذذ معنوی و وسیلهٔ کسب الهام و فیوض است. وی فیلسوف متفکری بوده که افکار عمیق خویش را با احساسات و عواطف عالیهٔ خود درآمیخته و آنهارا بزبان دلپذیر شعر افاده کرده است و چنان آثار گزیده ای به یادگار گذاشته که می سزد هر یکی از آنها با ذوق و اشتیاق تمام مطالعه شود و مورد استفاضه قرار گیرد .

علامه اقبال یك فیلسوف مسلمان ، یك متفکر متدین و خداشناس ، یك ادیب عارف

و یك شاعر بشردوست ومحب آزادی است.

اقبال به‌حضرت پیغمبراسلام سیدالانام (ص) عقیدت واخلاص کاملی دارد و به‌علویت وحقانیت دین مبین اسلام از صمیم قلب گرویده است. وی بنای فلسفهٔ خویش را براصول واساسات متین اسلامی استناد داده وانسان رابر تزکیهٔ نفس تصفیهٔ ضمیر، تربیهٔ خودی، و تنمیهٔ شخصیت ارشاد میکند.

علامه اقبال نه تنها براسرار ورموز متصوفین اسلام وسلوك ایشان بدرستی واقف است بلکه راجع به‌جریانات فکری و فلسفی عالم شرق وغرب نیزدارای اطلاعات جامعی است ودر بارهٔ عقاید ونظریات حکماء وفلاسفهٔ مشرق ومغرب در کتاب پیام شرق خوددر قسمت (نقش فرنگ) تبصره ها نموده وافکار عارفانهٔ خویش را نیز در برابر آنها ابراز میدارد.

درحالیکه فیلسوف معروف فرانسوی (دیکارت) برای حصول یقین در بارهٔ وجود وهستی خویش چنین اظهار نموده بود:

«چون میاندیشم پس هستم» علامه اقبال این مفهوم فلسفی را به زبان جذاب شعر چنین بیان میکند:

در بودونبود من اندیشه گمانها داشت　　　ازعشق یقینم شداین نکته که هستم من

در واقع همین عشق است که در قلب انسان تپش وجنبش ایجاد میکند، اورا به فعالیت دراجرای وظایف ووجایب انسانی سوق میدهد ودرراه نیل بمطلوب ورسیدن بمفکوره ها ونصب العین های عالی به‌سعی ومجاهدت وامیداردوباعث ادراك وجود وابرازهستی وی میگردد.

الحق عشق کانون فلسفهٔ علامه اقبال راتشکیل میدهد:

زشعر دلکش اقبال میتوان دریافت　　　که درس فلسفه میداد وعاشقی ورزید

ودرهمهٔ افکار واشعارش جذبهٔ عشق وعاطفهٔ سوزوگداز محسوس است ودرپیام شرق تحت عنوان (عشق) گوید:

بیدار وآشکار سازد:

وانمود خویش راخوی خودی است		خفته درهرذره نیروی خودی است

ودرارمغان حجاز خود چنین افاده میکند:

خودی رااز وجود حق وجودی		خودی رااز نمود حق نمودی
نمیدانم که این تابنده گوهر		کجابودی اگر دریا نبودی

ونیز داستان عشق ومحبت رادر ضمن اسرارخودی چنین اظهار میدارد:

نقطه نوری که نام اوخودی است		زیرخاك ما شرارزندگی است
ازمحبت میشود پاینده تر		زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر
فطرت اوآتش اندوزدزعشق		عالم افروزی بیاموزد زعشق

علامه اقبال برای بقاوقوام خودی، داشتن آرزوو تقویهٔ آنرالازم میداندو یأس رانکوهش میکند، چنانکه گوید:

آرزو هنگامه آرای خودی است		موج بیتابی زدریای خودی است
آرزو صیدمقاصد راکمند		دفترافعال را شیرازه بند
آرزورا درد ل خود زنده دار		تا نگردد مشت خاك تو غبار
آرزو جان وجهان رنگ وبواست		فطرت هر شی امین آرزواست

اقبال دراین اثر خویش برای تربیت وتکامل خودی ورسیدن به هدف نهایی وارتقا بمرتبهٔ علیا، پیمودن سه مرحله رابیان کرده است:

مرحلهٔ اول اطاعت است که در آن بخدمت، مشقت، صبر، استقلال، متانت وتحمل توصیه میکند وانسانرابه پیروی ازاحکام شرع مبین تحریض مینماید.

مرحلهٔ دوم مسأله ضبط نفس ودرست گرفتن زمام اختیار خودوحکومت بر نفس است طوریکه گوید:

نفس تو، مثل شتر، خود پروراست		خودپرست وخودسوار وخودسراست
مرد شو، آورزمام اوبه کف		تا شوی گوهر، اگر باشی خزف

عقلی که جهان سوز دیك جلوهٔ بیباکش　　از عشق بیاموزد آئین جها نتا بی
عشق است که در جانت هر کیفیت انگیزد　　از تاب و تب رومی تا حیرت فارابی
هر معنی پیچیده در حرف نمی گنجد　　یك لحظه بدل در شو شاید که تو دریابی

درهمین مضمون درجاویدنامه گوید:

زندگی را شرع و آئین است عشق　　اصل تهذیب است دین ، دین است عشق
ظاهر او سوزناك وآتشین　　با طن او نور رب العالمین
از تب وتاب درونش علم وفن　　ازجنون ذوفنونش علم و فن
دین نگردد پخته بی آداب عشق
دین بگیر ازصحبت ارباب عشق

درجای دیگری درپیام شرق فرماید:

بچشم عشق نگر تاسراغ او گیری　　جها ن بچشم خرد سیمیاو نیرنگ است
زعشق درس عمل گیر و هرچه خواهی کن　　که عشق جوهر هوش است وجان فرهنگ است

علامه اقبال درکتاب مثنوی (اسرار خودی) بشرح نکتهٔ اساسی فلسفهٔ خویش پرداخته ودرآن مفهوم (خودی) را نقطهٔ آغاز واتکای افکار فیلسوفانهٔ خود قرارداده وچنین ایضاح میکند:

«خودی یکی ازمهمترین مسایلی است که با زندگانی انسان رابطهٔ محکمی دارد. خودی نه تنها سبب بقای انسان وهرموجودی ازموجودات این عالم است بلکه اصل نظام عالم اصل و تسلسل حیات تعینات وجود نیز بران مرتبط است.»

بعقیدهٔ اقبال (خودی) نام مجموعهٔ قوای نهفته است که درهر فردی ازافراد کائنات (چه ذیروح باشد وچه غیر ذیروح) وجوددارد. بقاواستحکام پیکر هستی نیز مربوط بظهور وانکشاف آثارخودی است طوریکه گوید:

پیکر هستی زآثار خودی است　　هرچه میبینی زاسرارخودی است

وی معتقداست که انسان بایدخویشتن راوانماید ونیروی خفته ونهفتهٔ خودرا

ادب پیرایهٔ نادان ودانا است
خوش آنکو از ادب خود را بیاراست
ندارم آن مسلمانزاده را دوست
که در دانش فزود ودر ادب کاست

علامه اقبال راجع به تعلیم گوید:

به پور خویش دین ودانش آموز
که تابد چون مه وانجم نگینش
بدست او اگر دادی هنر را
ید بیضاست اندر آستینش

ودر بارهٔ نارسایی منطق وعدم کفایت عملیهٔ استدلال ازنگاه تفکر متصوفانه چنین اشاره میکند:

مرا ازمنطق آید بوی خامی
دلیل او دلیل نا تمامی
برویم بسته درها را کشاید
دو بیت از پیر رومی یا ز جامی

علامه اقبال وعرفای افغانی:

طوریکه دیده میشود علامه اقبال هرموقعی که فرصتی دست داده ازخاطرات عرفاء وحکمای افغانستان که با ایشان محبت وعلاقهٔ معنوی داشته بامنظومه های جذابی تذکراتی داده است چنانچه بمناسبت زیارت مزار حکیم سنایی گفته است:

آه! غزنی آن حریم علم وفن
مرغزار شیر مردان کهن
خفته درخاکش حکیم غزنوی
ازنوای او دل مردان قوی
در فضای مرقد اوسوختم
تا متاع ناله می اندوختم

وبمناسبت زیارت ارواح سید جمال الدین افغانی وسعید حلیم پاشا درضمن منظومه خویش اظهار داشته:

رفتم ودیدم دومرد اندر قیام
مقتدی تاتار وافغانی امام
سید السادات مولینا جمال
زنده از گفتار او سنگ وسفال

(جاوید نامه)

طوریکه از مطالعهٔ آثار علامه اقبال مستفاد میشود وی دراوایل بزبان اردو شعر میگفت

وماحصل مرحلهٔ سوم ، ارتقاء انسان بدرجهٔ عالیهٔ نیابت الهی است.

نایب حق درجهان بودن خوش است   برعناصر حکمران بودن خوش است

اقبال به مجاهدت درعمل ، سعی و کوشش دائمی ، تعریض و تشویق مینماید واصل زندگی رادرجنبش و کوشش میداند :

زندگیت نیست بجز جنبشی   راحتیت نیست مگر کوششی

هستی رادرحرکت و فعالیت ، و نیستی رادرسکون وعطالت تصوز مینماید و میگوید :

درین دریا چو موج بی قرارم   اگر بر خود نپیچم نیستم من

واین مفهوم راتحت عنوان (زندگی وعمل) چنین تمثیل میکند :

ساحل افتاده گفت ، گرچه بسی زیستم   هیچ نه معلوم شد آه ! که من چیستم ؟

موج زخود رفته یی ، تیزخرامید و گفت :   هستم اگرمیروم ، گرنروم نیستم

دانش و حکمت

علامه اقبال درجاوید نامهٔ خود تحت عنوان (حکمت ، خیر کثیر است) به اقتباس ازمفهوم آیهٔ کریمهٔ «من یوءتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیرا» گوید:

گفت حکمت راخدا خیر کثیر   هر کجا این خیر را بینی بگیر

علم ، حرف وصوت را شهپر دهد   پاکی گوهر ، به ناگوهر دهد

علم رابرا وج افلاک است ره   تا ز چشم مهر بر گیرد نگه

نسخهٔ او نسخهٔ تفسیر کل   بستهٔ تدبیر او تقدیر کل

وتوصیه میکند که علم باید بامحبت وبشردوستی وخیرخواهی توأم باشد :

علم رابی سوزدل خوانی ، شراست   نوراو ، تاریکی بحروبراست

عالم ازآغاز او کور و کبود   فرودینش برگ ریز هست و بود

بی محبت علم و حکمت مرده ای   عقل تیری برهدف ناخورده ای

ودرارمغان حجاز راجع به (تربیت) گوید :

که دوبیتی های آن بعد از مقدمه ای بنام (لالۀ طور) شروع میشود. جزء دوم این منظومه را (افکار) نام نهاده ودراین قسمت انواع مختلف شعر از قبیل غزل، قطعه، مسمط ترکیب بند، مستزاد وحتی قصیده وجود دارد. جزء سوم این کتاب غزلیات اوست، تحت عنوان (می باقی)، وجزء چهارم را (نقش فرنگ) نام گذاشته است.

چهارمین اثر خود را بنام فرزندش (جاوید نامه) مسمی نموده ودرین منظومۀ خود غزل معروف مولینا جلال الدین بلخی را زمزمه میکند که مطلعش اینست:

بکشای لب که قند فراوانم آرزوست　　بنمای رخ که باغ وگلستانم آرزوست

پنجمین کتاب او حاوی دو مثنوی است بنام (مسافر) و (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) که اولی درباب سفر شاعر بکابل ودومی راجع به مباحث مختلف عرفانی فلسفی، دینی واخلاقی است وآخرین اثر منظومه اش که پس از وفات وی انتشار یافته (ارمغان حجاز) است.

مرحوم علامه اقبال به شاه، ملت وکشور افغانستان محبت وعلاقۀ خاصی داشته است. اوملت افغانستان را به منزلۀ قلب آسیا محسوب داشته وگفته است:

آسیا یک پیکر آب وگل است　　ملت افغان درآن پیکر دل است

وهنگامیکه علامه اقبال وارد شهر کابل شده بحضور اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید باریاب گشته چنین اظهار عقیده نموده است:

شاه را دیدم درآن کاخ بلند　　پیش سلطانی فقیر دردمند
خلق او اقلیم دلها را کشود　　رسم و آئین ملوک آنجا نبود
من حضور آن شهی والا گهر　　بی نوا مردی به دربار عمر
جانم ازسوز کلامش درگداز　　دست او بوسیدم از راه نیاز
پادشاهی خوش کلام وساده پوش　　سخت کوش ونرم خوی وگرم جوش

ونیز علامه اقبال درهمین کتاب (مسافر) خود خطاب به اعلیحضرت معظم همایونی محمد ظاهرشاه میگوید:

و منظومه های شیوای اودرزبان اردو از یادگارهای بسیار گرانبهای اوست. ولی هنگامی که وی ملتفت شد که افکار نغز و تصورات زیبای او بهتر میتواند در طرز گفتار دری ساحهٔ انکشاف وتکامل خود را دریابد و به سلاست وحلاوت بیشتری نایل آید، شروع کرد تا زبان دری را وسیلهٔ افادهٔ افکار دقیق و ابراز حسیات بدیع خویش قرار دهد چنانکه خود او درین باره اظهار میدارد :

گرچه هندی درعذوبت شکر است | طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه اش مسحور گشت | خامهٔ من شاخ نخل طور گشت

وی درسنه ۱۲۹۳ هجری اولین مثنوی خود را بنام (اسرار خودی) بزبان دری منتشر نمود که بلاشبهه نتیجهٔ الهاماتی بوده است که او از مولینا جلال الدین محمد بلخی و مثنوی معنوی او فراگرفته است .

علامه اقبال نسبت به جلال الدین محمد بلخی عشق ومحبت سرشاری داشته وذکر او را در آثار خود درمواقع متعددی درمیان آورده است طوریکه میگوید :

بیا که من ز خم پیر روم آوردم | می سخن که جوان تر زبادهٔ عنبی است

وی نه فقط ارادت مخصوصی به جلال الدین محمد بلخی و آثار او ابراز داشته بلکه آثار اکثر شعرای بزرگ زبان دری را مطالعه کرده و انطباعات آنها را به وجه احسنی منعکس ساخته است. دربعضی مواقع اسمای ایشان را دراشعار خود تذکر داده ودرمواقع دیگری اشعار آنها را در اشعار خویش بطور شایسته ای تضمین نموده است.

اشعار فارسی این ادیب دانشمند درشش مجلد تدوین شده که نخستین آنها موسوم است به (مثنوی اسرار ورموز) که جزء اول آن به (اسرار خودی) وجزء دوم آن به (رموز بیخودی) معنون شده است .

(زبور عجم) دومین مجموعهٔ اشعار فارسی اوست که ابتدای آن حاوی غزلیات وبعضی قطعات ومستزاد هاست. وجزء دوم آن (مثنوی گلشن راز جدید) نام دارد. وجزء سوم آن (مثنوی بندگی نامهٔ) اوست. سومین اثر منظوم اقبال (پیام شرق) است

شیران بامیان

این سلسله‌شاهان بگمان اغلب از بقایای عنصر کوشانی هفتلی اند که در بامیان حکمرانی داشتند و بکیش بودایی بوده اند که بعد از فتوحات عرب بدین اسلام درآمده‌اند.

کلمهٔ شیر به یای مجهول درفارسی بمعنی حیوان مشهوردرنده است و بنا بران موءرخان عرب هنگامیکه ازین شاهان محلی افغانستان بحث میرانند همین معنی راازان مراد گرفته اندو الیعقوبی موءرخ عرب گوید دربامیان مرد دهقانی حکم میراند که اورا اسد ودرفارسی شیر گویند. (۱)

ولی قرارتحقیقات لسانی جدیدو نظرزبانشناسان عصرحاضر کلمهٔ شیروشار (که بعدازین ازآن بحث میرانیم) باشاه وشهرهمریشه است که از کلمهٔ قدیم آریایی کشتریه (طبقهٔ نظامیان) ساخته‌شده‌ومعنی آن‌همان‌شاه وحکمدار است (۲) کریستن سین گوید: شهرگگ وشیرمشتق است ازاصل خشی یاخشترا یاخشتر یا که دراوستا بمعنی شاه وامیر ومملکت بود(۳)

تاجایی که معلومات داریم ذکر قدیمترشیر بامیان درجغرافی موسی خورنی (متوفی۴۸۷)آمده که تألیف ارمنی آنرا بعداز(۵۷۹ م)میدانند. درین جغرافی قدیم درکوست خراسان شیزی بامیکان مذکوراست (٤)این نام دراوایل قرن‌اسلامی

۱ـ البلدان ۵۱

۲ـ دایرة‌المعارف اسلامی بحوالهٔ ایرانشهرمارکوارت.

۳ـ ساسانیان ترجمه عربی ۴۸۲

٤ـ تاریخ تمدن ساسانی ازسعید نفیسی ۱/۳۲۰ ببعدطبع تهران ۱۳۳۱ ش.

ای قبای پادشاهی بر توراست سایهٔ تو خاك ما را کیمیاست
خسروی را ازوجود توعیار سطوت تو ملك ودولت را حصار
از توای سرمایهٔ فتح وظفر تخت احمد شاه راشانی دیگر

حضار محترم !

در بارهٔ مرحوم علامه اقبال ممکن بود مطالب زیادی عرض کرد، ودر شرح هر بیتی از آثار او صفحاتی نوشت. آنچه ما بیان کردیم جسته جسته وبالاختصار بود. و برای علاقمندان همیشه میسر است که از مطالعهٔ آثار این ادیب ارجمند استفاده های فراوانی بنمایند وازحظوظ بدیعی، تصوفی، عرفانی وفلسفی آنها بقدر کافی متمتع شوند.

نویسنده ونقاش

رواشناسان معتقدند آن قسمت از مغز انسان که هنگام نویسندگی بکار می افتد، یکسر از قسمتی که هنگام نقاشی فعالیت دارد جداست. با این حال ارتباط میان این دو رشتهٔ هنر را نمی توان انکار کرد. بسیاری از نقاشان به نظم و نثر آثاری بوجود آورده اند وبسا که موضوع پرده های نقاشی خود را از نوشته های شاعران وداستان پردازان اقتباس کرده اند.

از جانب دیگر بسیاری از نویسندگان و شاعران نا می هستند که گاهی به تفنن اندیشه های خود را بصورت طرح وتصویر ونقاشی بیان کرده اند.

درمورد اخیر مقایسهٔ شیوهٔ هر شاعر یا نویسنده‌ای در دو رشتهٔ (نقاشی و نویسندگی) بسیار جالب است وازاین مقایسه نکته ها می توان آموخت.

پادشاهی که در اوراق بت ٥٣ متری بامیان نقش شده و لباس و تاج شاهی دارد شباهت میرساندو مربوط بیلك نفر از شیران بامیان میباشد که بر تاج خود سه هلال و سه کره دارد و موسیو هاکن سکه یی را از غزنی بدست آورد که دارای همین نوع تاج است و در نظر وی این سلسله شیران بامیان از قرن پنجم مسیحی در آنجا موجود بوده اندو اصطخری گوید که بامیان به اندازهٔ نیمهٔ بلخ است و این کشور به شیر بامیان نسبت داده میشود (١)

الیعقوبی احمد ابن واضح متوفی بعد از ٢٩٢ هـ شیر را ملك بامیان می‌شمارد که خلیفهٔ عباسی المهدی بسال ١٦٤ هـ در جملهٔ ملوك دیگر او را با طاعت خویش خواسته و رسولی پیش وی فرستاده بود (٢)

ابن خردادبه ابوالقاسم عبیدالله (حدود ٢٣٤ هـ) نیز در ملوك خراسان و مشرق ملك بامیان را شیر گوید (٣) وابوریحان البیرونی (متوفی ٤٤٠ هـ) درجدول القاب ملوك شیر بامیان را می‌آورد (٤)

وابوالقاسم ابن حوقل حدود ٣٦٥ هـ گوید که مملکت بامیان به شیر بامیان منسوبست (٦)

شعرای قدیم دری نیز این لقب شیر بامیان را می شناختند منوچهری گفت.

پیش از همه شاهانست در ماضی و مستقبل بیش از همه شیرانست در شیری و در شاری

(دیوان ١٠٤)

١ــ مسالك الممالك ٢٨٠

٢ــ تاریخ الیعقوبی ٢/ ٣٩٧

٣ــ المسالك والممالك ٣٩

٤ــ آثار الباقیه ١٠٢

٥ــ صورة الارض ٢/ ٤٤٩

غیر از بامیان درسرزمینهای نزدیك وهمجوار نیز دیده میشود چنانچه موءلف تاریخ بخارا ابو بکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸٦-۳٤۸ه)درزمانهای قدیم بنای شهرستان بخارارا از طرف شهزاده شیر کشور بن قراجورین ییغو میداند (۱) واین دو کلمه شیر و کشور باز هم بهمان ریشه قدیم لغوی خود که ذکر یافت پیوستگی میرسانند وطوریکه بعدازین می آید لقب شیر درخاندان صفاری سیستان هم دیده می‌شود.

درسال (٦۳۰ م=۹ ه) هنگامیکه زایر چینی هیون تسنگ به بامیان(فان-ین-نه) رسید مردم وعادات ورسوم وپول وزبان آنراما نند تخارستان یافت که کیش بودایی مذهب صغیر داشتند و پادشاه اینجا براین کیش سخت استوار بودودر مجلس کبیر دینی (موکشامها پرشاد) که بعدازهر پنج سال راجع به دساتیر دین بودا انعقاد می یافت کلیه دارایی خودوزنان وفرزندان وحتی خزانه دولتی راانفاق می نمود(۲) وشا-من-هویی-لی (Shaman - Hwui - Li) مرید هیون تسنگ که کتاب حیات اورانوشته گوید که پادشاه بامیان هیون تسنگ را به قصر شاهی خویش دعوت کرد ومهمان نوازیها نمود . (۳)

قراریکه موسیو گدار وهاکن می نویسد تا سال (۷۲۷م= ۱۰۹ ه) که زایر چینی هوی تچا و (Houi-Tcheao) ازراه سی-یو (کابل) واردفان- ین (بامیان) گردیددر اینوقت یکنفر هو Hou (تاجیك) دربن شهر باستقلال حکم میراندولشکریان پیاده و سوارقوی وفراوان داشت(٤)

قراریکه باستانشناسان اظهار میکنند درسنه(۱۹۳۰م) بردیواریکی ازمعابد درهٔ ککرك بامیان تصویر پادشاهی پیداشده که اکنون در موزهٔ کابل است وهمین تصویر باشکل

۱-تاریخ بخارا ترجمهٔ فارسی احمد بن محمد قباوی و تلخیص محمدبن زفر ص٦ طبع تهران ۱۳۱۷

۲-سی-یو- کی کتاب اول ترجمه بیل

۳-تاریخ افغانستان ۲/٥۱٤

٤-آثارعتیقهٔ بامیان ۸٦ طبع کابل

وکهین را می‌نوشتند چنانچه در تاریخنامهٔ هرات سیفی هروی دیده می‌شود.

درسیاست نامه یاسیر الملوک خواجه نظام الملک طوسی وزیر معروف سلجوقیان در داستان الپتگین گوید:

«واین امیر بامیان آن‌ست که اورا شیر باریك گفتندی» (۱)

وازین آشکاراست که درعصر الپتگین هم‌شیر بامیان بنام شیرباریك درهمین جاحکم میراند (۲) والپتگین با اومصاف داد وگرفتار کردوبعد ازان عفوش نمود واین حوادث مربوط به حدود (۳۴۷ه) باشد که درهمین سال‌سکه‌ضرب شده‌الپتگین موجود است ورأی من اینست که‌این هردوشیر مه وشیر باریك یعنی مهین وکهین بیلك دودمان‌شیران بامیان منسوب باشند.

شیرمه مسعودی وگردیزی یاشنگل فردوسی معاصراست با بهرام گور بن یزدگرد اول پادشاه‌ساسانی (۴۲۰-۴۳۹م) وشیرباریك سیاستنامه درحدود (۳۴۷ه - ۹۵۸م) زندگی داشت که‌در بین این دومدت پنج قرن فاصله‌است وباید کم‌ازکم ۱۵ نفردیگرازین سلسله درباميان حکم‌رانده باشند واین درست است‌زیرا دراوایل عصراسلامی چنانکه دیدیم دربامیان شیرانی ازین سلاله حکمرانی داشته ومورءخان عرب ازذکرایشان خاموش نیستند ومعلومست افراد این خاندان درعصرفتوحات اسلامی بدین اسلام‌درآمده اند.

۱- سیرالملوك ۱۴۵ طبع هیوبرت‌دارك . ۱۳۴۰ ش تهران.

۲- نام شیر باریك عامترشده بودوجزدودمان شیران بامیان بردیگران نیزاطلاق شده چنانچه طاهربن‌خلف ازاعقاب صفاریان سیستان درحدود ۳۸۱ نیزبه‌شیر باریك معروف بود که درنسخهٔ تجارب‌الامم تألیف محمد بن حسین وزیردرحدود ۳۸۹ به‌شیر باریك بابلك تصحیف شده ولی درتاریخ هلال صابی بصورت صحیح شیر باریك ضبط گردیده (ذیل‌تجارب الامم ۱۹۵ طبع قاهره ۱۹۱۶م) ونیزیکی ازشاهان صفاری سیستان لیث بن‌علی راشیرلباده گفتندی زیرااو لبادهٔ سرخ‌پوشیدی حدود ۲۹۶ه (تاریخ سیستان ۲۸۴) ونیزدرازمنهٔ قبل‌الاسلام مردم بخاراازپادشاه ترکان قراجورین یبغوداد خواستندواو پسر خودشیر کشوررا بالشکر عظیم به بخارا فرستاد (تاریخ بخارا-۶)

ناصرخسروقبادیانی (متوفی ۴۸۱هـ) بیتی داردکه آنرا طابعان دیوان اومسخ کرده اند ومن آنرا چنین میخوانم .

مرطغرل ترکمان وجغری را　　بابخت نبود وبامهی کاری
استاده بد به بامیان شیری　　بنشسته بعز در بشین شاری

که‌درین بیت اخیر به‌بامیان ودربشیر؟ کلمات بی معنی را طبع کرده اند (۱) ناصرخسروبر تسلط سلاجقه فسوسهاداردکه گوید قبل ازایشان دراینجا ملوك داخلی بوده‌اند دربامیان شیر استاده ودربشین (پایتخت‌غرستان) شار برتخت نشسته بود .

عبدالحی بن ضحاك گردیزی (حدود ۴۴۰هـ) درداستان بهرام گور درهند ذکری ازشیرمه دارد که دختر خویش رابه بهرام‌داده بود(۲) واین شیرمه بکسرهٔ میم‌بمعنی شیر بزرگ و کبیراست . که‌مسعودی هم ازوذکری‌دارد واورا ازملوك بامیان می شمارد (۳) اماچنین به نظری می‌آید که شیرمه لقب اوست زیرا نامش‌درشاهنامه فردوسی ومجمل التواریخ والقصص شنگل‌ودرغررملوك الفرس ثعالبی شنکلت است اما نام دخترش درمجمل سینوذ طبع شده که ظاهراً مصحف سپینود فردوسی است که گوید :

بدو داد شنگل سپینود را　　چو سروسهی شمع بی‌دودرا (٤)

درمقابل صفت‌مه باشیربامیان گاهی صفت باریك هم استعمال شده وممکن است یکی ازشاهان‌بامیان (شنگل) راکه بزرگتر بود شیرمه گفتندی ودیگران راباریك خواندندی یعنی کوچاك و خرد که برای این صفات درازمنهٔ بعدمهین

۱- دیوان ناصر خسرو ص۴٦۸
۲- زین‌الاخبار گردیزی نسخه خطی طبقه چهارم ساسانیان
۳- مروج الذهب ۲۲۲/۱ که سهواً این کلمه‌را شبرمه طبع کرده‌اند
٤- شاهنامه ۳۱٦/٤

ندر مستان

زچنگ شانه سنانیم زلف جانان را | کنیم دسته بهم سنبل پریشان را
تأملی مکن و پا بنه بدیدهٔ من | که دایما بکشد چشم بار مژگان را
جبین یار ندانم چه داشت تأثیری | که داد صلح بهم کافر و مسلمان را
دماغ باغ چو شد تازه از نسیم بهار | بیا کنیم به پیمانه تازه پیمان را
صبا به آتش گل میزند از آن دامان | که باز گرم کند بزم می پرستان را
سر قرابه گشاییم و جام جام دهیم | اگر قبول کند شیخ ندر مستان را
زمن به خضر بگویید باکمال ادب | زبهر خویش نگهدار آب حیوان را
دهان خشك مرا تر کند همان دستی | که تازه کرد دماغ گل بیابان را
شنیده ای (۱) که زبهر شگفتن یك گل | وظیفه دار کند ابر و باد و باران را
امید است چراغ مرا کند روشن | کسی که داده ضیاء آفتاب تابان را
زجام فیض همه عمر باده نوشیدم | نمیکنیم فراموش قدر احسان را
زخون دیدهٔ خود دادم آنقدر امید | چولاله سرخ کند روی این گلستان را

بلا کشان چو چشیدند طعم درد «نوید»
به عمر خویش نگیرند نام درمان را

«نوید»

---

(۱) اشاره به قطعهٔ سعدی .

الیعقوبی بعد ازذکر همان شیر بامیان که در۱٦٤ھ معاصر المهدی خلیفه عباسی بود معلومات مغتنم دیگری راهم دراین باره میدهد و گوید :

«شهر بامیان در بین کوه هاواقعست ودران مرددهقانی حکم راند که اورا اسد وبفارسی شیر گویندوی بردست مزاحم بن بسطام در ایام منصور مسلمان شدو مزاحم دخترش را برای پسر خودمحمد بن مزاحم بزنی گرفت وهنگامیکه فضل بن یحیی (برمکی) بهخراسان آمد پسر شیر بامیان حسن رادرغوروند (غوربند) دریافت وبعد ازانکه بروغالب آمد اورابر بامیان بازگذاشت وباسم جدش شیر بامیان نامید (۱)

بازهمین الیعقوبی مینویسد :

«فضل بن یحیی بن خالد بن برمك درعهدرشیدددرسال ۱۷٦ ھ بر خراسان والی شدوی ابراهیم بن جبریل رابالشکر زیادبر کابل سوق داد وبااوملوك ودهاقین طخارستان رانیز فرستاد ودرین ملوك حسن شیر بامیان نیز بود (۲)

ازین روایت یعقوبی دو نفر ازشیران بامیان رامی شناسیم نخست شیر بامیان که درایام منصورخلیفه عباسی (۱۳٦ــ ۱۵۸ھ) بردست مزاحم بن بسطام مسلمان شد دیگرحسین پسراوکه درحدود ((۱۷٦ھ) بعد از پدر زندگی داشت .

ازین اسنادتاریخی میدانیم که سلسله شیر ان بامیان باتسلط اسلاف سبکتگین درحدود (۳٤۷ھ) قطع شده باشد زیرادرحوادث ما بعد نامی ونشانی ازین شاهان نیست وچنانچه گذشت درسنه ۳٦۵ ابن حوقل بامیان رامنسوب بهشیر دانسته است ولی تصریح بهوجود شیر درانجا ندارد .

---

۱ ــ البلدان ۵۱

۲ ــ البلدان ۵۲

بادهٔ پرزور

نشهٔ کو کـه زسرمایهٔ سودا ببرد
فکر دنیا ببر د ، غصهٔ عقبی ببرد

کی مراهر قدافراخته موزون آید
کی مراهر رخ افروخته ازجا ببرد

دلبر آن نیست که تاراج کند کشور دل
دلبر آن است که دین نیز به یغما ببرد

معنیش غازه برخسارهٔ مضمون بخشد
صـورتش ره به نهانخانهٔ معنی ببرد

غمزه اش راهنمای دل نادان گردد
شیوهٔ عشوه اش هوش ازسر دانا ببرد

تاب ازپیچ وخم سنبل یوسف بکشد
خواب ازنرگس شهلای زلیخا ببرد

چشم او فتنهٔ چنگیـز بخاطـر آرد
لـب او رونـق بازار مسیحا ببرد

آه ای سرور وسرحلقهٔ خوبان جهان
تلخی کام من آن لعل شکرخا ببرد

حسن شعله خیز

ای که به خنده میکشی قدرت انتقام را
چند رها نمیکنی از کف خود زمام را
راحت جان من توئی از تو بزحمت اندرم
خاص بمن چرا کند چشم تو قتل عام را
غره مشو بحسن خود، تحفهٔ عشق من پذیر
زانکه نباشدعاقبت، دولت کم دوام را
تا که به شعر آبدار، ذکر تو جاودان کنم
آب بقا نهند نام؛ آن لب لعل فام را
شب بکنار من بود، موجهٔ حسن شعله خیز
روز برآورم برون غرقهٔ ننگ و نام را
«واله» چرا نهان کند آن هوس که در دل است
به که بگیرد از لبت لحظه به لحظه کام را

«واله»

غنچهٔ خاموشی

درباغ جهان توهم گل زیبایی
بو یا و دل انگیز و چمن آرایی
عمریست که گلهای دگر می خندند
ای غنچهٔ تر چرا تو لب نکشایی

چنگ شکسته

مادر تو آن نه یی که شب و روز خویش را
در انتظار خندهٔ من تار کرده ای
تا بر لبم تو سایهٔ لبخند بنگری
دل را برای راحت من زار کرده ای

مادر تو آن نه یی که تن دردمند من
شبها فشار دست لطیفت کشیده است
لبخند کودکانهٔ من کرده خرمت
پایت به جستجوی مرادم دویده است

مادر تو آن نه یی که دو چشمت ستاره وار
در انتظار راحت من بوده نیمخواب
و آندم که در سیاهی شب گریه کرده ام
اشکم فگنده در دل رنجورت التهاب

مادر تو آن نه یی که للوی شبانه ات
در جام من شراب سرود و ترانه ریخت
افسانه های گرم تو در نیمه های شب
این باده را بساغر من جا و دانه ریخت

درصف مدعیان حق دهدش اهل تمیز
هرکه در محکمهٔ عشق تو دعوی ببرد

دل ما جرعه کش بادهٔ پرزورغم است
نه از ان غم که زدل ساغر صهبا ببرد

ناز بی جا همه را خون برگ افسرد کجاست؟
سیلی رنج که زردی زرخ ماه ببرد

باد خاکش بسرو آتش جانسوز بدل
زاهد سفله که آب رخ تقوی ببرد

خضر هر چند بود رهبر او گمراه ست
حظ سکندر اگر از کشتهٔ دارا ببرد

عوض بت شکنی نزد من آن محمود است
که چراغی زحرم سوی کلیسا ببرد

دامن دشت جنون از چه نگیرم طالب
«نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد»

آرزو

یارب بکسانی که جگرسوخته اند
یک عمر متاع درد اندوخته اند
خاکم بهوای آن جوان مردان کن
کز هرچه بجز تو دیده بردوخته اند

«خلیلی»

آتش

آسمان صاف بود؟
نه!
آسمان پوشیده بود
ابرها میخواست پوشد ماه را

* * *

درمیان برفها در بن یخچالهای کهنه وخاکستری
درمیان تیرگی‌ها وسکوت مرگبار
درمیان جمع خواب وبین اجسام کرخت
آتشی افروخت مرد.

* * *

آتش اندر بین یخها داشت قناصی عجیب
آتشی چون آفتاب
آتشی چون قبلهٔ زر دشتیان
شعلهٔ جانبخش میافشاند در جنب و کنار
جوقه های قرمزوآتش فزا
نورمی بخشید اجسام سیاه وتیره را
نه!
روح می بخشید موجودات سرد ومرده را

مادر اگر همانی و آنست کودکت
دیگر کجاست آنهمه شعر و ترانه‌ات
آخر چرا ز کلبهٔ من پا گرفته ای
زین مرغ پرشکستهٔ بی آشیانه ات

مادر من آن یتیم توام لیك تا هنوز
سرداست خانهٔ دل من چون مزار من
وینك درین سیاهی شب در دل سکوت
رنج من است دایهٔ شب زنده دار من

آن چنگ نغمه‌ساز تو من نیستم دگر
چنگ شکسته‌ام که فرو خفتم از خروش
بگذر ز من که بیکس و تنها نشسته ام
چون جغد شب بگور دل خویشتن خموش

مادر من آن ستارهٔ شومم که درجهان
غیر از دلی شکستهٔ تو نیست جای من
از دیگران چه گویمت آخر ز بخت بد
حتی دل تو نیز نسوزد برای من

حمل ۴۴ «مضطرب» باختری

تحول درجهان اندیشه و فکر

بدست آوردن یك اقتصاد اجتماعی معقول وحسابی ، مهمترین ضرورتی است که انسانهای امروز بدان احتیاج شدید احساس میکنند ، واین امر یك قدم بسیار ارزنده وجهان تکان دهنده ایست که انسان درراه انکشاف و ترقی برمیدارد. لیکن ، از آنجاییکه این چستان و معضله درجهان کنونی بایست از روی آگهی وشعوری حل گردد ، لازم است ادراك وفهم شعوری راه‌را بسوی سر منزل مقصود ، هموار سازد. این ادراك وفهم باید ، بنوبهٔ خود ، ورای مرزهای مسایل اقتصادی وسیاسی آنی و فوری رامدنظرداشته باشد. ادراك وفهم بایددراعماق وریشه‌های منشاءومبدأمسایل اقتصادی‌وسیاسی نفوذکندودر نتیجه‌یك‌اساس متین‌وقابل‌فهمی را برای ساختمان اجتماع تهیه نماید .

تحولات بزرگ تاریخ همیشه یك تصویر جدیدی ازرابطهٔ انسان‌را با کاینات بوجود می‌آورد وارزش‌ها وروش‌های‌اندیشه‌وفکر رادگرگون میسازد. گرچه‌این فارموله بندیهای ذهنی وفکری باعث‌بوجودآوردن‌تغییر درجهان‌سیاست وساحهٔ اقتصادنمیگردد امازمینه را برای‌افادهٔ تحول‌سیاسی واقتصادی ازنگاه شعوری

انعکاس اخگر سوزان بروی برفها
می نمودی همچو دریایی زخون
رخنه بربنیان یخها می نمود
شعله ها
ذوب می‌شد بستگیهای کهن

***

«لمبه» های پیش تاز و نورزا
با زبان آتشین
شعله های زیررا میخواستی هردم زپی
بعد باهم ساختی دشت ودمن را لعلفام
مرد میر قصید دربین شرار لایزال
سوخت آخردرمیان اخگر پیروز خویش
مرده بود!
نه!
زندهٔ جاوید ماند!
آتشی افروخت مرد اندربن یخچالها

«حسن قسیم»

ای باد بهارگرچه روح افزایی
جان بخش ودل افروزوچمن پیرایی
برگلبن من گلی نخندد هرگز
صد بار اگرروی وصد بارآیی

خلیلی

مترجم: میرحسین شاه

نویسنده: Sir Hamilton Gib

کتب تذکره در اسلام

میگویند آثار ادبی جوامع بشری عناصر ثابتی رادرانگیزه‌های شعوری وتفحصات لاشعوری آن جامعه میرساند.

مطالعهٔ کتب شرح احوال، بنا بر آن، درزبان عربی نمی‌تواند بذکر نام وتحلیل مطلق این آثار منحصر بماند. برای مطالعهٔ صحیح آنها باید انگیزهٔ ایجاد آن را تحقیق نمائیم ومدرکی‌راکه آثار مذکور ازتمایل طرز فکراجتماعی وذهنی ثابت ویامتغیر بدست میدهد ازنظر بگذرانیم. چه‌موادی را موءرخ باید ازاین کتب توقع داشته باشد؟ به چه‌روش انتقادی بایدبرای مطالعهٔ آن متوسل شود؟

انگیزه ها:

برای رسیدن باین سوال باید دراول دومطلب مهم رادرنظرداشته باشیم:

اول اینکه «فرهنگ شرح‌احوال» اختراع مختص مسلمانان است. تنها ملتی که بین آنها، آثاری شبیه‌این آثار دیده شده است مردم‌چین میباشد. ولی‌این آثار ازیک‌طرف دیرتر بمیان آمده وازطرف دیگر تابع اساسات دیگری است واصلاً احتمال تقلید ازآن‌در اسلام‌نمیرود. تذکرهٔ شهدای سریانی نیز به کتب شرح احوال اسلامی ربطی نداشته ونمی‌تواند پیشرو تذکره نویسی در اسلام محسوب‌شود.

حقیقت دوم این است که تألیف فرهنگ شرح احوال در زبان عربی باتاریخ نویسی یک جا به میان آمد. دلیل نوشتن فرهنگ شرح احوال‌در کتب مذکور تصریح نگردیده مؤلف بدون آنکه دلیلی برای تألیف اثرخود

مخصوصاً درذهن آنانیکه برای تحقق بخشیدن تحول سیاسی واقتصای فعالیت میکنند ، آماده ومهیا میسازد :

اندیشه هاییکه ازنیاکان واسلاف خودبدون درنظرگرفتن دگرگونیهای زمان وعصر ، اقتباس میکنیم ، ما راوامید اردکه زیرتأثیر شرایط پارینه واوضاع تاریخ زده زندگی کنیم واین وضع مارا بخواب غفلت میگذاردوباعث بربادی جامعه میگردد. دراین جاباید این نکته‌را خاطرنشان نمایم که ارزشهاییکه برادر دوگانۀ اندیشه های پارینه باشد ، باارزش های اقتصادی جامعۀ کهنه وفق می‌نماید ودرراه تاسیس وبنیادگذاری زندگی نوینی که آدمیان امروز آرزودارند کمترین یاری وکمک نمیکند. این اندیشه هاوارزش های جدید در جهان معاصر ازآنجهت بوجود آمده وگسترش می یابدکه اخلاقیات ومعنویات جهان دیروز بمرض کبرسن وضیق النفس گرفتار شده ودربستر نزع ، ناراحت افتاده است . این ارزشها واندیشه های جدیدرا ، ازنگاه تاریخ فلسفه ، میتوانیم ماحصل روزگاران بسیارباستان بشمریم ، اما تأثیرات بسیار بارزآن دراواسط سدۀ نزده ، یعنی درفرصتی که سیستم سرمایه داری باتمام آشفتگیهای اجتماعی ، شگوفان بودعطف توجه میکند.

علی محمد «زهما»

بهمان شدتی که بقال بکاسبی ذوق دارد ، هنرمندازمعامله بیزاراست .

«بالزاك»

«آنچه شعرخلق میکند ، ازآنچه در طبیعت رخ میدهد بزرگتر و مردانه تر است »

« بیکن»

قواعد کلی انتخاب :

از بحث گذشته معلوم میشود که شرط اصلی مورد نظر در کتب تذکره ، سهمی است که اشخاص در یك وجه یا وجوه سنن فرهنگی جامعهٔ اسلامی دارند و علت انتخاب تذکره نویس علاقهٔ او بهمان وجه مخصوص فرهنگی است و چون قدیمترین علم منظم در اسلام عبارت بود از مطالعهٔ وجوه حقوقی و مذهبی حدیث ، قدیمترین کتب تذکره و تاریخ شهرها و ایالات مخصوص برای بر آوردن این منظور نوشته شده است. پس از آنکه کار تذکره نویسی انکشاف یافت ، محدودیت های مربوطه به همان حال سابق باقی ماند . دانشمندان به محدثین و فقها و طبقات دیگر مذهبی مشغول شدند و ادبا شرح احوال شعرأ ، نویسندگان ، درباریان و ارباب اداره ، وزراء و منشی ها ، دانشمندان و فلاسفه رانوشتند. اولین فرهنگ شرح احوال نویسی که باحدود عامتری نوشته شده کتاب تاریخ خطیب بغدادی است (قرن ۵ ه مطابق ۱۱ میلادی) هرچند در این کتاب نیز جنبهٔ حدیث بیشتر مورد توجه بوده وحتی تا کتاب معروف ابن خلکان (قرن ۷ هجری ۱۳ میلادی) سعی بارزی برای تألیف کتاب جامع تذکره که مشتمل بر شرح حال دانشمندان رشته های مختلف علوم اسلامی باشد ، بعمل نیامد(۱) معذالك اساس این کار را دانشمند دیگری معروف به ابن جوزی — در روش جدید تاریخ نویسی ، که عبارت از شرح وقایع به ترتیب تاریخ باشد ، گذاشت . ابن جوزی کتابی را در شرح احوال به ترتیب تاریخ نوشت و در آن وقایع زیاد سیاسی را وارد کرد . از آن به بعد تقریباً همه

(۱) در این کتاب شرح حال ۸۲۶ نفر ذکر شده (با تکراری که در بعضی موارد دیده میشود) ابواب کتاب با یك ترتیب تقسیم شده : خلفا ، و امراو حکما ، فاتحین ۱۴۵ و وزرا ۴۱ ، قضات ۳۲ ، فقها ۱۶۱ ، محدثین ۸۷ ، مفسرین ۲۱ ، صرفیون و نحوییون ۹۵ ، نثر نویسان و مورخین ۹۴ ، شعرا ۱۴۷ ، خطبا و روحانیون ۴۲ ، علمای حکمت الهی ۱۷ ، فلاسفه و اطبا ۱۹ ، موسیقی شناسان ۳ (باید بخاطر داشته باشیم که مؤلف عمداً دورهٔ اول اسلام را نیاورده).

بیاورد فوراً به نوشتن کتاب شروع میکند. علاوه بر آن موضوع، این آثار به شخصیت‌ها یا وقایع سیاسی منحصر نمانده، برعکس (و نیز برخلاف آثار چینی) شرح وقایع سیاسی در طرح تألیف کتب شرح احوال مطلبی است اتفاقی.

از این جا معلوم میشود که مفکورهٔ اساسی در تذکره نویسی متقدم اسلامی این بوده است که تاریخ را اصلاً زن‌ها و مردهای انفرادی (مردم) می‌سازند و همین اشخاص اند که قوهٔ فعال جامعهٔ اسلامی را منعکس می نمایند (نه حکام و فرمانروایان سیاسی).

از همین جا است که وقتی اولین کتاب تذکرهٔ (طبقات) اسلامی را ابن سعد تالیف کرد، شرح حال صحابهٔ پیغمبر (ص) را نوشت و شرح حال اصحاب بدر را بیان نمود و بعد از آن بترجمهٔ احوال مهاجرین و بلاخره تا بعین، رجالی که اساس علم و اجتماع را در عربستان گذاشته بودند پرداخت. کتب دیگر تذکرهٔ اسلامی، که اکنون غالب آنها از بین رفته، نیز از همین روحیه الهام گرفته است اگرچه مفکورهٔ تذکره نویسی بعدها توسعهٔ بیشتری یافت اما کارهای متعلق بزندگی سادهٔ اجتماعی مردم، نسبت به سیاسی، در کتب شرح احوال بیشتر مورد توجه تذکره نویسان بود. سخاوی یکی از تذکره نویسان متأخر (قرن ۹ هجری ۱۵ میلادی) این مطلب را بخوبی روشن میکند:

«تاریخ بمعنی اصطلاحی آن عبارت است از رساندن زمان که در آن تاریخ تولد رسل و ائمه بدقت ثبت می شود، و احوال رحلت و صحت، ذکاوت و قدرت جسمی وسفرها (سفرهای حج) قدرت حافظه وشهرت و وثوق ایشان بیان گردد... متمم این ثبت وقائع قریب الوقع و حوادث مهم مربوط به جوامع مذهبی، ایجاد فرایض مذهبی، خلفاء، وزراء، حملات و حروب و امثال آن است. (۱)

۱- اعلان ۶۷، ترجمهٔ روزنتال در تاریخ نویسی اسلام، ص ۲۰۴ - ۵ رجوع کنید به الکافیجی مختصر، همانجا، ص ۱۸۸- ۴۷۸، غایهٔ مهم تاریخ عبارت است از ثبت دقیق احوال بشر به وضع موثوق (یا اختصاصی).

(ودر آثارمتأخر وظایف اداری‌وی)استادان وشاگردان احادیثی را که نقل نموده یا کتبی را که تاءلیف کرده است وخلاصه‌ای ازاخلاق‌اوچیزی دیگر ندارد . تذکره نویس درین نوع آثار کمتر معترض شخصیت دانشمند مورد بحث‌خود می‌شود. بعضی از کتب‌قدما این کلیه را بیشتر مختصر ساخته تاریخ‌ها و بعضی ازوا قعات‌شخصی راذکر نمیکند وپس‌ازذکرهویت وی آثارواورابیان مینماید (مثلاً تاریخ‌حکمای بیهقی) یاگفتار مهمی‌را که بوی نسبت‌داده شده است می آرد.

معذالك این کلیه نمی تواند درمورد تمام کتب تذکره صدق کند ازابن سعد تاالمرادی کتب تذکره(به‌شمول بیهقی)نامهایی‌دارد که راجع به‌آن‌از ۲۰ــ۳۰تا ۵۰ صفحه‌مطلب‌نوشته‌شده درینجا تکامل طرح‌اساسی تذکره نویسی را می بینیم ولی‌این تکامل ، تکامل سبك یاروش مخصوص‌نیست بااین‌تکامل طرز تحلیل یاتوصیف رجال به‌صورت‌اختصاصی بمیان‌نیامده. منظور از تفصیل درین گونه موارد این است که‌نویسنده تمام معلومات خودرا بنویسد ، این‌روش بیشتر در ابن‌سعد ، الاغانی وخطیب بغدادی‌ویاد داشتهایی در احوال اولیا ، در کتاب‌حلیة الاولیای ابو نعیم دیده‌می‌شود.

درین آثار سعی‌نشده مواد بروش ادبی یا تاریخی تدوین گردد . معرفی رجال همیشه واقعی ومقید است . تنها چیزی راکه مطالب اضافی میرساند مربوط به خصوصیات ظاهری رجل موضوع بحث است واین از آنجهت‌که توضیحات بیشتر شامل حکایاتی است که اززبان اشخاص مختلفی رسیده وهریکی از آن حکایات وجهی از وجوه زندگی مرد مورد نظر را بیان نموده. در آثار متأخر ، این کار بیشتر دیده میشود ونویسنده کمتر در موضوعات ، قضاوت می‌نماید . ابن حجر مثلاً حکایاتی درکردار اشخاص میاورد ودرین کارمهارت کامل دارد: مثلاً‌درمورد قاضی حلب میگوید : گفتارش بیشتر از فهمش بود

وقایع نویسان ازهمین روش پیروی نمودند و به‌وقایع سیاسی ورجال متوجه بودند بطوریکه تاریخ عمومی درین‌وقت‌صورت فرهنگ عمومی شرح‌احوال را اختیار کرد. بهترین نمونهٔ این کتب رادر تاریخ اسلام ذهبی (قرن ۸ هجری قرن ۱٤ میلادی) می بینیم. درین کتاب وقایع سیاسی وشرح احوال درهرده سال تقسیم‌شده است.

اگرچه کتب طبقات مخصوص (کتاب، نحویون، دانشمندان‌مذهبی ، فقها) همچنان ادامه داشت، کتب تذکره درین وقت نیز به‌نوشتن شرح حال کسانیکه درتمام رشته های‌علمی، مقام‌ارجمند داشتند، پرداخت. بعد ازذهبی یك‌قرن را برای‌نوشتن شرح‌حال طبقات‌علما ورجال انتخاب کردند. این کاررا ابن‌حجر آغاز کرد ودانشمندان بعدی چون سخاوی ، غزی، محبی ، والمرادی آنرا ادامه دادند. دانشمندان مذهبی درین‌نوع آثارمقام‌اول‌را دارندولی انتخاب عمومی ازرجال‌سیاسی، سلاطین ، وزراء ، مامورین‌دولتی ، شعراء ، ادبا ، اطبا ، زنان معروف ودربعضی‌ازموارد اشخاصی که در بعضی‌ازرشته‌ها صاحب‌استعداد بودند (چون معلمین وشطرنج بازان) نیزدیده میشود .

باوجوداین ، یك‌حقیقت باید موردتوجه بیشتری قرارگیرد وآن اینکه این نوع فعالیت های تذکره نویسی به ایالات عرب نشین اسلامی منحصر بود، تادر قرن نوزده کتب طبقات‌در ترکیه ، ایران وهند تألیف نشد .

سبك تذکره :

فقره‌ای‌راکه‌دربالا ازسخاوی نقل نمودیم نکات مهمی‌راکه‌باید موءلف این نوع کتب درنظرداشته باشد بیان می کند: کی ، چه‌وقت‌وکجا ، قدرت ذهنی وشهرت حقایق مادی درتذکره‌شامل ساخته‌شده است. ولی‌این حقایق مربوط بمطلب‌ما قبل خود است وغیرازآن به‌منظور دیگری‌نمی‌آید.

مطابق این کلیه اکثر کتب تذکره بیشتراز شرح‌زندگانی‌شخص موردبحث

از این لحاظ کتب قدیم تذکره (ابن سعد، آغانی، تاریخ بغداد، وشاید ابن عساکر) هم از نظر وسعت انتخاب وهم از نظر قلت موضوع مربوط دیگر بسیار مهم است و نیز کتب تذکره تنها ماخذی است که بوسیلهٔ آن فعالیت های اجتماعی و موقف زنان مسلمان را معلوم کرده می توانیم .

از نظر تاریخ سیاسی درارزش این کتابها اختلاف است جائیکه مآخذ دیگر کافی نباشد این کتاب ها خلارا پر میکند. اگر مآخذ دیگر کافی موجود باشد برای درك جزئیات از آن استفاده می نمائیم یا می توانیم مطالعهٔ خودرا دقیق تر و بیشتر انتقادی سازیم . اما چون روایات مربوط به مطالب سیاسی جنبهٔ حکایوی دارد ومربوط به اتفاقات است موضوع مآخذ و ثقه بودن آنها بسیار مهم است مشکل است از حکایات کتب تذکره نتایجی بدست آریم ، تا اینکه مفروضات اثبات کننده ای در بین نباشد. از طرف دیگر تا مطالب منحرف دیگری موجود نباشد قضاوت های عمومی تذکره نویسان راجع بامرأ ، نائب الحکومه و زما مداران اداری قابل قبول است .

تند خوی بود ، ودر بحث سرو صدا بلند میکرد (۱). راجع به‌علمی می گوید : «متحمل بود مخصوصاً خشونت شاگردان مغرب ومصررا به نرمی تلقی میکرد».

مآخذ کتب تذکره :

مواد شرح حال نویسی غالباً اززبانی بزبانی نقل شده وبوسیلهٔ سلسلهٔ روات به مولف رسیده است .درقرون بعد نیز همین روش رابه کار می بردند. مثلاً درمورد اصفهانی وخطیب بغدادی ، اگرچه بعد ها کم کم استفاده از آثار مکتوب رواج یافت وتذکره نویسان متاخر(چون الذهبی) از کتب متقدمین استفاده کردند. گاهی نام آن کتاب‌هارا ذکرمی نمودندوزمانی حذف می کردند مسألهٔ تحلیل انتقادی کاری است مشکل وبه ندرت تذکره نویسان آنرا بکار مبردند. در فرهنگ های متاخر (صدساله) شواهدجمع موادازراه مکاتبه یاآشنائی با معاصرین دیده‌شده‌واز مـآخذدیگراطلاع درست نداریم.

ارزش کتب تذکره برای مطالعه تاریخ :

فرهنگ شرح‌حال نویسی برای نویسندگان تاریخ مدنیت اسلام دارای ارزش خاصی است معذلك محدودیت هائی را نبایـد از نظر دور داشته باشیم. مباحث زراعتی وصنعتی اصلادرایـن کتاب ها نیست اگرچه مطالب اقتصادی درکتب تذکرهٔ دورهٔ ملوك دیده‌شده. چون غالب تذکره نویسان به موضوعات ادبی ومذهبی علاقه داشتند توضیحات مفصلی ذهنی ومذهبی به شمول فعالیت‌های تربیوی (بوسیلهٔ تذکرهٔ حکماء) وعلمی دراین آثار دیده‌میشود .

بااستثناآتی که دربالاذکر کردیم معلومات مفیدی در تاریخ اجتماعی وموسسات اسلامی نیزازاین کتابها بدست می آید ولی این معلومات متفرق است وصورت حکایت را داردوبرای تکمیل وروشن‌ساختن آن بایداز کتب‌دیگراستفاده‌شود .

(۱) ۲- ۳۴۳ .

من دریـن مورد سوابق طولانی دارم، واگر راست بخواهید ازین مطابع و چاپگران، جگرم خونین است. وحتی درحین طبع همین کتاب بارها به ناشران آن گفتم: که از طبع و نشر آن بچنین صورت صرف نظر کنند زیرا:

گر تو قرآن به این نمط خوانی　　ببری رونق مسلمانی

بنا برین مسئولیت غلطیهای چاپی که در هر کتاب مطبوع مملکت ما فراوانست اصلاً به موءلف بیچاره راجع نیست، و آقای عالمشاهی ستم کرده که آن اغلاط عجیب و مراتب اربعهٔ نسخ و فسخ و مسخ و رسخ را که در مطابع بر هر کتاب مظلوم تحقق میکند به موءلف بیچاره نسبت داده است. درحالیکه شاید موءلف در اوقات طبع کتاب درین شهر هم نبوده ویا اساساً از طبع کتابش آگاه نباشد!

اگر بنا باشد که مسئولیت اینگونــه خطاهای چاپی را بدوش موءلف بیفگنیم، پس درهمین مقالات آقای عالمشاهی غلطی های متعدد طباعتی وارد است که باید نویسندهٔ مقاله جوابده آن باشد. مثلاً:

درصفحه (۱۰۵) سطر (۷): «بشما می آید»؟ بجای «بشمار می آید» درهمین صفحه سطر ۱۷): «خودسر د گرم» بجای: «خودسر گرم» درصفحهٔ (۱۰۹) سطر (۳): «بالاخره» بجای «بالآخر» درهمین صفحه سطر (۱۰): «بی اسحاق»؟ بجای «بن اسحاق» ولی ما جناب نویسندهٔ محترم را بجرم این غلطیها مسئول نمی بینیم ولا تزر وازرة وزر اخری. و درهمین شماره (صفحه ۱۱۹) در نقل قول استاد محترم علامه سلجوقی که نثری قوی وروان همچو آب زلال نوشته اند، سطر (۱۴) را درمطبعه مسخ کرده اند چنین: «این تا میم صنا را دلیل خرد تنید مع عوخوی دساثه ته او امیم ...»

آیا این زبان جن و پری نیست آیا باید حضرت استاد علامه را بدین مسخ وفسخ مسئول دانست؟ کـلا وحـاشـا ! ! !

درچنین موارد جز اینکه مانند استاد مرحوم هاشم شایق علیه الرحمه: «تبت یدا طابع» گفته «ومشق حوصله کنیم» دیگرچه چاره داریم؟

نقد آثار

توضیح انتقاد

گشایش باب «نقد آثار» در مجلهٔ ادب بسیار مبارکست، واینگونه مباحث وکاوشهای انتقادی باید دوام کند. اما بشرط اینکه نقد آثار بکسانی سپرده شود که حقیقةً ازعهدهٔ انتقاد باشرایط علمی وادبی آن برآمده بتوانند.

نویسندهٔ خوش ذوق گرامی ماآقای عالمشاهی-که امثال وی فراوان باد برکتابی که دربارهٔ سلامان وابسال جامی وسوابق تاریخی وادبی آن نوشته بودم چندین صفحه انتقاد نوشت و نظرخود را اظهار کرد، واینك مقالت آن دانشمند محترم پیش روی خوانندگان گرامی افتاده است. وخود ارباب علم و ذوق درآن باره نیك حکمیت کرده میتوانند، که کدام سخن آن نویسندهٔ گرامی موجه و وارداست؟

من نه میخواستم درآن باره چیزی بنویسم، ولی برخی ازدوستان وهمکاران گرامی گفتند اگرچیزی نوشته نشود، احتمال میرود، برخی ازخوانندگان محترم همان مطالب را تماماً وارد بدانند و به تفاهم سوئی گرفتار آیند.

قسمت بزرگ مقالت انتقادی نویسندهٔ محترم متوجه اغلاط چاپی کتاب ونازیبائیهای حروف وطبع و ترتیب وحتی خطاطی سرورق و تناسب حروف ودیگر مطالب سرسریست که ابداً واصلاً باصل کتاب ومولف آن ربطی ندارد.

باتأسف باید گفت که: تاکنون مطبعهٔ مجهز وکاملی نداریم وفن طباعت نیزدر مملکت بامعانی عصری آن نیامده و ممکن نیست کتاب صحیح و بی غلط رامطابق معاییر عصری صحافت وچاپ طبع کرد.

که البیرونی غلط نیست، واستعمال بیرونی بدون الف ولام هم وجه ترجیح حتمی وضروری ندارد، وهردو صحیح است.

۲- درقاعدهٔ اسنادفعل مفرد به جمع بی‌جان، یك اصل مسلم ناقابل انکاری که مبنـای عمل واقتدای همگـان باشد، موجودنیست، ومخصوصاًدرزبان مروج کنونی افغانستان!

درنثر قدیم دری نیزگاهی همین خلط موجوداست، واگر قاعدهٔ مسلم بودی هرآینه قدمأ رادران خلطروی ندادی، مثلاً: درمصباح الهدایه محمود کاشانی متوفی ۷۳۵ه که نثری قوی ومتین داردگوید: «....وآن مقاماتست ازتوبت وزهد وصبر وغیرآن که وسایط استنزال احوان اند» (ص ۱۲٦ طبع استاد همایی درتهران)

دراین جمله مـقامات جمـع بی‌جان آمده و«احوال اند» جمع است کـه عین نظیر همان نوشتهٔ منست.

اکنون درنظم، نظیرقوی آنرا بشنوید که بیدل گفت:

هوشی که رنگ وبوی پرافشان این چمن
آواز دلخراش جگر های خسته اند

آیادرین بیت «رنگ وبوی» یا «آوازدلخراش» همه‌چیزهای بیجان نیست، که برای آن «خسته اند» را اسنادکرده است؟

این ابیات حضرت بیدل رانیزبخوانید که یکی برقاعدهٔ ناقد محترم برابر نیست:

کیست پرسد که گل ولالهٔ این بـاغ هوس
جزبه آهنگ درون ازچه برون می‌آیند

شوخی نشوونمارستن مودارد وبس
نـخلها سربـهوایند ونگون می‌آیند

چه تماشاست درین کوچه که طفلان سرشك
نیسوار مژه ازخانـه برون مـی آیند

اما در این غلطنامه که نویسندهٔ محترم برای کتاب ما ترتیب کرده برخی از غلطگیریهای ایشان بیجاست وسندی ندارد مانند:

٤- «دیباجه غلط و دیباچه صحیح است!» دیباجه به جیم معرب دیباچهٔ فارسیست و غلط نیست (دیده شود فرهنگ دوزی ٤٢١/١) چون اصل این کلمه در پهلوی دیپاگ بود، پس معرب آن دیباج است، که از آن دیباجه به جیم یك نقطه‌دار ساخته باشند، بنا برین حکم غلط را بدون سند و تحقیق نباید کرد.

٩- نویسندهٔ محترم معنی ددیگر و سدیگر را که در متون قدیم دری بسیار مستعمل است نفهمیده اند و درین باره جناب شانرا به تاریخ و تفسیر طبری دری وشهنامهٔ فردوسی ودیگر متون اصیل وقدیم دری حوالت میدهیم، که باید آنرا بخوانند تا کلمات اصیل دری را غلط ندانند و (ددیگر بدو دال) را (ودیگر) نشمارند.

١٣- نویسندهٔ محترم معاییر جمع معیار را نفمیده اند، ومعلوم است نام کتاب معروف ادب دری (المعجم فی معاییر اشعار العجم) شمس قیس رازی را هم نشنیده اند.

٢١- مصراع (قهر او کینه کش از هر ظلم کیش) طوریکه حضرت جامی سروده اصح است، وذوق ادبی وسلیقهٔ نیکوی آن شاعر درخور قبول و تحسین است. وصورت تجویز کردهٔ نویسندهٔ محترم (قهر او کینه کش هر ظلم کیش) همان معنی مطلوب شاعر را ندارد. زیرا شاعر میخواست بگوید که قهرخدا از ظالم کینه میکشد. وآقای عالمشاهی میفرمایند: قهر الهی کینه هر ظلم کیش را از دیگران میکشد!! واین نه جائز است ونه مقصد حضرت جامی!

١- **در نواقص ادبی:** کلمهٔ البیرونی باید حتماً بدون الف ولام (بیرونی) نوشته شود. چرا؟ آیا الغزالی والفارابی وابن الاعرابی وغیره را در فارسی نوشتن غلط باید گفت؟ وضرور شیخ الرئیس را شیخ رئیس باید نوشت؟

درحالیکه نویسندهٔ عاجز حتم نکرده بود، که پارسی سره بنویسد واسمای منسوب را حتماً بقاعدهٔ فارسی درآورد. وحق اینست

رعایت آن باشد .

٣ــ ترجمه حی بن یقظان به زندهٔ بیدار بدعت من نیست، این کار را قدمأ هم کرده اند وهمواره اضافت بفوت درزبان دری بهمین گونه موجود بود واین صفت و موصوف نیست بلکه اضافت است مانند :

بوطیب فرخان (طبقات الصوفیه ص ٨٢) کــه فرخان نام پدر اوست نــه صفتش (سمعانی ٢٣١) بیهقی در تاریخ خود هزاران نظیر این سخن را دارد. مثلا خواجه بزرگ احمدحسن (ص٢٤٦) حسن حاجب احمد (ص٢٧٠) محمود طاهر واحمد عبدالصمد (ص ٥٢٠) دربارهٔ زندهٔ بیدار به کتاب استاد فروزانفر (طبع طهران ١٣٣٤ بهمین نام) رجوع فرمایند، که این استعمال هم به سند قدماء وهم دراستعمال معاصران صحیح است ودرزبان دری مرکب توصیفی واضافی یکسان ترکیب میشود وکسرهٔ حرف اخیر کلمهٔ اول هم علامت اضافت است وهم توصیف، مثلاً اسپ احمد و اسپ سیاه از روی ترکیب، شکل متحدی دارد ولی دریکی اضافت است ودردیگر توصیف. پس ترکیب زندهٔ بیدار هم اضافیست نه توصیفی، وامتیاز هردوهم به موقع استعمال وقریحهٔ خوانندہ تعلق دارد که ازسیاق وسباق قصه دریابد، واضافت بفوت را ترکیب توصیفی نگوید .

٥ــ دراملای (شناه) اظهار تردد فرموده وگفته اند که کلمهٔ (شنا) بدون (ه) میباشد درین باره بازباید گفت که نویسندهٔ محترم حتماً متون قدیم دری را بخوانند، تا بفهمند که املای (شناه) درزمان قدیم عام بود، نه سهو کاتب است ونه مسامحهٔ شعری !

منجیك ترمذی شاعر حدود ٣٧٠ه گوید :

ای بدریای عقل کرده شناه　　　وز بدونیك روزگار آگاه
نان فروزن به آب دیدهٔ خویش　　　وزدر هیچ سفله شیر مخواه

واین املای کلمه درادب قدیم دری نظایر فراوان دارد کمالا یخفی علی من له علم

آنسوي علم وعیان بیضهٔ طاووسی هست
کار زوها زعدم بو قلمون می‌آیند

آیا در این ابیات گل ولاله ونخلها وسرشك وآرزوها همه جان دارندکه حضرت بیدل افعال جمع برای آن آورده است؟ !!

باری خودم درین باره اصراری ندارم، که حتماً برخلاف قاعدهٔ پیشنهاد کردهٔ آن محترم بروم، ورعایت آنرا هم ازمقولهٔ استحسان واستحباب میدانم، ولی شاید از واجبات ادبی نباشد واساتید قدیم را درآن باره جواز موجود است. ازهمان صوفی بزرگ کاشانی مثالی دیگرهم میدهم:

«واما احوال قویه هرگز با نفس ممتزج نشوند.» (مصباح ۱۲٦) گفتم قاعدهٔ پیشنهاد کردهٔ نویسندهٔ محترم اصلی مسلم نیست وحتی درنوشته های معاصران ماهم مطرد نبوده، وگاهی انحراف ازآن جایزاست وازعیوب ادبی شمرده نمیشود. مثلاً در نثر معاصر نمونهٔ انحراف ازآن اینست که در شمارهٔ آخرین ٤ دورهٔ پانزدهم اسفندماه ۱۳٤۳ مجلهٔ مشهور «سخن» درسر مقالتی بقلم دکتور پرویز خانلری مدیر آن نامه وارد است:

«نشانه‌ها یادلالت‌های لفظی که مربوط به‌زبان وگفتارست هریك دارای دووجه هستند ....» (ص۳۳٦) و بازچند سطر بعد گوید:

«اصواتی که دارای این دووجه یعنی وجه دال ووجه مدلول نباشند کلمه خوانده نمی‌شوند وازعوامل واجزاء زبان نیستند.»

درمثال اول «نشانه‌ها» ودرمثال ثانی «اصوات» هردوجمع بیجان است، ولی «نباشند وهستند ونمی شوند ونیستند» چهار فعل جمع برای آن آمده اند.

پس این انتقاد نویسندهٔ محترم بحکم نویسندگان نظم ونثر قدیم ومعاصر باطل است ویك قاعدهٔ استحسانی بیش نیست، که رعایت آن هم حتمی وضروری نباشد بلکه در مواردیکه انحراف ازآن موجب توضیح کلام گردد شاید تقوای ادبی درعدم

و باز همین موءلف گوید : چون خالد بن یزید جماعتی از فلاسفهٔ یونان ساکنان مصر را فراهم آورد و ایشانرا بترجمهٔ کتابهای کیمیا از یونانی وقبطی بعربی گماشت ، بنابر این اورا «حکیم آل مروان» لقب شد ، واین نخستین حرکت ترجمه بود که در اسلام از یك زبان بزبان دیگر صورت گرفت (الفهرست صفحهٔ ۳۳۸).

باچنین سند قوی و مشرح و مبین چگونه توان گفت : که مسلمانان از عهد منصور عباسی به ترجمه آغاز کرده باشند ، بایدخود ما کتاب بخوانیم و سند ببینیم ، ورنه امثال پی یرروسو وغیرهم که در اروپا نشسته وتاریخ علوم مارا می نویسند ، نخواهند توانست تمام نکات حیات علمی و ملی مارا جستجو کنند وحتماً مساهله هاوسهوها ونظرهای سرسری هم دارند وحتی گاهی عامداً وقاصداً سخیف میگویند و مینویسند.

۲ـ درحکایت «مرد موسوس وآب دریا» توجیه من صددرصد درست و بجاست و مقصد حضرت جامی هم همان بوده که من نوشتم ، آنچه نویسندهٔ محترم تعبیر کرده بکلی مخالف هدف ادبی جامیست ، صفت موسوس را حضرت جامی تماماً بمعنی اصطلاحی خود آورده یعنی وسواسی وکسیکه درعبادات وطاعت وسواس میکند ونهایت تقوی رامراعات می نماید نه کسیکه از طرف شیطان در دلش مقصد بیهوده و بی سودی القاء شده باشد.

درخود حکایت قرائن مطلب من موجود است که موسوس مرد شیطانی نیست زیرا جامی گوید : که «بهر تقرب آب دست» میکرد ، وی «آب زمزم» میخواست ؛ واز «جگرپالودگان» بود. با این اوصاف نمیتوان موسوس رامرد شیطانی خواند ، بلکه پارسای متقی ودرعبادت مرد نهایت طلبی بود .

اگر دراین بارهٔ نویسندهٔ محترم بخود کتاب سلامان وابسال جامی رجوع میکرد ، بکلی قانع میشد زیرا حضرت جامی حکایت مذکور رادر موقعی بطور نظیر ومثال آورده که جز مطلب من دیگر تاویلی را نپذیرد .

نویسندهٔ محترم درقسمت سوم مقالت به‌مطالب معنوی متوجه شده ولی آنهم مطالبی‌است که اگر مطالعه عمیق میفرمودند برایشان روشن می شد که‌من بدون سندحرفی نگویم ، وسخن من درآوردی نیاورم .

۱ – آقای محترم عالمشاهی به سند تاریخ ادبیات دکتور صفامی نویسند که ترجمهٔ علوم دردورهٔ خلفای عباسی آغازشده ، ولی من به‌سندقوی وواقع ، برهمان نوشتهٔ خوداستوارم که‌این کارازاوایل دورهٔ اموی آغازشده بود .

بلی دکتورصفا به نقل قول حاجی خلیفه وقفطی همان مطلب آقای نویسندهٔ محترم راآورده اند وبسوختاندن ذخایرعلمی اسکندریه بفرمان خلیفهٔ ثانی هم اشاره شده.ولی این روایت رانیزمحققان تاریخ ردکرده اند.

درحقیقت ترجمهٔ علوم درحدود سال (۸۰ھ)دردمشق آغاز شده بود ، واگر نویسندهٔ محترم به (ص ۱۱۱ ج۱) همان کتاب‌وباز به صفحه(۳٤۸)مبحث‌علم کیمیا رجوع میفرمودند میدیدند که اصطفان قدیم بفرمان خالد بن یزید اموی (متوفی ۸۵ هجری)نخستین باربترجمهٔ کتب علم کیمیا پرداخته بود .

امادربارهٔ مسایل‌تاریخی و تحقیق مطالب‌مبهم همواره به‌اسناد قدیم‌تاریخ رجوع بایدکرد وتنها برنوشته های‌معاصران متکی نبایدبود زیراکسیکه قلم‌انتقاد برمی دارد بایدخودش غث را ازسمین تفریق دهد ،وثقه رااز‌ضعیف بازشناسد.

درمسئلهٔ ما نحن فیها سند قدیمترو ثقهٔ ابن ندیم موجود است که باوجودآن نقل قول حاجی خلیفه ومتاخران دیگر بیجاست .

ابن ندیم (۲۹۷/۳۷۸ ھ) تصریح‌میکند ، که‌خالد بن‌یزیدبن معاویه اولین کسی است‌که به ترجمهٔ کتب طب ونجوم و کیمیا امردادوچون ازوپرسیدند که چرااین کارپرداختی؟در پاسخ گفت : ازخلافت نومید گشتم وبدین کاردست‌زدم.اورا در کیمیاوشعر کتابهاست‌و کتاب‌الحرارات‌و کتاب صحیفهٔ کبیروصغیرهم ازوست.
(الفهرست ص ٤۹۷)

جواب نویسندهٔ تعلیق

خداوند بزرگ و حکیم، فاضل محترم جناب محمدحسین راضی را اجزای خیر دهاد که باب «نقد آثار» را در مجلهٔ «ادب» گشودند. نقد کتاب که بایستی سالها پیش در محیط ادبی ما آغاز می یافت و آثار نویسندگان ما پس از چاپ بلافاصله مورد نقد قرار میگرفت، اکنون به همت پوهنځی ادبیات از قوه به فعل آمد و کارکنان محترم مجلهٔ «ادب» قرعهٔ این فال را بنام کتاب (نگاهی بسلامان و ابسال جامی) که تعلیق آن بقلم راقم این سطور، نگارش یافته است زدند. وانتقاد دانشمند محترم شاغلی عالمشاهی را در بارهٔ آن کتاب در شمارهٔ گذشته ادب نشر کردند.

بعقیدهٔ این ناتوان مهمترین وصف «ناقد» آنست که در موضوع مورد نقد خود احاطهٔ کامل داشته باشد. شاغلی عالمشاهی واجد این وصف هستند. زیرا گذشته ازسابقهٔ طولانی که در عالم نویسندگی دارند، میتوان «نقدنامه» ایشانرا دلیل پیدا وگواه آشکارا برین معنی دانست.

نویسندهٔ محترم انتقاد خود را راجع به تعلیق در زیر این سه عنوان: (اولاً اغلاط لفظی، ثانیاً در اطراف نواقص ادبی، ثالثاً در اطراف نواقص معنوی) آورده اند. نگارنده چون اشکالات ایشانرا وارد نمیداند ازینرو بترتیب از هر یك جواب میگوید باشد که محققان پس از مطالعه جواب ما در باب ورود وعدم ورود آن اشکالات قضاوت فرمایند.

اولاً جواب از اغلاط لفظی: نویسندهٔ محترم برخی از اغلاط طباعتی را در زیر عنوان: (اغلاط لفظی) نقل کرده و آنها را بحساب نویسندهٔ «تعلیق» معامله

برای اینکه خوانندهٔ گرامی و نـــو یسندهٔ محترم قنـــاعت کنند درینجا عنوان حکایت راکه از قلم خود جامیست می آورم ومطلب مرا بخوبی به اثبات میرساند :

«حکایت آن موسوس سودایی که به سبب آلایش جانوران دریایی ، دست از آب دریا بشست و آبی پاکیزه تر از ان جست.»

با این توضیح صحت وثقم تمام تعابیر نویسندهٔ محترم را بقضاوت خوانندگان مجلهٔ ادب میگذاریم .

«عبدالحی حبیبی»

«کلمهٔ (گفت وگو) باید (گفتگو) میبود»

جواب: درمتون قدیم زبان دری چهاروجه آمده است: گفتگو، گفتگوی گفت وگو، گفت وگوی. مرحوم دهخدادر «لغتنامهٔ» شمارهٔ مسلسل ۶۵ شمارهٔ حرف(گ): ٤ ص ٣٤٠ چ تهران - شواهدی ازمتون زبان دری برای استعمال هریك ازوجوه مذکور نقل کرده است. پس اگر نویسندهٔ محترم فرصت مراجعه بمتون ندارند لطفاً لغتنامه را ببینند تا بدانند که هم (گفتگو) صحیح است و هم (گفت و گو).

«دراین مصرع: (که بروضع واحددو آن نیست لابث) باید کلمه (دوان) بدون علامت مد باشد.»

جواب: کلمهٔ «آن» دراصطلاح فلاسفهٔ اسلام حدفاصل میان گذشته وآینده را گویند که درحقیقت نهایت زمان گذشته وبدایت آینده است (فرهنگ لغات واصطلاحات فلسفی ص٤٣). سیدشریف در کتاب التعریفات (ص۲۵) میگوید: «الان هواسم للوقت الذی انت فیه» ودرالمنجد (ص ۲۲ چاپ جدید) نیز همین عبارت مذکوراست.

موءلف غیاث اللغات آرد: «آن درعربی بمعنی وقت وهنگام وبمعنی اندك وقت ...» بنابراین مفهوم بیت حضرت جامی چنین است: «چرخ گردنده بیك وضع دردووقت باقی نیست» پس کلمه «دوآن» است نه «دوان» زیرا (دوان) بدون علامت مد درمصرع مذکور معنی ندارد.

«بار دیگر ازملك قربان شوم		آنچه دروهم تو ناید آن شوم»

اصل آن چنین است: «باردیگرازملك پران شوم
آنچه دروهم تو ناید آن شوم»

لهذا کلمهٔ قربان غلط وصحیح آن پران است»

جواب: این بیت ازمثنوی شریف حضرت جلال الدین بلخی نقل شده است معلوم نیست نویسندهٔ محترم به اساس کدام نسخهٔ خطی وچاپی مثنوی بیت مورد نظر

نموده‌اند. کسیکه از اصول وآداب‌نویسندگی اطلاع دارد هیچگاه بجای «ابرو» «آبرو» و «چرا» «چه» و «حذف» «خدف» و . . . نمی نویسد مگر آنکه دیوانه باشد.

اگر نسبت دادن اغلاط طباعتی یک مقاله وکتاب به نویسندهٔ آن درست باشد پس درهمان «نقدنامه»-قسمت مربوط به تعلیق-برخی «اغلاط لفظی» به نظرمیرسد که باستناد فتوای نویسندهٔ محترم، نخست آنهارا بجنابش حوالت میدهیم وسپس بروش خودوی درذیل میاوریم:

۱-درصفحهٔ (۱۰۸) سطر (۱٦) کلمهٔ «حقیقتاً» غلط و باید «حقیقةً» باشد.

۲- درصفحهٔ (۱۰۹) سطر (۹) «فوق الذکر» باید «سابق الذکر» میبود.

۳- درصفحهٔ (۱۰۹) سطر (۲۰) عبارت «حنین بی اسحق» غلط وصحیح آن «حنین بن اسحق» است.

٤- درصفحه (۱۰۹) سطر (۲۵) کلمهٔ (افاده) باید (مفاد) باشد.

۵- درصفحهٔ (۱۱۰) سطر (۱۵) کلمهٔ «نسبتاً» غلط وصحیح آن «نسبةً» است.

٦- درصفحهٔ (۱۱۱) سطر (۱۲) کلمهٔ «لابیث» غلط وصحیح آن «لابث» است چنانکه درتعلیق به همین صورت صحیح‌خود آمده است.

۷- درصفحهٔ (۱۱۲) سطر (۱۰) «نانیاً» غلط وصحیح آن «ثانیاً» است

۸- درصفحهٔ (۱۱۳) سطر (۲) کلمهٔ «فرق» باید «فوق» میبود.

۹-درصفحهٔ (۱۱۳) سطر (۸) کلمهٔ «اشفاء» غلط وصحیح آن «الشفاء» است ودر تعلیق بهمین صورت صحیح آمده است.

۱۰- درصفحهٔ (۱۱۲) سطر (۲٤) کلمهٔ «حفظ» غلط و باید «فقط» باشدودرتعلیق کلمه بصورت صحیح خود آمده است.

ناگفته نباید گذشت که نویسندهٔ محترم درضمن بیان اغلاط طباعتی برخی از کلمات صحیح رانادرست پنداشته اند اینک عین عبارات ایشان رامی آوریم وجواب‌میگوییم.

نقطه المنجد راورق بزنند. آیا غلط چاپی رادر زیرعنوان نواقص ادبی آوردن کار غلطی نیست ؟

جواب ایراد دوم : کلمهٔ(معنی)مختوم به الف مقصوره است که بصورت(یا) نوشته میشود پس اگر درحالت اضافت آنرا بهمان صورتی که میخوانیم بنویسیم چه عیب دارد ؟ چنانکه بعضی از نویسندگان معاصر کلماتی راکه مختوم به(یا) است اعم ازانکه هموزن(معنی) باشد یا نباشددرحالت اضافت به الف می نویسند ویا یی بدنبال آن اضافه میکنند. فی المثل کلمهٔ (مبنی) رادرحالت اضافت چنین مینویسند : « لیکن این احساس رامبنای تخیلات و فلسفه بافی . . . » درهمان شمارهٔ مجلهٔ ادب که« نقدنامه» چاپ شده ، در مقالهٔ (نثرعربی در قرن دوم وسوم هجری ص۸۸) کلمهٔ(اعلی)درصورت اضافت چنین آمده است: « مثل اعلای اخلاقی درعصرجاهلی . »

نویسندهٔ محترم دراین جملهٔ خود: « مرمی تفنگ به آهو اصابت کرد » « کلمهٔ مرمی» را بمفهوم(گلوله) بکار برده است. درحالیکه اگر به المنجدخود مراجعه میکردند ، میدیدند که کلمهٔ(مرمی) به فتح میم -بمعنی : « جایی که ازان افگنند» آمده وبکسر میم آلت تیررا گویند. (المنجدص۲۸۱ . فرهنگ عربی به فارسی ص۱۸۳).

نویسندهٔ محترم که اززمرهٔ ادیبان« سختگیر » معاصرمی باشند چرا دراین دوعبارت خود: «قیودمذکوره » (ص۱۱٤ سطر اخیر) و« نصوص متذکره » (ص۱۱٦ سطر۱۳) در میان صفت وموصوف مطابقه داده است؟ در حالیکه نویسندگان «سختگیر » امروز این کار را جایز نمی دانند .

خلاصه آنکه نگارنده درنوشتن کلمهٔ (معنی) ونظایر آن هر دو وجه را یکسان جایز میداند. تاوقتیکه دلیل بر رجحان یکی بر دیگری اقامه نشده است .

جواب ایراد سوم: در فلسفهٔ اسلامی دومکتب وجود دارد یکی مکتب مشاء ودیگری مکتب اشراق . طرفداران مکتب نخستین را مشائیان یا حکمای مشاء وهوا خواهان طریق دوم را اشراقیان یا فلاسفهٔ اشراق گویند (راجع به این

را تصحیح کرده کلمه «قربان» رانادرست و «پران» رادرست پنداشته است. ظاهراً چنان می نماید که «شهرت» را اساس تصحیح خود قرار داده باشد بی آنکه به نسخۀ صحیح مثنوی مراجعه کرده باشد زیرا بیت مذکور، در کتاب مثنوی چاپ محمد رمضانی (ص ۲۰۰ دفتر سوم) که ازچاپهای صحیح مثنوی است و همچنان درچاپ لاهور (ص ۲۷۸) چنین است :

بار دیگر از ملك قربان شوم آنچه اندر وهم نا ید آن شوم

کسانیکه در کتاب مثنوی معنوی مطالعۀ عمیق دارند میدانند که مقصود حضرت مولینا دراین بیت وابیات پیش وپس آن بیان مراتب استکمالات انسان، به نحو «خلع ولبس» یا «لبس ثم لبس» میباشد و باهدف مولینا کلمۀ قربان که درچاپهای صحیح مثنوی ضبط شده مناسب و سازگار است، خاصه که در ابیات پیش و پس از آن بیت کلمات «عید قربان» و «قربان» و «ذبح» و «مردن» و «عدم» که همه با کلمۀ قربان مناسبت دارد، ذکر شده است. اگر خوف آن نمی رفت که مثنوی هفتاد من کاغذ شود به شرح فلسفی و عرفانی بیت مورد بحث می پرداختم تا پرده از چهرۀ شاهد مقصود بکلی برمی افتاد ولیکن نویسندۀ محترم راهمین اشارت کفایت است زیرا ازاهل علم وبشارتند .

اضافه بران، اگر نویسندۀ محترم استعمال کلمۀ «پران» رادر یکی از نسخ صحیح مثنوی ویا متن دیگر دیده باشند مارا بدان رهبری کنند .

ثانیاً جواب از نواقص ادبی:

جواب ایراد اول : نویسندۀ محترم برای فهم کلمۀ (واضفانش) به المنجد مراجعه کرده و ماده (اضفان) رادر آنجا نیافته اند. در حالیکه ممکن بود با اندك توجه در عبارت آنرا (واضعانش) بخوانند. جای تعجب است که نویسندۀ محترم توانست بحکم درایت درحدود (۲۹) غلط چاپی راکه حتی در جدول تصحیح اغلاط نیامده بود، اصلاح کند ولی در کلمۀ (واضفانش) مجبور شود که درپی یك

ناصرخسرو درزاد المسافرین صفحهٔ (٤٧) گوید: «وطبایعان همی گویند از آتش آن جزوها که بران سطح برینند مقهور نیستند.»

دانشمندی که بر مسند اجتهاد قواعد زبان دری تکیه میزنند، باید در اصدار حکم بدینگونه کتابها استناد کنند تا بدانند که چه قاعده ای عمومیت و قطعیت دارد و کدام قاعده به مرحلهٔ وجوب نرسیده است.

پس ما اسناد مسند رابجمع غیر ذیروح هم بصورت مفرد و هم بصورت جمع جایز میدانیم از اینرو در تعلیق بهردو صورت عمل کرده ایم.

نویسندهٔ محترم در برابر شماره (٤) و (٥) «نقد نامه» خود یك مطلب را آورده و دو شماره زده اند. اینك از ایشان می پرسیم: آیا این اشتباه را درزیر عنوان «اغلاط لفظی» بیاوریم یا نواقص ادبی و معنوی؟ دراین باب فتوی چیست؟

جواب از ایراد ششم: نویسندگان معاصر عرب معمولاً در پای ورق مینویسند:
انظر تحقیق ماللهند من مقوله .....
ارجع الی النمط العاشر من الاشارت ....
راجع مقالة فی معانی العقل للفارابی .... (مثلاً)

دانشمندان انگلیسی زبان عادةً درحواشی کتاب می نویسند:
مثلا	see P.N. ure, the origin of .. .

دراینجا از نویسندهٔ محترم می پرسیم که آیا نویسندگان عرب وعجم از نوشتن کلمات: انظر، ارجع، راجع، در پای صفحات کتب بخوانندگان توهین میکنند؟ وحفظ حرمت آنان رانمی نمایند؟ پس اگر نویسندهٔ فاضل - یك کتاب بزبان عربی وجز آن را میدید هرگز بر نگارنده ایراد نمیگرفت که «چرا رجوع کن» نوشته است. باید گفت که مقصود از کلمهٔ: «رجوع کن» سلب حرمت و از «رجوع کنید» احترام نیست بلکه اگر مؤلف خوانندگان خود را یك یك ملاحظه کرد «رجوع کن» «یا رجوع شود» می نویسد و اگر مجموعاً آنان را درنظر گرفت «رجوع کنید» می آورد.

دومکتب کشف الظنون ۴۴۳/۱ دیده شود) حکیم معروف لاهیجی در کتاب گوهر مراد (ص۱۱) گوید: «ودر مشهور طریقهٔ اشراق راقسمی از حکمت دانند وحکمت را منقسم دارند بطریقهٔ اشراق وطریقهٔ مشاء وتصوف را نیز طریق علیحده از طرق تحصیل معرفت شمارند وتحقیق آنست که حکمت مشاء دربرابر علم کلام باشد وطریقهٔ اشراق دربرابر طریقهٔ تصوف ....» برای فهم کلمهٔ «مشاء» نویسندهٔ محترم رابه کتابهای فلسفی مراجعه نمی دهیم وتنها تحلیل صاحب غیاث اللغات را برای اطلاع ایشان در اینجا نقل میکنیم: «مشائین بفتح میم وتشدید شین معجمه وکسر همزه که حرف چهارم است جمع «مشاء» که صیغهٔ نسبت است مثل حداد یامبالغه مثل قتال. چون یا بعد الف زائده واقع شد بهمزه بدل شد مشاء گردید چون به یا ونون جمع کردند مشائین شد ومشائین طایفه است از حکماء که درادراك حقایق اشیاء مشی ورفتار بدلایل میکنند یعنی بدلایل وعلامات بمقصود فایزمیشوند»(غیاث اللغات ص ۴۷۸)

جواب ایراد چهارم وپنجم: اسناد مسند بجمع غیر زیروح بطور مفرد علی الرغم نویسندهٔ محترم قاعدهٔ عمومی واجتناب ناپذیر نیست زیرادرمتون قدیم ماکه مدارك دستور زبان است بهردووجه مفرد وجمع آمده است. از آن جمله استاد ابوریحان بیرونی درکتاب التفهیم لاوایل صناعته التنجیم که از کتابهای مهم دری بشمار میرود وباید قواعد زبان دری را براینگونه کتابها عرضه کرد مکرراً اسناد مسند را بجمع غیرزیروح بصورت جمع آورده است ازین قبیل:

«واندران ستاره ها سقوط کنند» (ص۲۶۲) «وآن سالها که سیصدو پنجاه و پنج روز باشند» (ص۲۲۳) «ساعتها دوگونه اند»(ص ۷۰)«وپیداست که مثلثها چهارانند» (ص ۲۰۸). برای اینکه نویسندهٔ محترم اشکال نکند که ازیك کتاب قدیم دری شاهد نقل شده یکی دونمونهٔ دیگر هم نقل میکنیم: ابن سینا درمنطق دانشنامه (ص۱۰۸) گوید: «وهر گاه مقدمات قیاس چنان باشند» «الفاظ کلی همه پنج اند» (ص۱۹).

خواندن کلمهٔ «آلی» برفع که صفت کمال شود درنزد محققان فن اصح بود از اینرو نویسندهٔ تعلیق آنرا اختیار کرد. چون نویسندهٔ محترم عربی میدانند اقوال بعض ازمحققان ازدو کتاب فلسفهٔ اسلامی که شاگرد حکمت معمولاً آغـاز تحصیل فلسفهٔ قدیم رااز آندو کتاب میکند، عیناً دراینجا نقل میشود:

حسین بن معین الدین میگوید: آلی یجوز جره علی انه صفة جسم ای جسم مشتمل علی الالة ورفعه علی انه صفة کمـال ای کمـال ذوالة واحترز بـه عن صور البسایط والمعدنیات» (السیبذی ص ۲۶۲)

مولوی محمد عین القضاة که ازشارحان فـاضل این کتـاب است درشرح عبارت مذکور گوید: «قال العلمی والاول اولی لعدم الفصل بین الموصوف والصفة انتهی. اقول انظر الی هذاالذی لقد شد منبرزه لرعایة ظاهر الکلام ولایمس لـبه حقیقة المرام وذلك لان الکمال فاعل الجسم قابل ونسبة الالیة الی الفاعل اولی من نسبتها الی القابل فیکون الرفع اولی من الجرلا محالة اذالرعایـة فی التعریفات انما تکون للمعانی مقدمة من رعایتها للالفاظ.»

ملاهادی سبزواری پس از تحقیق در لفظ«آلی» گوید: «وعلی هذا فرفع الاآلی هوالاصح وقال صدر المتالهین فی شرح الهدایة الاولی رفعه لیکون صفة کمال لان نسبة الالة الفاعل اظهر من نسبتها الی القابل» (غرر الفرائد ص ۲۸۱)

شارح محقق کتاب محمد تقی آملی آرد: «وعلی هذا فرفع الالی هو الاصح-وذلك لانه اذاجعل الالة بمعنی القوی لایصح جعل الالی صفة للجسم لان الجسم لیس یفعل بـالـقوی وانمـا الفعـل بهـا للنفس فـلا بـد مـن ان یجعـل الالـی مرفوعاً صفة للکمال فیصیرا لمعنی ان الکمال الذی یفعل بالقوی الذی هـو کمال لجسم طبیعی هو النفس فالنفس کمال اول آلی لجسم طبیعی» (درر الفوائد ۲/ ۲۹۹)

پس از تأمل درگفتار محققان مبرهن شد که کلمهٔ آلی صفت کمال است و تحلیل نویسندهٔ محترم محلی ازاعراب ندارد.

نویسنده محترم دو قیداخیر را در تعریف نفس ناطقه عبارت از «جسم» و «طبیعی»

بر اهل فضل پوشیده نیست که در آثار ادبی خطاب مفرد بصورت جمع معمول نیست در قرآن مقدس به پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم به کلمهٔ «قل» خطاب شده است چنانکه در این آیت شریفه میخوانیم: «یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر» ترا می پرسند از می وقمار بگوی در می وقمار .....(رجوع کن به کشف الاسرار ج۱- ص ۵۸۲)

ثالثاً جواب نواقص معنوی:

پاسخ اشکال اول: بیت حضرت جامی راچه بدان صورتی که نگارنده تصحیح کرده وچه بآن شکلی که نویسندهٔ محترم خوانده اند هر دو صحیح است وهیچیك بر دیگری رحجان ندارد کما لایخفی علی ذوی الافهام.

پاسخ اعتراض دوم: کسانیکه درمتون قدیم دری مطالعه دارند میدانند که ادیبان پیشین در شمردن اشیاء غالباً بجای (دوم)و(سوم) کلمهٔ (ددیگر) و(سدیگر) را بکار میبردند. چون این مساله بسیار روشن است بذکر شواهد نمی پردازیم وفقط کلام مرحوم بهار را در این باب نقل میکنیم: «دیگر از اختصاصات قدیم آنست که غالباً در شمارهٔ چیزها که ازیك تجاوز میکند بجای دوم وسوم دودیگر وسه دیگر مینویسند ودراملای آن هم تصرف کرده ددیگر بدون واو وسدیگر بدون ها آورند...» (سبکشناسی ۴۰۴/۱)

پاسخ ایراد سوم:

این تعریف نفس ناطقه: «النفس هی کمال اول لجسم طبیعی آلی من جهة ما یدرك الامور الکلیة ویفعل الافعال الفکریة والحدسیة» که در تعلیق به استناد کتاب المیبذی (ص ۲۹۰) نقل شده و تحلیل قیود تعریف همه متکی بگفتار فلاسفهٔ اسلام است. ارباب اصطلاح آگاهند که لفظ «آلی» را بدو صورت میتوان خواند یکی بجر ودیگری برفع. درصورت اول صفت «جسم» میشود ودرصورت دوم صفت «کمال» جز این وجه، وجه ثالثی از لحاظ دقایق فن نتوان تصور کرد. چون صورت دوم یعنی

گفتگو از بکار رفتن خود کلمهٔ (رمز) یعنی (ر-م-ز) - چنانکه از سطور اول تعلیق پیدا است- در تاریخ اسلام و فلسفه و تصوف نبوده است، بلکه هدف تعلیق آن بوده که روش رمزی را تنها در فلسفه و تصوف بررسی کند. گویا نویسندهٔ محترم گمان کرده اند که در تعلیق سخن بر سر استعمال کلمهٔ «رمز» است و در اثر همین گمان اشکال خود را وارد فرموده اند.

محمد اسمیعیل «مبلغ»

دانسته‌اند درحالیکه مقصود حکماء ازدو قید اخیر ادراك کلیات و اصدار افعال فکری است. بعقیدهٔ آنان نفس انسانی ونفس حیوانی تاقید آلی باهم اشتراك دارند وباآوردن قید ادراك کلیات واصدار فعل ازروی اندیشه وتفکر، نفس حیوانی ازتعریف نفس انسانی خارج میشود. زیرا این دوامراز اختصاصات انسان است.

فلاسفهٔ اسلام حیوان رادارای آلات حسی میدانستند ودرتعریف نفس حیوانی میگفتند وهی: «کمال اول لجسم طبیعی آلی من جهة مایدرك الجز ئیات الجسمانیة ویتحرك بالاراده.» وکسی تاکنون دراینکه حیوان ازحواس برخورداراست تردید نکرده است ولیکن نویسنده محترم ودانشمند مینویسند: «بلکه تنها قید اخیر یعنی «آلی» است که حیوان راخارج میکند زیرا آلات مدرکه که عبارت ازحواس است مخصوص انسان است.»

جواب ازایراد چهارم: نگارنده درآغاز تعلیق تصریح کرده است که «رمز چیست؟» وچرا دانشمندان مطالب فلسفی، اخلاقی وعرفانی رادرقالب رمز بیان کرده اند؟ سپس کوشیده است که تاریخ بکاررفتن اسلوب رمزی ومفهوم اصطلاحی آنرا درقلمرو فلسفه وتصوف اسلامی بیان کند وهرگز درصدد بیان تاریخ استعمال کلمهٔ «رمز» دراسلام نبوده است واین امر برکسی که آغاز تعلیق رابدقت خوانده است پوشیده نیست- زیرا گفت وگوی ازتاریخ استعمال کلمهٔ «رمز» اصلاً ازموضوع بحث نویسندهٔ تعلیق خارج بوده است پس این گفتهٔ نویسندهٔ محترم: موءلف... کلمهٔ «رمز» راازنظر تاریخ اسلام بزمان ومردم مشخصی تحدید وتخصیص داده... درحالیکه اگراز تاریخ استعمال کلمهٔ رمز دراسلام بحث شود اولین بار درقرآن مجید رمز ذکرشده است...» اتهام است نه انتقاد، زیرانگارنده استعمال رمزرا بمعنای اصطلاحی آن وبعبارت دیگر استعمال اسلوب رمزی رادر فلسفهٔ اسلام بزمان معینی تحدید کرده است. بعبارت روشن تربگویم مقصود در تعلیق گفتگو

جهت استماع کنفرانس های مذکور بناغلو دکتور محمدانس وزیر معارف، دکتور حامد رئیس پوهنتون کابل، پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات، علما و فضلای پایتخت و محصلان پوهنځی ادبیات حضور بهمرسانیده بودند.

* * *

پروفیسور شپولر مستشرق آلمانی که تاریخ اسلام و جغرافیای تاریخی را در پوهنتون هامبورگ تدریس میکند، بنابدعوت حکومت افغانستان برای یك بازدید دوهفته ای روز اول ماه می وارد کابل شدند. پروفیسور شپولر که در تاریخ افغانستان و ممالك شرق قریب و آسیای غربی تخصص دارد، درطول اقامت خویش بکابل برای استادان و محصلان پوهنځی ادبیات دربارهٔ موضوعات «تاریخ و ادارهٔ افغانستان دراوایل دورهٔ اسلامی» و «مقاومت مردم افغانستان دربرابر تهاجم مغل» کنفرانسهائی در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد نمود. جهت استماع کنفرانس های مذکور بناغلی دکتور محمدانس وزیر معارف، دکتور حامد رئیس پوهنتون، پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات و جلالتمأب سفیر کبیر جمهوریت اتحادی آلمان و برخی از علمای دیگر حضور بهم رسانیده بودند. پروفیسور شپولر ضمن این توقف مختصر ازاکثر نقاط تاریخی کشور بازدید بعمل آوردند.

* * *

پروفیسور ناراین رئیس شعبهٔ تاریخ فرهنگ و باستانشناسی هند قدیم و رئیس پوهنځی هندشناسی یونیورستی بنارس ساعت ۳ بعداز ظهر روز ۲۷ جون ٦٥ برای یك توقف دوهفته ای جهت مشاهدات آثار و نقاط تاریخی افغانستان وارد کابل شدند. درمیدان هوایی بناغلی توخی نمایندهٔ مدیریت عمومی روابط فرهنگی پوهنتون کابل وبناغلی راضی نگارندهٔ این نامه و مدیر نشرات پوهنځی ادبیات از پروفیسور ناراین استقبال بعمل آوردند.

پروفیسور ناراین ضمن اقامتش درافغانستان برعلاوهٔ بازدیدازنقاط تاریخی کشور

گزارشهای پوهنځی ادبیات

سیمینارها وایراد کنفرانسهای علمی پروفیسوران خارجی
درپوهنځی ادبیات

پروفیسور برنارد لویس که استاد کرسی تاریخ شرق میانهٔ پوهنتون لندن میباشند، تحت پروگرام بریتش کنسل برای یک بازدید سه هفته ای از افغانستان ونقاط تاریخی آن بتاریخ دوم ماه می ۱۹۶۵ وارد کابل شدند.


پروفیسور لویس

پروفیسور لویس طی اقامت مختصرشان دز کابل برای محصلان دیپارتمنت تاریخ پوهنځی ادبیات یک سلسله سیمینارهای علمی را دایر نموده راجع به موضوعات تحقیق در تاریخ واساسات تاریخ نگاری با استادان دیپارتمنت تاریخ این پوهنځی مباحثاتی بعمل آوردند. علاوتاً پروفیسور لویس ساعت دونیم بعداز ظهر روز های ۱۹ و ۲۸ ثور راجع به «لسان سیاست دراسلام» و «اکتشافات مسلمین دریورپ» در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل کنفرانسهائی ایراد نمود که طرف دلچسپی حضار قرار گرفت.

دعوت های مما لک خارجی ازبعضی ازاستادان

پوهنوال میرحسین شاه معاون پوهنځی ادبیات که بتاریخ ۳ حمل ٤٤ بنابردعوت حکومت ایالات متحدهٔ امریکا جهت اشتراك درسیمینار تعلیمات عالی ونقش محصل درهمکاری باادارهٔ پوهنتون بامریکا رفته بودند ساعت ده ونیم قبل ازظهرروز٦ جوزای ٤٤ به کابل مراجعت کردند. ایشان درمدت اقامت خویش درامریکا علاقهٔ حکومت افغانستان رابه تهیهٔ هرنوع تسهیل برای تحصیلات عالی توضیح دادند. موضوع مجانی بودن تحصیل آنهم درتمام مراحل ازجملهٔ موضوعاتی بود که مورد علاقهٔ خاص مشمولین سیمینارواقع گردید. این سیمینارمدت هشت هفته باهمکاری پوهنتون مینی سوتا ادامه داشت. درین سیمینار نمایندگان افغانستان ، هند ، نیپال وتایلند اشتراک نموده بودند.

* * *

ښاغلی پوهندوی غلام صفدر پنجشیری استاد کرسی ادبیات عرب پوهنځی ادبیات که بنابدعوت حکومت عربستان بتاریخ ۱۵ حمل ٤٤ بحیث عضوهیأت افغانی جهت اشتراك درکنفرانس عالم اسلام منعقدهٔ مکهٔ مکرمه ، بعربستان عزیمت نموده بودند ، پس ازاشتراك درکنفرانس مذکور روز ۱٦ ثوربکابل برگشتند.

وزارت امورخارجه طی مکتوب ۵۹۸/۲۹/۲/٤٤ خویش ازسهم فعالی که پوهندوی غلام صفدر پنجشیری درین کنفرانس داشته اند، ابرازتشکر نموده موفقیت های مزید شانرا خواستارشده اند.

* * *

پوهنمل محمد نسیم نگهت سعیدی که چندی قبل بنابدعوت پوهنتون ایران بحیث یکی ازاعضای هیأت افغانی به آن کشوررفته بودند ، روز ۱٦ جوزا بکابل بازگشتند. هیأت کلتوری افغانی طی سه هفته اقامت خوددرآن کشور ، ازموسسات علمی ، اقتصادی وصنعتی شهر های باستانی درمناطق مختلف ایران دیدن کرده است.

یک سلسله کنفرانسها و سیمینـار های تاریخی را نیز بـرای محصلان واستادان دیپارتمنت تاریخ وجغرافیهٔ پوهنځی ادبیات دایر نمود . مبا حثا تـی کـه میان پروفیسور نا را ین و پو ها ند دکتور فاروق اعتما دی آمـر دیپـا رتمنت تاریخ پوهنځی ادبیات صورت گرفت بسیار جالب مینمود .



پروفیسور نارایس

★ ★ ★

دکتو ر سیدامیرحسن عابدی استاد کرسی زبا ن دری پوهنتون دهلی که چندی قبل تحت پروگرامهای فیلوشپ برای انجام مطالعاتی درمورد نـوشتن کتابـی مبنی بر ادبیات هندو افغان به کابل آمده بودند ساعـت ۱۰ قبـل ازظهر روز۱۵ سرطان در اطراف روابط ادبـی افغانستان وهنـد کنفرانسی ایرادنمود جهت استماع کنفرانس مذکور پوها ند مجددی رئیس واستادان ومحصلان پوهنځی ادبیات با بعضی ازنمایندگان سفـارت هندوستـان مقیم کـابل اشتراك ورزیده بـودنـد .



دکتور عابدی

★ ★ ★

ادب

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات

مدیر مسؤول : محمد حسین راضی

شمارهٔ ۳

۱۳۴۴

ایراد کنفرانس‌ها

ساعت ۱۰ قبل ازظهرروز ۱٤ سرطان پوهنمل عبدالرحیم الهام دربارهٔ اصول تحقیق دستورزبان برای صنوفیکه این مضمون رامیخوانند، کنفرانسی درتالار آدیتوریم پوهنتون ایرادنمودجهت. استماع این کنفرانس برخی‌از استادان نیز حضوربهم رسانیده بودند.

* * *

مطالعات ادبی موضوع کنفرانسی بود که‌ساعت ۱۰ قبل‌ازظهرروز ۲۱ سرطان درتالار آدیتوریم پوهنتون کابل ازطرف پوهنمل محمد نسیم نگهت سعیدی ایرادگردید. برای استماع کنفرانس مذکورشاگردان و بعضی ازاستادان حضور بهم رسانیده بودند.

ترفیعات علمی

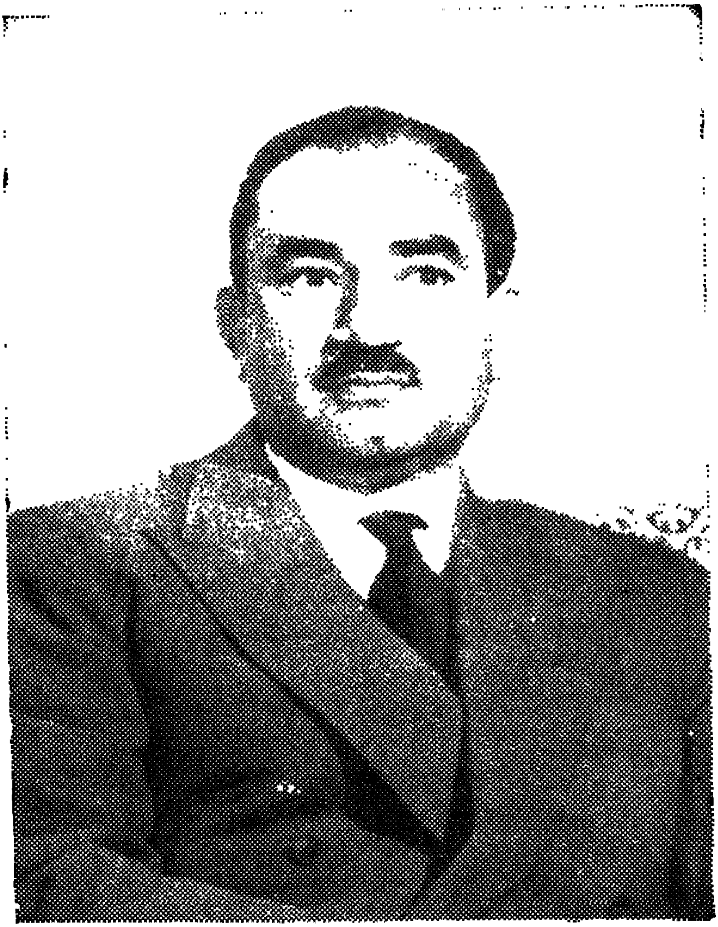
نظر به تصویب مجلس استادان وپیشنهادمقام ریاست پوهنځی ادبیات‌ومنظوری مقام ریاست پوهنتون کابل‌ښاغلو عبدالقیوم‌قویم، حمیدالله‌امین وعبدالرحمن‌سدید که دورهٔ نامزدی‌شان بسررسیده بوداخیراً بحیث پوهیالی درچوکات تدریسی این پوهنځی ترفیع نموده‌اند. مجلهٔ ادب‌این موءفقیت‌را باوشان تبریك گفته توفیقات بیشتر شانرادرساحه های‌علمی آرزومنداست.



اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید محصل استقلال افغانستان .



اعلیحضرت معظم همایونی محمدظاهرشاه ، پادشاه عرفان دوست وحامی استقلال وطن



ښاغلی دکتور محمد یوسف صدراعظم که دردورهٔ حکومت شـان کشور عزیزما درآستانهٔ یـک تحول ارتقایی قرارگرفته است .

دمبارکی پیغام

داد بیاتو پوهنځی دگران هېواد د خپلواکۍ دا وه خلویښتم تلین په مناسبت دهیواد معارف پالونکی تولواك همایونی اعلیحضرت حضور او دافغانستان نجیب ملت ته دزړه له کومې تبریکات وړاندې کوي اودخپلواکۍ دمحصل اعلیحضرت محمدنادر شاه شهید اودخپلواکۍ دجګړې دشهیدانو پاکوارواحوته درودونه استوي .

پوهاند غلام حسن مجددي
داد بیاتو دپوهنځی رئیس

ادب

مجلهٔ دوماهه

سال سیزدهم　　سنبله ۱۳۴۴　　شمارهٔ ۳

باپوهنځی ادبیات آشنا شوید

کشور باستانی افغانستان، در طول سالیان متمادی، مدنیت‌های پرشکوهی را درآغوش خویش پرورده است. این مدنیت‌ها که محصول اندیشهٔ وقاد وطنداران این آب وخاك است، نقش قدوم روزگاران را تعقیب کرده وهستی خویشتن را درمراحل مختلف زمانی به جهانیان وانموده است.

دره‌ها وکوه‌پایه‌های این مملکت باوجود گذشت روزان وشبان، هنوزهم مظهر پدیده‌های مدنی است. دشتها ووادیهای آن هم اکنون گلزار شگوفان هنر، ادب، دانش وفرهنگ گذشته وموجودهٔ مارا می‌نمایاند.

یک دوسخن

کارکنان مجلهٔ ادب خودرا بختیار میدانندکه با فتخار ایام فرخندهٔ جشن استقلال وطن عزیز ، نشرسومین شمارهٔ «ادب» راکه باچهل وهفتمین سال استرداد آزادی ما تصادف نموده است ، برای معرفی پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل اختصاص داده تاریخچه وتحولات انکشافی آنرا با تشکیلات فعلی پوهنځی ادبیات ، درآیینهٔ فعالیتهای منسوبینش منعکس سازد .

امیدواریم بااین کار ، آرزوی علاقه‌مندان پوهنځی ادبیات ، که ازدیر زمانی خواستار شناسایی بااین کانون بزرگ علمی وادبی کشور بودند؛ برآورده شده بتوانند.

کشورعزیز وباستانی ما ، که بارچندین هزارسالهٔ یکی از مدنیت های درخشان را برداشته است ، هم اکنون در آستانهٔ تجلیل چهل وهفتمین سال استرداد آزادی ویک تحول بزرگ اجتماعی قراردارد .

سهم بسیارارزندهٔ ادبیان ، شاعران ونویسندگان افغانستان درتقویت روحیهٔ حماسی مردم ماودربرپاداشتن بنای باعظمت آزادی افغانستان که برپایهٔ فداکاریها وجانبازیهای شگفت انگیزی ریخته شده است ، چندان نمایان است که محتاج بیان نمیباشد .

ادبیات ما بهترین سندومظهرآزادی ماست که متضمن افکارآزادی خواهی واحساسات رزمی ، ثقافت وفرهنگ ونصب العین ملیت مابوده واینهمه ارزشهای ملی مادرآن منعکس میباشد . به تأسی ازهمین ارزشهاست که پوهنځی ادبیات درچوکات پوهنتون کابل تأسیس گردید .

ادب به نمایندگی یکی ازحلقه های علمی وادبی کشورورود این جشن ملی را به پیشگاه اعلیحضرت معظم همایونی پادشاه معارف پروروکافهٔ ملت نجیب افغانستان تبریک میگوید .

محمدحسین راضی



این عکس اولین دسته از استادان و مشمولین دورهٔ اول پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل را بشما نشان میدهد

دانشمندان چیره‌دست، نویسندگان توانا وگویندگان عالی مقام که آثار پر ارج آنان مبین ومفسر افتخارات ملی این وطن است، هنوز چهرهٔ واقعی شان درآسمان تاریخ ادبیات ما، چون ستارگان رخشنده در تلالوء اند.

درك کیفیت تاریخ وآگاهی ازچگونگی ثقافت مادی ومعنوی افغانستان، چه برای افغانیان وچه برای سایرین، سود بخش وارزنده است. حصول این معلومات ووقوف، به تحقیق وکاوش عمیق نیازمندی دارد. بنا بران باید همشهریان افغانی، باجدوجهد خستگی ناپذیر آنرادست اجرا بسپرند؛ تامفاخرماهی آنان به آگاهی مردم افغانستان ودیگر کسانیکه میخواهند راجع به این مملکت اطلاع حاصل کنند؛ رابطه ای بهم رسانند.

بتأسی از ین مفکوره، پوهنځی ادبیات که در نمودن چگونگی تاریخ ادبیات وثقافت مادی ومعنوی افغانستان، گامهای متین را برمیدارد؛ به اساس پیشنهادوزارت جلیلهٔ معارف وتصویب مجلس عالی وزراء وصحهٔ اعلیحضرت معظم همایونی؛ بتاریخ اول میزان ۱۳۲۳ه درچوکات پوهنتون کابل رسماً تأسیس گردید.

هدف بمیان آمدن این پوهنځی شرح وتفسیر ثقافت وتاریخ افغانستان بواسطهٔ محققان جوان ومدققان ورزیده وشناساندن این پدیده‌ها، برای جهانیان است. گذشته ازآن علت بوجود آمدن پوهنځی ادبیات، تربیهٔ معلمان لایق وآزموده دررشته‌های گوناگون نیزمی باشد تا بیاری آنان، فرزندان این خاك، خویشتن رابه زیوردانش بیارایند. علاوه برآن، یکی ازعلل تأسیس پوهنځی ادبیات تهیه‌وپرورش نویسندگان نیزبوده است.

پوهنځی ادبیات بنا بر ایجاب ضرورت متدرجاً دارای شعبات ذیل گردید: زبان وادب پښتو، زبان‌وادب دری، تاریخ وجغرافیه، انگلیسی، ژورنالیزم، دیپارتمنت آلمانی، دیپارتمنت‌فرانسوی وموءسسهٔ جغرافیه، موءسسهٔ

زبانشناسی وموءسسه علوم اجتماعی که هنوز مراحل ابتدایی تشکیل آن پیموده میشود؛ نیز درچوکات این پوهنځی بمیان آمد .

دوسال بعد از تأسیس یعنی درست از سال ۱۳۲۵ه به بعد ، تحولات قابل وصفی درین پوهنځی بوقوع پیوست. درانتخاب و استخدام استادان دایمی اقدام بعمل آمد.حتی برای تربیهٔ استادان ورزیده وکارآگاه، زمینهٔ تحصیلات عالی درخارج کشور فراهم گردید. کتابخانهٔ پوهنځی باداشتن کتابهای سودمند، جهة انکشاف سویهٔ ذهنی وعلمی شاگردان ، مورداستفاده قرار گرفت . مدیریت نشرات تأسیس گردیدو بغرض پخش و حفظ فرهنگ و ثقافت افغانستان به اشاعهٔ مجله های ادب و وزمه به زبانهای ملی و رسمی پښتو و دری ، بپرداخت .

دربین سالیان ۱۳۲۸ و ۱۳۳۵ ، پوهنځی ادبیات به انکشاف وتقویت بیشتر نایل آمد . بغرض بلند رفتن حس تجربی وعملی شاگردان . سیر های علمی ومطالعات دقیق نظری آغاز گردید. درسال ۱۳۳۵ ، رشتهٔ ادبیات پښتو ودری ازهم جداشد.هدف این تفکیک ، فراهم آوردن متخصصین فهمیده و مجرب جهة ایضاح وگسترش زبان وادب پښتو ودری بود . درین هنگام دیپارتمنت انگلیسی نیز روی کارآمد. پس از آن موءسسهٔ جغرافیه برای نیرومندی سویهٔ دانش محصلان شعبهٔ جغرافیه ، حسب صواب دید مقامات ذی صلاح نمودی بخود گرفت. دربین سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۳ نظر به ایجاب وقت وزمان رشته های ژورنالیزم وآلمانی نیز تشکیل گردید . همچنان کورسهای لسان روسی برای رفع نیازمندیهای شاگردان پوهنځی ادبیات و سایر پوهنځی ها دایر شد. درسال ۱۳۴۴ یعنی در دورهٔ تصدی دکتور عبدالصمد حامد رئیس پوهنتون دیپارتمنت فرانسوی با لوازم مجهز پدید آمد و موءسسهٔ علوم اجتماعی به کارهای مقدماتی خویش آغاز نمود. درهمین دوره بنا برتوجه پوهاند مجددی درین پوهنځی برخی از فعالیت های علمی و نشر بعضی از کتب مهم مانند

فنون ادبی، تاریخ افغانستان، اجمال ادب دری، علم الاجتماع، اصول تحقیق، اصول تدریس لسان، ترجمه، مبادی اقتصاد، لسان وغیره را درین شعبه تدریس می نمایند.



بناغلی محمدامان صافی درحال تدریس مضمون فنون ادبی درصنف سوم پښتو دیده میشوند

۲- رشتۀ زبان و ادبیات دری:

این رشته متشکل از ۳۲ نفـر محصل و ۲٤ نفـر محصله میبا شد که در صنوف دوم، سوم و چهارم مصروف تحصیل اند.

مضامین فلسفه، تاریخ ادبیات. متون، اصول نگارش، بیدل شناسی، عروض و قافیه، بدیع و بیان، معانی، تصوف، تاریخ ادبیات عرب، صرف و نحو عربی، تاریخ تعلیم و تـربیه، زبانشناسی، دستور زبان، اصول تدریس زبان، مطالعات ادبی، اخلاق، علم الاجتماع، ترجمه، اجمال ادب پښتو، اصـول تحقیق، لسان وغیره را

خلاصة المریدین با مقدمهٔ پوهنوال میرحسین شاه معاون پوهنځی ادبیات وآسیای مرکزی تا قرن دوازده ترجمهٔ پوهنوال علی محمدزهما و ایراد سیمنارها و کنفرانسهای متعدد سودمند پروفیسوران خارجی و استادان داخلی، بیش از پیش صورت گرفته است.

شعبات مختلف پوهنځی ادبیات :

مدت تحصیل در پوهنځی ادبیات چهار سال است، درین مدت شاگردان طور لیلیه و نهاری دروس پوهنځی را تعقیب میدارند. در حال حاضر تعداد شاگردان پوهنځی ادبیات به ۳۱۸ نفر محصل و ۱٤۲ نفر محصله بالغ می گردد. از جملهٔ این تعداد ۱٤٥ نفر محصل و ۸۳ نفر محصله در صنف اول مشغول تحصیل اند. پوهنځی ادبیات در سال ۱۳٤۰ فیصله کرد که شاگردان صنف اول خود را بصورت عمومی و مشترك به فراگرفتن مضامین رشته های مختلف مشغول بدارد. بنابران محصلان بعد از ختم سال اول به اساس استعداد و لیاقت شان به رشته های مغایر تقسیم می شوند و در سالهای بعدی مضامین تخصصی شانرا بررسی و مطالعه می دارند. در صنف چهارم بر علاوهٔ تعقیب دروس، رساله ای را برای تثبیت درجهٔ لیسانس خود، تحقیق، ترجمه و یا نوشته می کنند. اکنون جهت آگاهی مزید خوانندگان، شعبات مختلف پوهنځی ادبیات را جدا جدا معرفی میداریم:

۱ـ رشتهٔ زبان و ادبیات پشتو:

تعداد شاگردان این رشته را فعلاً (٤۱) نفر محصل و یك نفر محصله تشکیل میدهد.

استادان ورزیدهٔ زبان ملی پښتو مانند: پوهاند صدیق الله رښتین، ښاغلی عبدالشکور رشاد، پوهنمل نور احمد شاکر، ښاغلی حبیب الله تږی ښاغلی محمد امان صافی، ښاغلی حبیب الله پښتون زوی، مضامین اشتقاق، لیکوالی تاریخ ادب، خوشحال پیژندنه، متون، زبانشناسی، فلسفهٔ تعلیم و تربیه، روانشناسی، تاریخ اسلام، صرف و نحو عربی، مطالعات ادبی، دستور زبان،

ممالك معظم ، جغرافيۀ اقتصادی ، جغرافيۀ بشری ، جغرافيۀ فزیکی ، اقلیم شناسی ، کارتوگرافی ، توپوگرافی ، جغرافيۀ منطقوی ، اصول تحقیق ، فلسفه ، لسان وغیره را تدریس میکنند.

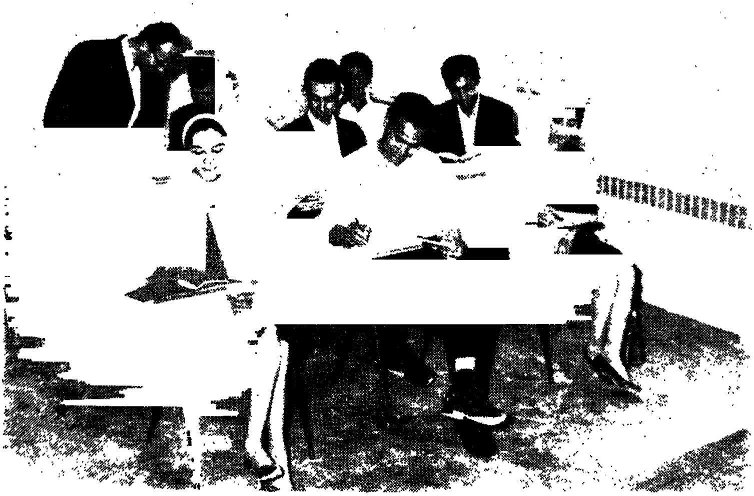


محصلان صنف سوم تاریخ وجغرافيۀ پوهنځی ادبیات به تشریحات پوهنوال داکتر علمی استاد تاریخ اسلام پوهنځی ادبیات گوش میدهند .

۴-شعبۀ ژورنالیزم:

این شعبه در سال ۱۳۴۰ به منظور تربیۀ ژورنالیست ها بمیان آمد و در سال ۱۳۴۳ در زمان ریاست پوهنتون دکتور رحا مد اولین دستۀ فارغان خویش را جهت پیشبرد امور مربوطه بوزارت مطبوعات معرفی داشت . مضامین این رشته را ، رادیو تلویزیون ، ژورنالیزم مقایسوی ، اعلانات ، روزنامه نگاری ، وقایع روز ، نگارش ، صحافت ، روحیات اجتماعی ، فلسفه ، علم سیاست ، روابط بین المللی ، مناسبات بین الدول ، تاریخ افغانستان تاریخ قرن بیست ، تاریخ اسلام ، جغرافيۀ اقتصادی ، مبادی اقتصاد ، اجمال ادب

استادان مجرب زبان دری مانند: پوهاند مجددی، پوهاند ملک الشعراء استاد بیتاب پوهاند دکتر جاوید، پوهندوی غلام صفدر پنجشیری، پوهنمل محمد نسیم نگهت سعیدی، پوهنمل محمد رحیم الهام، پوهیالی عبدالقیوم قویم، پوهنیار اسدالله حبیب، پوهنیار عبدالخالق وفایی و پوهنیار محمد اسحق مضطرب، تدریس میکنند.

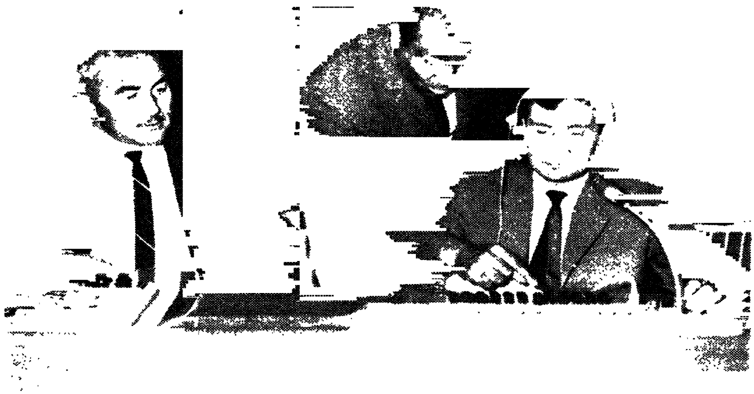


پوهندوی غلام صفدر پنجشیری به تدریس تاریخ ادبیات عرب در صنف چهارم دری مشغول میباشند

۲ـ رشتهٔ تاریخ وجغرافیه:

در شعبهٔ تاریخ وجغرافیه ۴۳ نفر محصل و۱۸ نفر محصله درس میخوانند.

استادان این شعبه عبارت اند از: پوهاند دکتر اعتمادی، پروفیسور میوندی، پوهاند داکتر صالح، پوهنوال میرحسین شاه، پوهنوال داکتر علمی، پوهنوال داکتر عابد، پوهنوال علی محمد زهما، پوهیالی حمیدالله امین و پوهیالی عبدالرحمن سدید. این استادان مضامین تاریخ سیاسی، تمدن غرب، تاریخ تمدن شرق، تاریخ اسلام، تاریخ هنر، تاریخ افغانستان، تاریخ نویسان، تاریخ ممالک مجاور، جغرافیهٔ شهری، جغرافیهٔ



پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات ازجریان تدریس زبان درلابراتوار دیپارتمنت فرانسوی باز دید بعمل می‌آورند . درین عکس ښاغلی ژیلت و ښاغلی‌سلیم استادان این دیپارتمنت نیزدیده میشوند .



محصلان دیپارتمنت فرانسوی پوهنځی ادبیات بصورت عملی درلابراتوار مشغول فراگرفتن زبان فرانسوی میباشند

پښتو، اجمال ادب دری، ترجمه، تایپ وعکاسی احتوا می کند. استادان شعبهٔ ژورنالیزم را علاوه از پوهنمل هاله وښاغلی راضی که بصورت اختصاصی در آن تدریس میکنند، برخی از استادان دیپارتمنت های دیگر این پوهنځی از قبیل : ، پوهنوال زهما، پوهنوال داکترعابد وښاغلی حبیب الله تږی وعدهٔ از ارا کین برجستهٔ وزارت مطبوعات ازقبیل :

ښاغلی روښان، ښاغلی کشککی، ښاغلی داکتر محمود حبیبی و بعضی از پروفیسران خارجی مانندښاغلی رایت وداکتر هرش تشکیل میدهد. این دیپارتمنت فعلاً ۵۰ نفر محصل و۱۲ نفر محصله دارد.



پروفیسور رایت که تحت پروگرام فولبرایت باشعبهٔ ژورنالیزم پوهنځی ادبیات همکاری میکنند، درحال تدریس ژورنالیزم مقایسوی درصنف دوم ژورنالیزم دیده میشوند

۵ - شعبهٔ لسان های خارجی :

(الف) آلمانی : درسال ۱۳٤۰ حسب صواب دید مقامات صلاحیت دار ، شعبهٔ آلمانی درچوکات پوهنځی ادبیات بوجود آمدودرسال ۱۳٤۳ نخستین فارغان خویش رابه جامعه تقدیم داشت. دیپار تمنت آلمانی غیر از تربیهٔ متخصصان زبان وادب آلمانی دراین پوهنځی ، در تدریس لسان آلمانی برای شاگردان پوهنځی های دیگر نیز فعالیت مینماید . اکنون درین رشته دونفر پروفیسور آلمانی ودونفر اسیستانت یعنی بناغلی محمد عیسی وبناغلی زمریالی مشغول کاراند .

(ب) رشتهٔ فرانسوی : این شعبه درسال ۱۳٤٤ عرض وجود کرد . هدف بمیان آمدن آن تربیهٔ متخصصین زبان وادب فرانسوی است . این شعبه فعلاً چهارنفر محصل وسه نفر محصله دارد . درین شعبه غیر ازمضامین اختصاصی شعبهٔ مذکور جهته آگاهی ازثقافت وکلتورافغانستان ، مضمون تاریخ افغانستان ، تاریخ ادب دری ، فلسفه ، جغرافیهٔ افغانستان ونظایر آن نیز تدریس می گردد . استادان این شعبه بعضی از پروفیسوران خارجی وداخلی میباشند . درین دیپارتمنت تدریس لسان اکثراً بصورت عملی درلابراتوار صورت می پذیرد .

٦ - شعبهٔ محصلان خارجی :

ازآنجائیکه افغانستان عزیز با همهٔ ممالک جهان رابطهٔ دوستی وسیاست بیطرفی دارد ، همه ساله یکتعداد محصلان را از ممالک مختلف جهان می پذیرد وآنها را دررشته های زبان وادب پښتو ودری چون متخصصین لایق تربیه می دارد . همچنان زمینهٔ آشنایی فرهنگ وکلتوردیرینهٔ این خطهٔ باستانی را به آنان فراهم میسازد . تاحال درحدود (۹۰) نفر محصل خارجی ازممالک اضلاع متحدهٔ امریکا ، روسیه ، جمهوریت متحد عربی ، جمهوریت مردم چین ، هند وستان

موءسسهٔ زبانشناسی افغانستان با موءسسات بین المللی زبانشناسی صرف، از نگاه چگونگی تحقیقات زبانها و لهجه های افغانستان و تهیهٔ اطلس زبانهای این مملکت، رابطه دارد. این موسسه تاحال به ثبت لهجات در ۱۱۴ نقطهٔ کشور پرداخته است

۸-مؤسسهٔ جغرافیه :

این موءسسه در سال (۱۳۴۰) درچوکات پوهنځی ادبیات پدید آمد. موسسهٔ جغرافیه، بطور عموم دو مرام دارد :

هدف اول آن را بلند بردن سویهٔ دانش محصلان در مورد علم جغرافیه از طریق نظری تشکیل میدهد. و منظور دومی آن ایجاد فعالیت های تحقیقاتی از طریق کشیدن نقشه ها و ملاحظهٔ نقاط مختلف است.

موسسهٔ جغرافیه تاحال نقشهٔ حوزه های کابل و بامیان را رسم و دیاگرامهای اقلیمی ولایت کابل ؛ هرات و قندهار را تکمیل نموده است. اعضای موءسسهٔ جغرافیه عبارت انداز : پوهنیار عارض، پوهیالی حمیدالله امین و پوهیالی عبدالرحمن سدید.



بعضی از محصلان صنف اول پوهنځی ادبیات در موسسهٔ جغرافیه تحت نظر استاد شان بناغلی امین اصول نقشه کشی را می آموزند.

جاپان ، وغیره از پوهنځی ادبیات در رشته های متذکره تصدیقنامه ها گرفته اند . درحال حاضر ۱۳ نفر محصل خارجی از ممالك مختلف در پوهنځی ادبیات مصروف تحصیل اند .



یکدسته از محصلان خارجی پوهنځی ادبیات با رئیس پوهنځی و بعضی از استادان شان

۷ - مؤسسهٔ زبانشناسی:

این موسسه درسال ۱۳۲۹ تحت آمریت پوهنمل محمد رحیم الهام در پوهنځی ادبیات افتتاح شد و فعلاً ښاغلی پوهنمل نوراحمدشاکر دررأس آن قراردارد . موءسسهٔ زبانشناسی به منظور تحقیق وثبت لهجه های مختلف افغانستان و ترتیب اطلس زبان های این سرزمین تشکیل شده است . اعضای شعبهٔ مذکور عبارت اند از : پوهنمل محمدرحیم الهام ، ښاغلی حبیب الله تږی ، پوهیالی پالوال ، پوهیالی مجاور احمد زیار وښاغلی بایزید اخلك .

٦—عروض و قافیه	تألیف	پوهاند ملک الشعرا استاد بیتاب
۷—حدود العالم	ترجمه	پوهنوال میر حسین شاه
۸—مقالات اجتماعی و فلسفی	«	« علی محمد زهما
۹—سرگذشت تمدن	«	« «
۱۰—نور جهان و جهانگیر	«	« داکتر علمی
۱۱—تاریخ قدیم چین	«	پوهنمل محمد نسیم نگهت سعیدی
۱۲—متن های قدیم فارسی	تألیف	« « «
۱۳—د تاریخ په باره کښې	تألیف	حسن ساپی
۱٤—دجبر او اختیار دیالکتیک	«	نبا غلی مجروح
۱۵—د پښتو گرامر	ترجمه	پوهنمل محمد رحیم الهام
۱٦—آثار برگزیده	تألیف	پوهاند داکتر جاوید

۱۷—خلاصة المریدین تالیف شمس الدین با مقدمهٔ پوهنوال میر حسین شاه

۱۸—آسیای مرکزی تا قرن دوازده ترجمه —پوهنوال علی محمد زهما

مدیریت نشرات:

پوهنځی ادبیات جهت اشاعهٔ آثار گرانبهای استادانخویش که متضمن شرح وایضاح مدنیت افغانستان است، اقدامات جدی بعمل آورده است. مدیریت نشرات این پوهنځی که اکنون توسط ښاغلی محمدحسین راضی اداره میشود، علاوه بر



پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات به ښاغلی راضی مدیر نشرات پوهنځی راجع به طبع نشریهٔ معرفی پوهنځی ادبیات هدایات لازمه میدهد

مجلات ادب، وژمه، جغرافیا و بلوتین جغرافیه، کتب ذیل را نیز نشر کرده است :

۱ـ علم تربیه	ترجمه	مرحوم هاشم شایق
۲ـ علم معانی	تألیف	پوهاند ملک الشعرا استاد بیتاب
۳ـ علم بدیع	»	» »
٤ـ علم بیان	»	» »
۵ـ دستور زبان فارسی	»	» »

بعضی از استادانیکه فعلاً درپوهنځی ادبیات

مشغول تدریس هستند



ذوا تیکه د رین عکس دیده میشوند عبار تنداز : قطار ایستاده (ازچپ براست) : پوهنمل محمد نسیم نگهت سعیدی ، پوهنوال میرحسین شاه (معاون پوهنځی)، پوهاند غلام حسن مجددی (رئیس پوهنځی) ، پوهاند داکتر غلام فاروق اعتمادی ، پوهاند ملك الشعراء استاد بیتاب ، پوهندوی غلام صفد رپنجشیری ، پوهنوال داکترسید محمد یوسف علمی وښاغلی حبیب الله پښتون زوی.

قطار نشسته (ازچپ براست) : پوهنمل محمد رحیم الهام ، پروفیسور گلن رایت وښاغلی محمد حسین راضی.

گزارشهای پوهنځی ادبیات

از پروفیسوران خارجی همواره دعوت بعمل میآید تا برای استادان و محصلان پوهنځی ادبیات کنفرانسهائی ایراد نمایند

بنا غلی متین اند دانشمند و ژورنالیست معروف دولت دوست ما ترکیه که چندی قبل برای ایراد یک سلسله کنفرانسها وارد کابل شده بودند از پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل بازدید بعمل آورده با پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات وبعضی از استادان آن پوهنځی ملاقات تعارفی بعمل آوردند.

وی طی اقامت مختصر خویش در کابل پیرامون منشاء ثقافت عثمانی و ترک، انکشاف وتکامل صحنه های تمثیل وتیاتر وانواع مشخصات رقصهای ترکی کنفرانسهائی در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل نیز ایراد کردند.

بناغلی متین اند که مقالات متعددی جهت معرفی ارزشهای ثقافتی وفرهنگی جامعهٔ ترک نگاشته است، ضمن کنفرانس اخیر خود راجع به سوابق درامه نویسی وعلل پسمانی هنر تمثیل در ترکیهٔ قدیم مطالبی شرح داده ومتذکر شدند که بمیان آمدن صحنه های تمثیل عصری وجنبشهای درامه نویسی در ترکیهٔ امروز مرهون توجهات خاص اتاتورك مرحوم می باشد. موصوف طی کنفرانس خود علاوه نمود، امروز ترکیه در راه تقویت وحمایت از هنر تمثیل درامه نویسی

موسساتی‌را جهت تربیت ورشد استعداد های‌هنری که‌ممثل ارزشهای فرهنگی واجتماعی هر جامعه میباشد درهرگوشه وکنار کشور ترك تاسیس نموده‌است

دیپلوم های چهارنفر ازمحصلان اتحادشوروی‌توزیع‌شد

چندی قبل بمناسبت‌توزیع دیپلوم های محصلان خارجی پوهنځی ادبیات محفلی درسالون آن پوهنځی دایرشده‌بود که‌درآن ښاغلی دکتور عبدالصمد حامد رئیس پوهنتون کابل ، پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات ، برخی ازاستادان آن پوهنځی و سکرتراول‌سفارت‌جماهیراشتراکیهٔ شوروی ومحصلان اتحادشوروی اشتراك ورزیده بودند.

ابتداء پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات ضمن بیانیهٔ مختصری مبنی برحسن روابط فرهنگی افغانستان واتحاد جماهیر شوروی ، محصلان‌را به ښاغلی دکتور عبدالصمد حامد رئیس پوهنتو کابل معرفی کرده‌ازایشان‌خواهش نمودکه دیپلوم های محصلان‌را برایشان اعطا فرمایند.

ښاغلی‌دکتور عبدالصمد حامد رئیس‌پوهنتون کابل کامیابی‌محصلان شوروی راتبریك گفته دیپلوم‌هارا به‌محصلان اعطا نمود. وی‌ضمن بیانیهٔ خویش از انکشاف مزید روابط فرهنگی بین‌افغانستان واتحادجماهیرشوروی متذکرشده دوام وتکامل همچو روابط وهمکاریهای علمی‌را آرزوکرد.

قرارمعلوم تعدادمحصلان شوروی که‌تاکنون‌در پوهنځی‌ادبیات‌تحصیل نموده‌اند به ۳۵ نفر بالغ میگردد که‌من‌جمله‌سال گذشته ۷ نفرآنها باخذ دیپلوم موفق‌شده‌اند.

ادبیات، علما و فضلای پایتخت و محصلان پوهنځی ادبیات حضور بهمرسانیده بودند.

****

پروفیسور شپولر مستشرق آلمانی که تاریخ اسلام وجغرافیای تاریخی را در پوهنتون هامبورگ تدریس میکند، بنا بدعوت حکومت افغانستان برای یك بازدید دوهفته ای روز اول ماه می وارد کابل شدند. پروفیسور شپولر که در تاریخ افغانستان وممالك شرق قریب وآسیای غربی تخصص دارد، درطول اقامت خویش بکابل برای استادان ومحصلان پوهنځی ادبیات دربارهٔ موضوعات «تاریخ و ادارهٔ افغانستان دراوایل دورهٔ اسلامی» و «مقاومت مردم افغانستان دربرابر تهاجم مغل» کنفرانسهائی در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد نمود. جهت استماع کنفرانس های مذکور ښاغلو دکتور محمد انس وزیر معارف، دکتور حامد رئیس پوهنتون، پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات وجلالتماب سفیر کبیر جمهوریت اتحادی آلمان وبرخی ارعلمای دیگر حضور بهم رسانیده بودند. پروفیسور شپولر ضمن این توقف مختصر ازاکثر نقاط تاریخی کشور بازدید بعمل آوردند.

****

پروفیسور ناراین رئیس شعبهٔ تاریخ فرهنگ وباستانشناسی هندقدیم ورئیس پوهنځی هندشناسی یونیورستی بنارس ساعت ۳ بعدازظهرروز ۲۷ جون ٦٥ برای یك توقف دوهفته ای جهت مشاهدات آثار و نقاط تاریخی افغانستان وارد کابل شدند. درمیدان هوایی ښاغلی توخی نمایندهٔ مدیریت عمومی روابط فرهنگی پوهنتون کابل و ښاغلی راضی نگارندهٔ این نامه و مدیر نشرات پوهنځی ادبیات ازپروفیسور ناراین استقبال بعمل آوردند.

پروفیسور ناراین ضمن اقامتش درافغانستان برعلاوهٔ بازدید از نقاط تاریخی کشور

سیمینارها و ایراد کنفرانسهای

پروفیسران خارجی در پوهنځی ادبیات

پروفیسور برنارد لویس که استاد کرسی تاریخ شرق میانهٔ پوهنتون لندن میباشند، تحت پروگرام بریتش کنسل برای یك بازدید سه هفته ای از افغانستان ونقاط تاریخی آن بتاریخ دوم ماه می ۱۹٦۵ وارد کابل شدند .



پروفیسور لویس

پروفیسور لویس طی اقامت مختصر شان در کابل برای محصلان دیپارتمنت تاریخ پوهنځی ادبیات یک سلسله سیمینارهای علمی را دایر نموده راجع به موضوعات تحقیق در تاریخ واساسات تاریخ نگاری با استادان دیپارتمنت تاریخ این پوهنځی مباحثاتی بعمل آوردند .

علاوتاً پروفیسور لویس ساعت دونیم بعداز ظهر روزهای ۱۹و۲۸ ثور راجع به «لسان سیاست در اسلام» و «اکتشافات مسلمین در یورپ» در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل کنفرانسهائی ایراد نمود که طرف دلچسپی حضار قرار گرفت .

جهت استماع کنفرانس های مذکور ښاغلو دکتور محمد انس وزیر معارف، دکتور رخامد رئیس پوهنتون کابل، پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی



یکدسته ازمحصلان صنف اول پوهنځی ادبیات با بعضی‌ازاستادان شا ن .



پروفیسور نارائین

یک سلسله کنفرانسها و سیمینارهای تاریخی را نیز برای محصلان و استادان دیپارتمنت تاریخ وجغرافیهٔ پوهنځی ادبیات دایرنمود. مباحثاتی که میان پروفیسور نارائین و پوهاند دکتور فاروق اعتمادی آمر دیپارتمنت تاریخ پوهنځی ادبیات صورت گرفت بسیار جالب مینمود.

* * *

دکتور سیدامیرحسن عابدی استاد کرسی زبان دری پوهنتون دهلی که چندی قبل تحت پروگرامهای فیلوشپ برای انجام مطالعاتی درمورد نوشتن کتابی مبنی برادبیات هندو افغان به کابل آمده بودند ساعت ۱۰ قبل ازظهر روز ۱۵ سرطان در اطراف روابط ادبی افغانستان وهند کنفرانسی ایرادنمود جهت استماع کنفرانس مذکور پوهاند مجددی رئیس واستادان ومحصلان پوهنځی ادبیات با بعضی از نمایندگان سفارت هندوستان مقیم کابل اشتراک ورزیده بودند.



دکتور عابدی

* * *



پوهیالی عبدالقیوم «قویم»

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات از همکاریهای مداوم وبسیار مفید پوهیالی عبدالقیوم قویم در امور نشراتی و بالخاصه طبع این نشریه کمال امتنان داشته وبپاس این همکاریشان عکس موصوف را در این نشریه چاپ مینماید.

ادب

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات

مدیر مسئول : محمد حسین راضی

آدرس

مجلهٔ ادب ، پوهنځی ادبیات

پوهنتون کابل ، علی آباد

کابل ، افغانستان

اشتراک

محصلان ومتعلمان : ۱۲ــ افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ــ افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ــ افغانی

مجلهٔ ادب درهر شماره فصلی را ببحث دربارهٔ کتابهای تازه و معرفی آثار جدید علمی وادبی اختصاص میدهد .

ازعموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که یك نسخه از کتاب خودرا باداره‌ٔ مجلهٔ ادب بفرستند تادرین فصل مورد بحث قرار گیرد .

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات

آدرس

مجلهٔ ادب . پوهنځی ادبیات

پوهنتون کابل . علی آباد

کابل . افغانستان

اشتراك

محصلان ومتعلمان : ۱۲ـ افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ـ افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ـ افغانی

قیمت این شماره ـ ۲ ـ افغانی

مجلهٔ ادب در هرشماره فصلی را ببحث در بارهٔ کتابهای تازه ومعرفی آثار جدید علمی وادبی اختصاص میدهد.

ازعموم نویسندگان ومترجمان خواهشمنداست که یك نسخه از کتاب خودرا باداره مجلهٔ ادب بفرستند تادرین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات

حکایت

بیست و دو سال قبل، هنگامی که معاون تدریسی دارالمعلمین های کابل بودم روزی دو نفر از همکارانم که وظیفهٔ تعلیم را بعهده داشتند وارد اطاق کارمن شدند و بعد از مصاحبهٔ مختصری یکی از ایشان بیتی را از غزلیات بیدل بخواند که در آن از تقلید نکوهش شده بود و دیگری به توصیف و تأیید مضمون آن بیت پرداخت و عنان سخن را به ستایش اشعار بیدل متوجه ساخت. درین میان بنده نیز بمصاحبهٔ ایشان اشتراك ورزیده و چنین اظهار عقیده نمودم که نه تنها غزلیات بیدل سزاوار ستودن است بلکه آثار نثر و نکات وی نیز خیلی رسا و زیباست.

در این اثنا یکی از آن دو نفر از من تقاضا کرد تا اگر نمونه‌ای را بخاطر داشته باشم بطور مثال بیان کنم. من نیز این نکته را بخاطر آورده بیان کردم: «اگر نفست اثری دارد صرف ارشاد خود کن تا پیش مردم هرزه درانباشی، و اگر ناخنت رساست به حل عقدهٔ خویش پرداز تا جراحت دیگران نخراشی.»

آن هردو همکار بعد از استماع این نکته، بیکدیگر نگریستند و از چهرهٔ ایشان اندکی آثار تعجب نمودار گشت و بعد از لحظه‌ای از اطاق خارج شدند.

مشاهدهٔ این وضع مرا قدری به تفکر واداشت و با خود اندیشیدم که چرا ایشان چنین متعجب گشتند؟

اندیشه‌ام بعد از تداعی یك سلسله خاطرات به چنین استنتاجی نایل آمد: «ایشان پنداشته بودند که من در امور انضباطی از معاونی تقلید میکنم که وی پیش از من در دارالمعلمین مشغول انجام وظیفه بوده است و شاید ایشان بروش وی انتقادی داشته‌اند و چون نظر به پندار ایشان من نیز از وی تقلید کرده ام لاجرم شایستهٔ انتقادم و قرائت بیت مذکور نیز اشاره‌ای باین امر بوده است.»

ولی من بدون اینکه بدین اشارات ملتفت گردم نکتهٔ فوق الذکر را بیان کرده ام و بلاقصد بجواب ایشان پرداخته‌ام.

بقیه در صفحهٔ سوم پشتی

ادب

مجلهٔ دوماهه

سال سیزدهم | عقرب ۴۴ | شمارهٔ ۴

دوش درمحفل برنگ رفته شمعی میگریست
قدر دانان یاد بیدل هم باین قانون کنید

استادابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل نه تنها درحلقه‌ها ی ذوق وحال اکثر کشورهای آسیای میانه که باادبیات دری انس والفت دارند مقام ارجمندی را داراست بلکه صیت شهرت افکارش بعضی از ممالک اروپایی رانیز فراگرفته دل هواخواهانش بیاداین بیدل همه‌دل ازبام تاشام می‌تپدوباهمین تپیدنها وجهیدنهاست که ازلابلاوخم وپیچ «کتل» های صعب العبور به‌قصرمعانی بیدل راه یافته اند .

یکی ازهواخوهان دوآتشهٔ حضرت بیدل دراروپاجناب ادیب بیدل کیش بیدل اندیش پرفیسور **بوزانی** میباشند.

پروفیسور بوزانی که دریونیورستی های روم وناپل سمت استادی

فهرست مندرجات

تصحیح

درعنوان صفحهٔ۸بوستانی به بوسانی تصحیح شود.

۱۹۳۵ ص ۲-۳، **عقد ثریا** تألیف غلام همدانی مصحفی چاپ دهلی ۱۹۳۴ ص ۱۶-۱۷ **تذکرهٔ بی نظیر** تألیف سیدعبدالوهاب افتخار چاپ اسدآباد ۱۹۴۰ ص ۳۹ - ۴۵، **کلمات الشعراء** تألیف محمد افضل سرخوش چاپ مدراس ۱۹۵۱ ص ۲۲ - ۳۶، **ارمعان پاك** تألیف شیخ محمد اکرم چاپ سوم تهران ۱۳۳۳ ص ۲۲۱ - ۲۳۰ و **مرآة الخیال** تألیف امیرشیرعلیخان لودی چاپ بمبئی ص ۲۹۴ - ۳۰۳ (۱).

در ماه ششم سال ششمین زندگی، مادر مهربان بیدل را به دبستان نشانید در ظرف هفت ماه خواننده شد و در مدت یکسال قرآن را به پایان رسانید و تاده سالگی به آموختن صرف و نحو و قواعد عربیت و ادبیات دری همت گماشت و در سن ده سالگی شاعر شد و زیبایی صوری یکی ازهم سبقان، جمال معنوی وی را از پردهٔ خفا در معرض ظهور جلوه داد. (۲)

میرزا قلندر عم امی و صوفی وی اولین شخصی بود که حضرت بیدل را به شاعری توصیه میکرد و متیقن بود که آن روز زود خواهد رسید که نفس گرم حضرت بیدل آتش به سوختگان عالم زند.

قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پادشاهی **اورنگزیب** است که ازشاهان معروف مغولیهٔ هندبشمار می آید. ارادتمندان آثار بیدل در افغانستان. هندوستان، پاکستان و آسیای مرکزی بسیار فراوان است چنانچه در کشور عزیزما روزچهارم صفربنام روز «عرس بیدل» معروفست وبدین مناسبت در خانه های بعضی از بیدل شناسان افغانی مانند استاد **هاشم شایق افندی** وجناب **فیض محمد ذکریا** محافلی ترتیب میشد ومشاعره ها صورت میگرفت وشعرونثراورا موردبحث وفحص قرار میدادند. (*)

(۱) بیدل چه گفت؟ تألیف فیض محمد زکریا با مقدمهٔ سعیدنفیسی چاپ تابان ۱۳۳۴ ص ۲-۳

(۲) فیض قدس تألیف استاد خلیلی چاپ مطبعهٔ عمومی کابل ۱۳۳۴ ص ۲

(*) وزارت معارف نیزدرسال ۱۳۳۵ روزعرس بیدل را در بوستانسرای برگزار و تجلیل نمود که متأسفانه حالا این سنت متروك شده است.

کرسی ادبیات دری را دارند ، بنابدعوت پوهنتون کابل روز چهار میزان ٤٤ وارد افغانستان شدند وطی اقامت دوهفته ای خویش در کابل پیرامون « نظریات یك اروپائی در بارۀ بیدل » ، « وصف طبیعت در اشعار بیدل » و « ملاحظاتی در بارۀ ریالیزم بیدل » کنفرانسهائی بحضور ادیبان و بیدل شناسان افغانی ، استادان و محصلان پوهنځی ادبیات ایراد نمود که اینك نظر بد رخواست علاقمندان ، شمارۀ چهارم سال سیزدهم مجلۀ ادب را کاملاً برای معرفی پروفیسور بوزانی «۱» و نشر کنفرانسهای وی واشعار وحکایت های شیرین مربوط به موضوع بیدل اختصاص میدهیم تا به حیث یك رساله ، محصلان را بکار آید ومترسلان را ابلاغت افزاید.

از آنجائیکه پروفیسور بوزانی فقط در بارۀ افکار واندیشه ها وسبك بیدل سخن رانده اند لذا صواب آنست که اول سوانح زندگانی بیدل را بصورت بسیار مختصر روشن گردانیم :

حضرت مولینا عبدالقادر متخلص به « بیدل » که نیروی خیال وفکرش چون ستاره ای تابناك در آسمان ادب دری برای ابد تلالو میکند در سال ۱۰٥٤ مطابق ۱٦٤٤ عیسوی در عظیم آباد پتنه پا بعرصۀ وجود گذاشت وجهانی را با آثار فنا ناپذیر خود روشن ساخت . درست روز چهارم صفر ۱۱۳۳ بود که این ستارۀ درخشان از افق ادبیات دری افول کرد. (۲) نام پدر حضرت بیدل را میرزا عبد الخالق مینو یسند که شغل سپا هیگری داشت وهنوز کودك بود که پدرش رخت ازجهان بست وویرا یتیم گذاشت .

درهمه کتابهائی که درشعر فارسی ازقرن یازدهم به بعد بحث کرده اندراجع به حضرت بیدل مطالبی میتوان یافت که علی العجاله چندی ازین کتابهای معتبر را باموءلفان شان معرفی میداریم.

سفینۀ خوشگو، سرو آزاد تألیف میر غلام علی آزاد بلگرامی چاپ حیدرآباد دکن ۱۹۱۳ ص ۱٤۸-۱٥٤ ، **نکات الشعرا** تألیف میر تقی میر چاپ اورنگ آباد دکن

«۱» نویسندۀ با ذوق و مبتکر ما بناغلی دکتور روان فرهادی درمضمون «بوزانی : همشهری فرهنگی ما» باسبکی جالب که مخصوص خود شان است وصف پروفیسور بوزانی را نیک گفته آمده اند.

(۲) یاد بیدل چاپ کابل ۱۳۳٥ ص ۷

پیشگفتار

بوزانی: همشهری فرهنگی ما

دروسط قرن بیست حلقه های شرق شناسان آگاه شدند که د رمیان ایشان یک دانشمند تند فکر وبااستعداد ایتالوی ظهور کرده است. این دانشمند **بوزانی** بود که با نشر ترجمه های آثار **اقبال لاهوری** به اثبات رسانید نیروی درک کلام وفکر شرق را به پیمانهٔ وسیع دار است.

درنگاه من خجسته ترین روزدرشناخته شدن **بوزانی** د ر اخیرماه اگست **۱۹۵۷** درشهرمونشن واقع شده است. در آن **روز بوزانی** درمحضرعده ای از شرق شناسان برجسته وشناسندگان ادب دری مطلبی رااعلام کرد که پیش ازاو کمترکسان به آن پی برده بودند وآن این که مرحلهٔ سبک هندی در ادب زبان دری غنی، دلچسپ وسزاوار توجه ومطالعه می باشد. دانشمندایتالوی بیا نیه ای بزبان آلمانی ایراد کرد ویکعده اشعار گزیدهٔ گویندگان سبک هند راشرح دادواضافه نمود که جهان غرب باترقیات ادبی کنونی وظهور مکاتب جدید سخن بعدازین خواهد توانست به معنای اشعارسبک هند پی برد.

برای اینکه قدرت ابتکاراستاد **بوزانی** درین مورددانسته شود باید بخاطر آورد که شرق شناسان غرب سبک هند رادراوقیانوس تاریخ شعردری یک جزیرهٔ دور افتاده شناخته بودند که درساحل آن سفینهٔ فکر نباید لنگرانداز دزیراسزاوار آن نیست. **هانری ماسه** شرق شناس ارجمند فرانسوی که محاسن سپیداو درنگاه شرقی وغربی نشانهٔ محبت وفداکاری اوبه شناسائی ادب فارسی می باشددر

نظم ونثر بیدل در افغانستان معیار شعرشناسی وسخن‌سنجی گشته شعرونثروحتی تصوف وعرفان ویراسر مشق ونمونه قرار داده‌اند. روش بیدل مخصوص بخوداوست وی فلک ادب راسقف شگافته است وجهان سخن راطرح نودرانداخته .

آثار بیدل :

اثر معروف بیدل کلیات اوست شامل نظم ونثر که مندرجات آن بدینگونه است: مثنوی عرفان ،مثنوی طور معرفت، نکات (بنثر)، اشارات وحکایات متعلقات نکات(بنثر)، رقعات ، چهار عنصر (بنثر) مثنوی محیط اعظم ،غزلیات ، رباعیات ، مثنوی طلسم حیرت ، قصاید «۱» ومقطعات ،منظومهٔ نرگسستان، منظومهٔ گل زرد.

آثار نظم بیدل درحدود نوونه هزار بیت میرسد چهار عنصر چنانکه از نامش پیداست درچهار فصل نگارش یافته وشامل قسمت‌های جداگانه است بدینترتیب :

هجوم حیرت ،دبستان صنع، بهارستان جنون، نغمهٔ وحدت، سرمهٔ اعتبار، مرآة اسعد(منظوم)، گدری نامه «۲» .

محمد حسین «راضی»

۱ــ کتاب قصاید را خود «قصاید فیوض» نام داده است .

۲ــ گدوی بزبان هندی لباس فقر راگویند .

به محض آنکه یک استاد غربی ازوی تمجید میکند، درین باب، از غفلت بدر آیند.

بوزانی مانند کوهنوردان فرنگی است که قلل مارا فتح می کنند. بیدل خواننده را از کوه و کوتل در سخن و پندار خود آگاه کرده است :

«سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم!» باشد که بهمراهی بوزانی کوه نورد غربی ،عده‌ای از کهزادان شرقی نیز همت ورزیده از عروج سوی فکر بیدل نهراسند.

بوزانی که درروم وناپل تدریس میکند (ویك قسمت عمر گرانمایه‌اش هم دررفت وآمد بین این دوشهر تاریخی صرف می‌شود) درحقیقت غربی خالص نیست .

بوزانی فرزند کرانهٔ مدیترانه است وسوی خاور می نگرد .تنش در کنار بحرالروم درجنبش است مگر دلش بر لوحهٔ عظیمی که از کهسار اطلس درمغرب الاقصی تا رود خانه های سندو گنگارا فرا گرفته می تپدو در کنار دل وی دل زوجه اش (که او هم بحکم طبیعت خواه مخواه شرقی مزاج گردیده است) درحرکت است و به همین معنی باید هردو هم وطن وهمشهری شناخته شوند.

دکتور روان فرهادی

کابل ۱۸ عقرب ۱۳٤٤

رسالهٔمنتخبات آثارفارسی که حاوی تراجم متون بزبانفرانسهمی باشدضمنمعرفی قرون اخیرهاز**طالب آملی** و **کلیم** بسرعت گذشته و ذکراز**قاآنی** و**یغما** میکنـــدو شیرازهٔ کتاب را می دوزد . استاد **آر بری** دانشمندصاحبدل برتانوی دررسالهٔ ادب کلاسیكفارسی کهدرسال۱۹۵۸ نشرشده، بعدازمعرفی حضرت**جامی** دروازهٔسخن را می بندودسبك هند رانادیده می انگارد یاسزاوارشمول درحلقهٔ کلاسیكنمی داند . تنهادانشمند کناره گیروسالخوردهٔ چکی یعنی **ریپکا** در شرح ادب فارسی تـــوجهی بسوی ساحهٔ مشرقی زبان فارسی می نماید.

اکثردانشمندان جوان غربی درین ایام زیرتأثیرنشریات تهران می روندوبه کشف قارهٔ باکرهٔسبكهندنمی پردازند(والحقحیفاست که امروزعده ای ازگویندگان زباندری ازغایتبی خبریوبیهمتی سبك هندرابیهودهونشانهٔزمانشکستوسقوط ادبزبان خویش بشناسند !)

بوزانی فریادبرآورد کهبدونشناختنسبكهندگو یاسیرادبفارسیرا نشناختهایم .

فریاددیگر**بوزانی**متصلبه فریاداول اوبودوآن اینکه **میرزاعبدالقادر بیدل** (که دراکثررساله های معرفی سیرادب پارسی ازویسخنی نیامده ویا دربـــارهٔاو یك دوسطرخشك وبیروح درج شدهاست)یکی ازچیره دست ترین گویندگـــان زبان وعمیق ترینمفکران شرق می باشد .

بوزانی که باافراشتن پرچمسبكهندراهنو ینی درتحقیقسیرتاریخ ادبپارسی کشوده بود، بااعلاممقامبیدل نام خودرادرکنارنامِاعاظم شرقشناسان کـــه درین دوصد سال به شرح ومعرفی پندارو سخن خاور زمینهمت گماشته اند ثبت کرد: «**فیتس جرالد**» **حکیم عمرخیام**رابه غرب شناختاند و«**گارسندوتاسی**» **عطار**را و«**نیکولسن**»**مولانای بلخی** راوقسعلیهذا. بهمینسلسله**بوزانی** **بیدل**رامعرفی میکند وشاید باین گونه یکعده ازاهل زبان که تاکنونازکلام **بیدل** غافلبوده اند

زبان دری‌را بیشتر تقویه بخشید و حتی زبان هندی رانیز فراگرفت و با چند تن از انقلابیون هندی بنام «چندرابوس» و «رشیدعلی اسکندرانی» آشنایی حاصل کرد و گویا آموختن زبان اردو، دراثر آشنایی وی با آن اشخاص صورت گرفته است.

پروفیسور بوسانی درسال ۱۹۴۳ میلادی، دوکتورای خودرا در اثر نوشتن رساله‌ای تحت عنوان «تکامل نحو زبان دری» بدست آورد. آنگاه به صفت معاون پروفیسور (لکتور) درپوهنتون «ناپل» مقرر شد. وی تاسال ۱۹۴۵ به همین رتبه باقی ماند؛ اما درسال ۱۹۵۷ به حیث پروفیسور رسمی زبان وادبیات دری پوهنتون شرقی ناپل شناخته شد. درسالهای اخیر کرسی اسلامیات وکرسی زبان وادبیات اندونیزیایی بصورت مجانی نیز به وی تعلق گرفت.

پروفیسور بوسانی ،برای نخستین باردرسال ۱۹۵۰ به ایران سفر کردواز طریق عراق ولبنان به ایتالیا بر گشت. در ۱۹۵۵ ازپاکستان شرقی و غربی دیدن نمود وکنفرانسهائی هم درآن مملکت ایراد کرد. درسال ۱۹۵۷ باز به پاکستان وایران مسافرت نمود. درسال ۱۹۶۰ برای سومین بار ازپاکستان دیدن کرد و در این سفر ازطریق اتحادشوروی به زادگاهش برگشت. در سال ۱۹۶۳ درکانگرس مستشرقین شرقی منعقدهٔ دهلی شرکت ورزید وبعدازاختتام آن به اندونیزیارفت ودرآنجا کنفرانسهائی ایراد نمود ودرضمن دیدن ایران به ایتالیا عودت کرد. درسال ۱۹۶۵ یعنی روز یکشنبه ٤ میزان ۱۳٤٤ بنابردعوت پوهنتون کابل، به افغانستان واردشد ودرطی چهارده‌روز اقامت خویش راجع به بیدل ودانته چندین کنفرانس ایراد کرد که متن این کنفرانسها درصفحات آیندهٔ همین شماره ازنظر خوانندگان خواهد گذشت.

آثار وتألیفات:

همانطوریکه پروفیسور بوسانی در آموختن برخی از زبانهای معتبر

پروفیسور بوستانی کیست؟

پروفیسور الکز ندر بوسانی درماه می ۱۹۲۱ میلادی در شهر تار یخی روم واقع درکشور ایتالیا چشم بجهان گشود. اودوران کودکی را در آغوش یك خانوادهٔ متوسط سپری کرد وتحصیلات ابتدایی رادرشهر روم به پایان رسانید و سپس جهة ازدیاد معلومات درهمین شهر شامل لیسه شد. پروفیسور بوسانی ضمناً لیسهٔ شبانه راکه جهته اشاعهٔ فرهنگ وثقافت شرقی در آنوقت درشهرروم وجود داشت، تعقیب کرد ودر ۱۷ سالگی زبان عربی ودری را فرا گرفت. هنگامیکه در پوهنتون شامل شد، به این دوزبان تسلط کامل داشت.

هنوز درداماں پوهنتون بیش ازدوسال راسپری نکرده بود که آتش خانمانسوز جنگ دوم جهانی در گرفت. صدای انفجار بمب، شلیك پیگیرمرمی های توپ وتفنگ، عالمی رابه دهشت افگند. ممالك دست بکار حمله ویامدافعه زدند. کشور ایتالیا نیز داخل صحنهٔ پیکار شد. پروفیسوربوسانی که تاآنوقت جز طریق برادری ودوستی نمی سپرد وبغیر از آرامش وامنیت آرزویی نداشت، مجبور شد به دستور دولت ایتالیادرردیف جنگ آوران برای دفاع ازخاك آمادهٔ نبرد شود. اما خوشبختانه اورا به اردوگاه نفرستادند بلکه به کار ترجمهٔ موضوعات وپروپاگند های مربوط به جنگ تعیینش کردند. وی مدت دوسال موضوعاتی راکه ازطرف «وزارت ثقافت خلقی» برایش سپرده میشد، ترجمه می کردواینکار را نسبت مشاهدهٔ جویهای خون وپشته های کشتهٔ میدان جنگ که حوادث رقتبار ی می نمود، خوش آیند می پنداشت. پروفیسور بوسانی دراین مدت، ازراه ممارست

۱۱ ــ کتابی تحت عنوان « نظراجمالی در بارهٔ ایران » به زبان ایتالوی در سال ۱۹۶۲ .

۱۲ ــ ترجمهٔ ایتالوی ریشنامهٔ ابو عبید زاکانی منطبعهٔ سال ۱۹۶۳ .

۱۳ ــ ترجمهٔ ایتالوی هفت پیکر نظامی که فعلاً تحت چاپ است .

۱٤ ــ مقالات متعدد بزبانهای مختلف که تعداد آنها به صد بالغ می گردد .

علت علاقمندی وی با اشعار و افکار بیدل:

آنسانکه پروفیسور بوسانی در بارهٔ علامه اقبال لاهوری مطالعات و آگاهی دقیق ووسیع دارد ، در خصوص بیدل نیز اطلاعات خوبی را دار است . یگانه گواه ما در این مورد همانا یک سلسله کنفرانسهائی بود که وی در تالار کنفرانسهای پوهنځی ادبیات ایراد کرد و مدیریت پوهنځی ادبیات . همهٔ آن کنفرانسهارا بصورت مرتب در این شماره به استفادهٔ خوانندگان گرامی گذاشته است پیش از آنکه بمطالعهٔ متن گفتار پروفیسور بوسانی اقدامی بعمل آید لازم است روشن گردد که وی چسان باافکار و اشعار حضرت بیدل علاقمندی پیدا کرده است .

درست در هنگام جنگ دوم جهانی ، این بیدل شناس معروف ، با عبدالعزیز خان افغانی که شاعر متوسط و مردی ادب دوست بود ، آشنایی بهم رسانید . طوریکه پروفیسور بوسانی زبان دری را برای نخستین بار از زبان دری گویان افغانی مقیم ایتالیا ، فراگرفته بود ؛ بیدل را نیز ضمن مصاحبه ومجالست آن مرد افغانی شناخت بدین معنی که عبدالعزیز خان گاه گاهی اشعار بیدل را برای پروفیسور بوسانی میخواند وحتی بعضاً در بارهٔ اشعار بیدل بحث مختصری می نمود و مرتبت شاعری او را نسبت به حافظ برتر می شمرد . این آگاهی اندك برای پروفیسور بوسانی بسنده نبود بلکه لازم داشت جهة آگاهی مزید ، توسن رهوار اندیشه را بیشتر بتازاند تا باشد

جهان‌چون پهلوی،دری،عربی،اردو، ترکی ، اندونیزیایی ،فرانسوی، جرمنی،روسی وبسیاری‌اززبانهای‌دیگراروپایی‌مهارت ولیاقت داشته ودرموردزبان وادبیات پښتو اطلاعات‌وسیعی‌راحاصل‌نموده‌است،درنوشتن کتب‌ومقالات‌متعددنیزتوانایی وقدرت کم‌نظیر نشان‌داده‌است.مابرای‌اثبات‌این‌مطلب آثاری راکه‌تاکنون‌نشر کرده‌است، به ترتیب کرونولوژی درذیل تقدیم میداریم :

۱ــترجمه‌وحواشی جاویدنامهٔ‌علامه‌اقبال لاهوری‌به‌ایتالیایی‌درسال۱۹۵۲ .

۲ ــ ترجمه‌وحواشی‌قرآن‌مجیدبه‌ایتالیایی درسال۱۹۵۵ .

۳ ــ ترجمهٔ ایتالیایی رباعیات عمرخیام‌باحواشی‌ومقدمه‌درسال۱۹۵٦ .

٤ ــ ترجمهٔ ایتالیایی رباعیات فارسی وعربی‌وشرح‌حال ابن‌سینای بلخی تحت عنوان«شاعر»،درسال ۱۹۵٦ .

۵ ــ ترجمهٔ ایتالوی منتخبات اشعاراقبال‌باحواشی ومقدمه‌وتوضحاتی دربارهٔ سبک شعری‌وی،درسال ۱۹۵٦ .

٦ ــترجمهٔ ایتالوی متون‌مذهبی زردشتی به‌انضمام‌مینوی‌خردزردشتی‌اززبان پهلوی ،درسال۱۹۵۷ .

۷ ــ تاریخ‌ادبیات‌پاکستان‌بزبان‌ایتالوی ، درسال۱۹۵۸ .دراین کتاب زبانهای فارسی ،اردو، پنجابی تشریح‌ولهجه های‌محلی پاکستان جمع آوری‌شده است . محتویات آن‌سه‌صدصفحه‌رادربردارد .

۸ــ«تاریخ ادیان‌ایران »باترجمهٔ برخی‌ازمتون‌مذهبی درپنجصد صفحه بزبان ایتالوی درسال ۱۹۵۹ .

۹ ــ تاریخ ادبیات دری بزبان ایتالوی درنه صد صفحه ، در سال ۱۹٦۰ . این کتاب‌دربعضی‌ازپوهنتونهای‌امریکایی بحیث کتاب‌درسی استعمال‌می‌شود.

۱۰ ــ منتخبات ادبیات مالیزی ، در سال ۱۹٦۳ .

بعد از وفات تربت ما برزمین مجوی
در سینه های مردم عارف مزار ماست

پروفیسور بوسانی از این سفر افغانستان خاطرهٔ خوشی داشته وامیدوار است اگر فرصت دست دهد باردیگر به کشور زیبای افغانستان یا «سرزمین اندیشهٔ بیدل» باز آید تا از فیض بیدل شناسان افغانی بینادل گردد .

ع، ق قویم

دستگاه شوخی دردند دلهای دونیم

بسکه شد حیرت پرست جلوه ات گلزارها
گل ز برگ خویش دارد پشت بر دیوارها

دل زدام حلقهٔ زلفت چسان آید برون
مهره را نتوان گرفتن از دهان مارها

از نوای حسرت دیدار ما غافل مباش
ناله دارد بیتو مژگانم چو موسیقارها

دستگاه شوخی دردند دلهای دونیم
نیست بال ناله جز واکردن منقارها

گوشه گیران غافل از نیرنگ امکان نیستند
میخورد بر گوش یکسر معنی اسرارها

باعث آه حزین ما همان از عشق پرس
درد میفهمد زبان نبض این بیمار ها

دربیابانی که ما فکر اقامت کرده ایم
میرود برباد مانند صدا کهسار ها

نسخهٔ نیرنگ هستی به که گرداند ورق
کهنه شد از آمدورفت نفس تکرارها

مرده ام امازآسایش همان بی بهره ام
با کف خاکم هنوز آن طفل دارد کارها

بسکه (بیدل) بانسیم کوی اوخو کرده ام
میکشد طبعم چو زخم از بوی گل آزارها

به‌دنیای بی‌پهنه افکار بیدل رسد. راستی بالاخره پروفیسور بوسانی دراثراین تفحص وتجسس به دنیای موردنظر ش رسید ودانست که در آن هرچیز آن ورنگ هستی را به‌صورت وضوح تجسم می دهد. اوهمچنان بدین رمز پی برد که آنجا هم جهان معنی است وهم جهان ماده، آنجاهم سرزمین واقع گرایی است وهم محیط تحلیل انگیزه‌ها وانطباعات اجتماعی. او آنجاشاهد مقصود راگاهی درلباس سخنان ساده یافت وزمانی آنرا درپرنیان تشبیهات، استعارات و کنایات، پوشیده دید.

تشخیص جمال این شاهد برای او نه بسیار آسان ونه بسیار مشکل وطاقت فرسا بود، بلکه درك آن به‌یك شعور خود آگاه وبیك اندیشهٔ وقادپیوستگی داشت. پروفیسور بوسانی این شاهد را بعد ازدقت ومطالعهٔ اشعار بیدل شناخت مطالعهٔ دقیق این اشعار بعدازچند سفر اوبه پاکستان وهند وحصول دیوان بیدل دراین ممالك صورت گرفت. اوهر چیزی راکه راجع به بیدل وافکار او درك میکرد به‌استفادهٔ علاقه‌مندان اروپایی میگذاشت.

بعداز آنکه پروفیسور بوسانی به افغانستان مسافرت نمود، قرار گفتهٔ خودش، چیزهایی بیشتر ازپیشتر فهمید، زیرا گذشته‌ازصحبت با بیدل‌شناسان افغانی که برخی ازرموزافکار واشعار بیدل رابرای او بازنمودند، کلیات بی‌نظیر بیدل را که در افغانستان بچاپ رسیده‌است بازیافت کرد. به‌عقیدهٔ وی اقدام افغانیان جهت‌چاپ کلیات بیدل وفراهم آوردن زمینهٔ آشنایی همگان ازافکار این‌شاعر گرانمایه، کارپرارج ومعقولی می باشد. به‌عقیدهٔ پروفیسور بوسانی مردم افغانستان نسبت به‌مردم ایران وتاجکستان به اشعار وافکار بیدل دلچسپی زیاد دارند همچنان به‌نظروی اگر جسد حضرت بیدل در کشور افغانستان وجودنداشته باشد هیچ کس ادعانخواهد کرد که‌افکاروی دراین سرزمین نیست. به‌عقیدهٔ وی اشخاصی مانند بیدل، تنها به کشوری واحد تعلق ندارند بلکه آنهاازآن همهٔ جهانیانند ومحبت آنان درکانون قلب تمام انسانها جا گزین است. طوریکه مولانا جلال‌الدین بلخی گوید :

شاعر شیرین و متفکر عمیق هیچ اهمیتی نداده اند. اینست که چون بنده شاید شخص اولی باشم که در اروپای غربی راجع به بیدل مقالهٔ نوشتم امیدوارم به نواقص و نارسایی های این سخنرانی مختصر با چشم معاف وعذر، نگاه خواهید نمود.

مقصود من این دفعه تحقیقی نیست بلکه بیشتر شرحی است یعنی میخواهم نشان بدهم که فلسفهٔ بیدل دارای عناصر تازه ای است که ایشان را از سایر متصوفین اسلامی تشخیص و تخصیص می نماید.

وقتی در چهار عنصر، بیدل از تجربه های صوفیانهٔ خود در طفولیت وجوانی حرف میزند میگوید که تمام دنیای ظاهری را میتوان کلامی یا سخنی از گوینده ای دانست برای بیدل سخن قدرت تخلیقی دارد: هر نقشی که میبینی حرفی است که میشنوی حقیقت مطلق کلمهٔ مجرده ایست که چون ما ورای اصوات طبیعی است ما آنرا نمیتوانیم بگوش مادی خود بشنویم ولی:

خاموش شو و ببین که بی گفت وشنود
چیزی میگویی و همان میشنوی

«سخن» روح کاینات است «معنی» سخنها، دنیای غیب است و «لفظ» یعنی شکل ظاهری سخنها دنیای ظاهری است که این دودنیا بایکدیگر مطابقت مینماید. چرا در حال خواب دیدن، ارواح میتوانند بین خود حرف زنند واولیاءالله قادرند از اشیاء و اتفاقات دور و نادیدنی خبری پیدا کنند؟ زیرا که این جواب بیدل است: اجزای آب بی غبار موانع پیوسته دریکدیگر میجوشند درصورتیکه عوام قادر به آن نیستند برای اینکه «عنصر سنگ جز به حجاب وافسردگی نمیکوشد» به قول بیدل:

اسماءظهور بانگ ناقوس دل است
اشیاء همه اعتبار محسوس دل است
هر ذره درین دشت چراغی دارد
یعنی این جمله چشم جاسوس دل است

نظریات یك اروپایی دربارهٔ

میرزاعبدالقادربیدل

اینک متن اولین کنفرانس پروفیسور بوسانی رادربارهٔ بیدل که‌ساعت‌دونیم بعدازظهرروزششم میزان ٤٤ درتالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردیده‌است ازنظرخوانندگان محترم مجلهٔادب گزارش میدهیم .

عالمی محمل بدوش وهم جولان میکند　　　کیست تافهمد که‌منزل هم براه افتاده است

....

بیاتادی کنیم امروزفردای قیامت‌را　　　که‌چشم خیره بینان تنگ‌دید آغوش رحمت‌را

....

من آن‌شوقم که خودراد رغبار خویش میجویم

رهی‌درجیب منزل کرده‌ام ایجادومیپویم

این سه بیت بیدل شاید عمیقترین نقاط فلسفهٔ‌شاعر بزرگ هندوستان اسلامی وآسیای میانه را مجسم نماید گویا در بیت اول فلسفهٔ مکان، دربیت دوم فلسفهٔ زمان‌ودربیت سوم فلسفهٔ جستجوی بی پایان متمرکز گردیده است .

البته حضرات میدانند که دراروپاعدهٔ بسیار کمی ازمطالعات علمی‌وتحقیقی دربارهٔ بیدل تألیف شده ومتأسفانه مستشرقین اروپایی ، باستثنای خاورشناسان شوروی‌که اخیراًدربارهٔ بیدل مقالات وکتابهای مهمی منتشر کرده‌اند ، به این



درین عکس بعضی از بیدل شناسان معروف افغانی مانند شاغلو علی محمد وزیر دربار سلطنتی، حافظ نورمحمد کهگدای سرمنشی حضور ملوکانه، دکتور محمد انس سابق وزیر معارف، پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات سناتور ملک الشعرا استاد بیتاب، گویا اعتمادی مشاور وزارت معارف وسید داود الحسینی با پروفیسور بوسانی بیدل شناس معروف ایتالوی دیده میشوند.

بعقیدهٔ من یك نطقهٔ بسیار مهم د ر آیـد آلیزم بیدل اینست کـه ایشان مانند بعضی از آید آلست های جد ید اروپـایی باافکار افلاطو نی جدیدیا «نیو پلا تو نیك» فـر ق دادوبه «جسم» نیز اهمیت در جه‌اول میدهد همه‌میدانند که قریب‌همه متفکرین صوفی اسلام و «میستیک‌های» سایر ادیان نیز جسم را نقاب وپردهٔ معنوی شنا خته که‌ما را ازدیدن حقایق دنیای دیگر محجوب ومحـروم میسازدامـا بیدل میفرمایدکه :

بردامن جسم پا ك تحقیرمدوز حق را بهمین لباس دریا فته ای

دنیابرای بیدل وهم وخیال بی معنی‌نیست،خدای متعال این عالم را آفریـده وبنابرین این عالم نمیتواند چیزی باطل باشد «ربناماخلقت‌هذاباطلا» وبقول بیدل : «باطل‌ازباطل برویدحق زحق» پس این دنیـانیزحـق است نه به معنی اینکـه دنیا خداست بلکه به این معنی که دنیاحقیقتی‌داردوباطل نیست. امامیتوا ن گفت که‌بیدل در بارهٔ حقیقت اشیاء ظاهری افکاری خیلی شبیه آن فیلسوف مشهورجرمنی کانت دارد بدون «علم» یعنی بدون فعالیت دریابنده یك شخصیت اشیاء ظا هـری‌هیچ ترتیبی ندارد.

نزد اهل‌حقیقت وا یجاد هیـچ چیـزی بغیرعلم نـزاد
هرچه بینی‌ز مفردوتر کیب دارد ا زعلـم‌گـو هـر تـر تیب

بدن‌ـ مثال ـ روح سه طبقه است ازحقیقت واحده‌که در اصل «غیب» است غیب‌مطلق بقول‌بیدل حقیقت‌الحقایق است بعد ازان یك‌غیب اضافی‌دارای نظافت عجیبی‌می آید که اصل‌عالم ارواح است وبعد از آن‌غیب‌متمثل‌است که عالم‌مثال سببی برآنست وبعد هم غیب مصور می‌آید که‌حقیقت عالم اجسام وابـدان‌است. پس مامیتوانیم «غیب» بیدل رابا Noumenon کانت ترجمه‌کنیم‌حقیقت همه‌چیز هاغیب است یعنی Noumenon

همه غیب است شهود اینجـا نیست
جمله اخفـا است نمود اینجـا نیست

افکاری که تا حالا شرح آنرا داده ایم اغلب از اثر بیدل موسوم به نکات اقتباس شده است . اثر بسیار مهم دیگر بیدل یعنی محیط اعظم مشتمل بر تاریخ روحانی دنیاست البته ما اینجا وقت نداریم تمام آثار بیدل را شرح دهیم در بارهٔ محیط اعظم بنده فقط اشاره ای مینمایم به یك حکایت پر معنی که در آن مثنوی موجود است و برای فهمیدن فلسفهٔ زمان بیدل خیلی مفید است یعنی حکایت مهاراج که سوار اسپ چوبی شده از چشم همه در باریان ناپدید میگردد. مهاراج بیك مملکت دور میرسد و آنجا با یك دختر سندی ازدواج مینماید و در ده سال ده نفر فرزند نصیب وی میشود بعد از ده سال در نتیجهٔ قحطی سختی در شرف مردن از گرسنگی ، مهاراج تصمیم میگیرد خود را به آتش انداخته خودکشی کند ولی به محض اینکه وی داخل شعله های آتش میگردد خود را در دربار خود می بیند و متوجه میشود که ده سالی که گذشت بیش از یك ثانیه نبوده است. از قرار معلوم حکایت ها یی ازین قبیل در عده‌ای از ادبیات دنیا موجود است ولی چیزی که بسیار جالب است اینست که این قصهٔ بیدل که البته رمز و سمبول نسبی بودن زمان است آخرش با قصه های سایر ادبیات آسیایی و اروپایی خیلی فرق دارد یعنی مهاراج از تجربهٔ عجیب خودش با هیچکسی حرف نمیزند ولی خیلی دلش میخواهد که مملکتی را که در آن مدت ده سال زندگی کرده است دوباره زیارت کند، باز روانه میشود «ایندفعه بدون اسپ چوبی بلکه با وسایل عادی حمل ونقل» و آنجاها را «در حقیقت» نیز میبیند و یقین دارد که آن ده سال زندگی خودش نیز حقیقی بوده و نه خواب و خیال. این «آید آلیزم ریالستی» بیدل فوق العاده مهم است وشباهت عجیبی با فلسفهٔ آید آلست جدید اروپا دارد ایجادیات فکر (یا بعبارت بیدل «دل») نه فقط حقیقتی است بلکه آینست یگا نه حقیقتی که ما میتوانیم ادراك کنیم (کانت!!)

یکی از مهمترین مثنویهای فلسفی بیدل «عرفان» است درعرفان بیدل بطور خیلی واضح از Evolution حرف میزند البته Evolution بیدل عین Evolution داروین

منبع، مرجع خلق، منبع اشکال، مرکز علم و مصدر اعمال میباشد انسان مشتمل است بر «جسم» و «علم» قبلاً هم دیدیم که «علم» در فلسفهٔ بیدل اصطلاح مخصوصی است که نه با «علم» مذهبی عادي ونه با «علم» فنی مدرن شباهت دارد بلکه بیشتر اصطلاح فلسفی «Pensiero» در فلسفهٔ آیدآلست ایتالیایی Gentile یادآوری مینماید بمعنی «فکر خلاق» زیرا «علم» برای بیدل فقط شناسنده نیست، خلاق هم است و «ترتیب دهندهٔ» اشیاء ظاهری.

البته دیوان بزرگ بیدل نیز پر از غزلیات ونظم های فلسفی عمیقی است ولی چون استنباط یك فلسفهٔ مرتب از دیوان اشعار کار آسانی نیست اجازه دهید که بنده حالا فقط چند بیت دیوان بیدل را ذکر نمایم که بعقیدهٔ من حاوی افکار بدیعی ویا اشارات مهم فلسفی میباشد.

اولاً باید در نظر داشت که برای ایدآلیزم بیدل «عالم» که بیرون از «علمی» که بوسیلهٔ آن شناخته میشود وجود مستقلی ندارد ـ عالمی ثابت واستاتیك نمیباشد بلکه مانند «فکر» و «علم» که اصل آنست هر دقیقه تجدید می یابد بقول وی:

نوی بیدل ازساز امکان نرفت نشد کهنه تجدید ایجاد ها

ونه فقط عالم بیدل ثابت وبی حرکت نیست بلکه انتهای مکانی وزمانی نیز ندارد

زکارگاه تجدد عیان نشد بیدل جز اینقدر که کس اینجا بانتها نرسید

ولی بااین تجدد لاینقطع عالم هیچ وقت شکلی که قبلا در آن بوده دوباره طوریکه قبلا بود تکرار نه میگردد. بیدل ترقی پرورتر از آنهایی است که قایل «رجعت» اوضاع قبل یا تناسخ ارواح استند برای وی هر حالی، هر وضعیتی، حال ووضعیت جدید و بدیع میباشد:

باز آمدن مسیح ومهدی اینجا از تجربهٔ مزاج اعیان دور است

این فکر بسیار جالبی است وتازه، زیرا که مطابق فلسفهٔ ایران باستانی که نفوذ عمیقی در تمام فلسفه های آسیای میانه ونزدیك پیدا نموده جریان زمان مانند دایره ایست که پایان آن با ابتدای آن یك است و بدین وسیله «نوی» از «ساز امکان» میرود برای بیدل گذشته وحال و مستقبل نسبی است بلکه بهتر گفته «زمان» بسته به «حال» انسان است.

نیست ولی عین تکامل ونشو ونماء تصوف قدیمی هم نیست وخیلی شایان توجه است. هرشکلی از هیولای قبل از آن آمده وسلسلهٔ عجیبی وجود دارد از ذره تا انسان ولی هرچیزیکه هست در هستی خود مکمل است. قبلاً نیز دیدیم که بیدل مخالف افکار بعضی از متصوفین است که ایشان دنیارا بی ارزش وبی اهمیت میدانند بقول بیدل :

هیچ موجودی بعرض شوق ناقص جلوه نیست
ذره هم در رقص موهومی که دارد کامل است

حتی اشیائی که بو حلهٔ اول هیچ اهمیتی ندارد برای بیدل (وبرای دانشمندان وطبیعیون اروپایی نیز) قابل توجه است . میفرمایند: «غافل ازعالم جماد مباش» آنهانیز باما گویامکالمه مینمایند ولی ما ـ ازغفلت ـ قادر نیستیم سخنان آنهارابشنویم مولیناجلال الدین بلخی نیز میفرمایند :

نطق آب ونطق باد ونطق گل　　هست محسوس حواس اهل دل

ولی نتیجه‌ای که بیدل ازین حقیقت میگیرد باافکارسایر متفکرین پارسی زبان فرق دارد چون ما نمیتوانیم که مستقیماً باحقیقت مجرده حرف بزنیم وحقیقت مجرده (خدا) بوسیلهٔ اشیاء دنیابا مادرسخن است ،دستگاهی که مابرای شنیدن این سخنان خداداریم (علم) است . یك خصوصیت بیدل این است که برای وی اصل ومبداء ترقی وتکامل اشیاء (هوا) است(مانند آنچه فیلسوف معروف یونانی Ane×ymenes میگفت) واین هو اگوهرلطیف است که مثل «نفس رحمانی» صوفیان به تمام موجودات ازسنگ گرفته تا انسان ،حیات میبخشند، کم کم درین سلسلهٔ عجیب Evolution مخلوقات به «انسان» میرسیم یابهتر گفته به «شخص» هرچیزیکه قبل انسان به وجود آمده مانندمشق تخلیقی بوده وفقطدرانسان «شخصیت» موجوداست که به آن «اعتدال حقیقی» میبخشد .

جسم اصلی همین کف خاك است　　که محیط رموز افلاك است

بعقیدهٔ بیدل درهرقطره ای درهرذره ای یك نفس حیات باهتز از آمده ولی فقطانسان

وصـف جنت شنیده ای عـــبرت گیر

هر جا زروگوهریست جـز دنـیا نیست

پس بهشت جایی مکانی نیست بلکه حالیست که درین دنیا نیزمیتوان به آن رسید البته بعضی ازمتصوفین افکاری مانند این راابراز نموده بودند ولی بعقیدهٔ من فرق بین ایشان وبیدل دراینست که بیدل باایدآلیزم «فعال» یا ACTIVISTE غرب شباهت بیشتری نشان میدهد.

بیا یادی کنیم امروز فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید آغوش رحمت را

و آن «راحت جاوید» که ایدآل بعضی ازمتفکرین شرق بوده برای بیدل ارزش روحانی هیچ ندارد.

گویند بهشت است همان راحت جاوید جایی که بداغی نطپد دل چه مقام است

روایات وخرافاتی که بعد ازدورهٔ اول تاریخ، آن هادرتمام دیانت ها رواج پیدا کردند جز افسانه نیست و:

«هرکجاافسانه باشد هیچ کس بیدارنیست» انسان افسانه های مذهبی راایجاد کرده واشتباهاً فکر میکند که همان افسانه هائی که درجاهای وهمی صورت میگیرد حقیقت است:

دلت بعشوهٔ عقبی خوش است ازین غافل که هرکجاتویی آنجا بغیردنیا نیست

بنابرین مردگان نیز بعد ازمرگ «بجای دیگر» یابدنیای دیگر نمیروند. دنیائی که ما آنرمیبینیم ومیشناسیم یگانه دنیای مکانی وزمانی است.

بیرون نتاخته است ازین عرصه هیچ کس وامانده نیست این که تو گویی فلان گذشت

ویا:

زین خاکدان که دامن دلها گرفته است خلقی زخویش رفت وبجای دگر نرفت

بعبارت دیگر «زخویش رفتن» معنی «بجـای دیگررفتن» نداردبلـکه معنی آن بسیار عمیقتر میباشد. معنـی آن غـرق شدن در «خودی» است یـا در «دل» کـه اصطلاحی است قریب به «انای مطلق فلسفهٔ ایدآلیست هیگل»- بیدل مانندفیلسوفهای

نه‌دی گذشت نه‌فردا به‌پیش می‌آید تجدد من وما تاقیامت آغازیست

یا:

غبار ماضی ومستقبل از حال تو میخیزد
درامروزاست گم، گرواشگافی دی‌وفردارا

بنابرین کسانیکه «بهشت» و «دوزخ» در زمان مستقبل می بینند غلط میکنند.

درهـای فـردوس وابـود امـروز
از بـی دمـاغـی گـفـتـیم فـردا

حتی روز قیامت یك اتفاق تاریخی واقع درمستقبل نیست:

ای مـردهٔ انـتظـار مـحشربـردن
حیف است به هرفسانه ات خون خوردن
در صـورت آفـاق نـظرکن کاینجا
هـرروز قـیـامت است هـرشب مـردن

«درصورت آفاق نظرکن» حرف خیلی جالب است. بالآخره بعدازقرنها که متفکرین مترقی به «عالم انفس» جلب توجه نمودند شخصیتی می‌آید که مارا به «آفاق» و«مطالعهٔ آفاق» تشویق می‌نماید! . آفاق وعالم مادیِ وماباطل نیستیم.

گویند که‌اوحق است ومـا بـاطـل محض
از باطل حـرف حـق کـه بـاوردارد؟

ازطرف دیگرما هیچ وقت نمیتوانیم بیرون ازفکر خودمان بجهیم تابه ماورای این دنیا برسیم.

بهشت و کوثر ازحرص وهوس لبریزمیباشد
بعقبی هم رسیدیم جز همین دنیا نشد پیدا

«عقبی» که‌ما زمانی ومکانی میدانیم «عقبی» حقیقی نیست.

آنرا که تو عقبـی شمـری‌عقبـی نیست
یـعـنی جـای تـقـرب مـولا نـیـست

فوق العاده شیرین ومؤثر شاعر ختم کنم . درین قطعه نیز بوسیلهٔ طرز مخصوص وبدیع بیدل، افکاری را اظهار مینماید که فعلاً در اروپا نیز در بعض محیطها رواج دارد یعنی باقی ماندن «رفتگان»، «مردگان» دراجتماع در قلب رفیقان زنده .

مگو گذشته رفیقان ز دل فرامو شند		کدام ناله که درپرده‌اش نمیجوشند ؟
توسخت بیخبری ورنه رفتگان یکسر		زخجلت مژه وا کردن‌تو روپوشند
چراغ انجمن حیرت نظر بودند		کنون به‌پردهٔ دل داغهای خاموشند
هنوز زحمت سعی تو میکشند بخاك		تو تا زبار تعلق نرسته ای دوشند
بچشم بسته نگاهی که این پری صفتان		نزاهت انجمن شیشه‌خانهٔ هوشند
نرفته‌اند ازاین بزم تاسخن باقی‌است		زدیده رفته حریفان هنوز درگوشند

هیگلی میگو ید که من نمیتوانم خو د مرا درمقابل خود مشاهده و مطالعه کنم آن «منی» که من آنرا مطالعه میکنیم «من» حقیقی نیست بلکه یک «او» است یك چیزی بیرون از من

بزم تجدیداست اینجافرصت تحقیق کو من منی دار م که تاو امیر سم او میشود

این غرق شدن در «منی» عمیق یعنی «دل» مقصود حقیقی تمام ادیان است واگر مذهبی همین منظور نداشته باشد «وهم» مطلق است .

میکشی کردیم وآسوديم از تشویش و هم
گردچندین مذهب ازيك جرعهٔ مشرب نشست

ویا:

موج این دریا تکلف پرور گرداب نیست
طینت آزاد بیرون تاز و هم مذهب است

علت دشمنی بین ادیان مختلف دنیا اینست که تمام آنها ازاصل خوددور شده‌اند

شیشه وسنگ آتش وآب اند دور از کوهسار
عالمی باهم جداازاصل دشمن میشود

درضمن دوسخنرانی دیگربنده کوشش خواهم کردبعضی ازجنبه های مودرن بیدل را تحت نظر قراردهم. اینجا فقط میخواهم خاطر نشان کنم که بعقیدهٔ من بیدل مابین تمام نوابغ عالم کلاسیك فارسی زبان شخصی است که شاید بیشتر ازهمه به فکر وفن اروپایی مدرن نزدیك گردیده است و مطالعهٔ عمیقتر بیدل هم ازطرف اروپایی‌ها وهم از طرف شرقیها میتواند کمك مهمی بدهدبه آن تفاهم که روزبروز ماآنرا لازمتر حس میکنیم .

آیا بیدل نیزمانند بعضی فیلسوفهاي ماجهدرا (وحتی «جهدناتوانی» را) ستایش نکرده؟ میفرمایند :

جهد هرگز نمیشود پامال ریشه ها ازدویدن است نهال
درتلاش آینه بسنگ خورد به کز آسودگیش زنگ خورد

اجازه فرمایید که من این سخنرانی مقدماتی درباره بیدل رابا ذکر این قطعهٔ

درآخرهای جوانیش متصوف ودرآخر فیلسوف بزندگی نزدیك گردیده واین حالت آخری اوتا آخر عمرش دوام نمود»

اثر بیدل که برای فهمیدن سبك وی در وصف طبیعت خصوصاً مفید است «طور معرفت» میباشد که وی آنرا دردورهٔ بلوغ فکری کامل تالیف کرد یعنی وقتی که عمرش ۴۳ سال بوده است و لی قبل از شروع کردن بمطالعه لازم است دربارهٔفهم طبیعت دربیدل کلمه‌ای‌چندبگویم. درین خصوص باید به‌دونقطه جلب توجه نمود :

اول اینست که برای بیدل (که‌ازاین لحاظ به‌افکار تصوف کلاسیکی نزد یك است)طبیعت بیرون‌ازانسان که‌مرکزومرجع روحانی آن‌است اهمیت‌ومعنی‌ندارد. نقطهٔ دوم اینست که بیدل ـ واینجا افکاروی باافکار متصوفین خیلی فرق دارد ـ فقط قدرجنبهٔ باطنی طبیعت رانمیداندبلکه به‌جنبهٔ ظاهری ومادی آن نیز اهمیت میدهد.

نمونه ای ازنقطهٔ اول بدهیم یعنی اینکه‌انسان مرکز واقعی طبیعت وتمام دنیا میباشد درضمن یك مخمس زیبائی که‌دراثر بیدل موسوم به «نکات» درج شده شاعرمیفرماید :

گرصبح کشد بال زبادمژان تست		ورشام دمد موی‌ز باد مژان تست
هرسو فگنی چشم سواد مژان‌تست		رمز دوجهان بست‌وکشاد مژان تست
صحرا دمد ازخانه چودیوار نماند

تاچند کشی زحمت کرّو فردنیا		تاکی رویِ ازهوش بافسانهٔعقبی
ختم هوس پوچ کن ازخویش‌برون آ		فرصت شمر تست چه امروزوچه‌فردا
هرگه تو نماندی همه یکبار نماند

اینجا نیزدوباره‌میبینیم که‌چقدربیدل به‌انسان وبه‌فرصت انسانی اهمیت میدهد مانند هیگل‌وی نیز میگوید که‌اگرانسان‌نمیبودتمام‌این‌دنیای رنگارنگ‌وجود نمیداشت.

وصف طبیعت در اشعار بیدل

متن دومین کنفرانس پروفیسور بوسانی دربارهٔ بیدل
که ساعت دو نیم بعداز ظهر روز هفتم میزان ٤٤ در تالار
آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردیده است .

مسألهٔ وصف طبیعت دریك شاعر شرقی عموماً وفارسی زبان خصوصاً خیلی جالب توجه است ، زیرا رابطهٔ نزدیکی بامسئلهٔ ریالیزم دارد . درضمن سخنرانیهایِ قبل گفتیم که اصل وبنیاد عرفانی هنر روایتی ایران وادبیات فارسی فلسفه افلاطونی جدید بوده که بااینکه بعضی ازعالیترین شاهکارهایِ ادبی دنیارا بوجود آورده ولی درراه ایجاد ریالیزم بمعنی مدرن این کلمه مانعی بسیار بزرگی تشکیل میدهد .

امروز آنچه رادرسخنرانی قبل راجع به هنر قصه کردن بیدل گفتیم قدری شرح داده وخاطرنشان خواهیم کرد که دروصف طبیعت نیز بیدل جنبه هایِ «نیم ریالیستی» رادارد که مطالعهٔ آن نه فقط ازلحاظ علمی بلکه ازنقطهٔ نظر عملی برایِ ایجاد یك «ریالیزم شرقی خالی ازتقلید اروپا» درادبیات پارسی اهمیت درجه اول رادارامیبا شد.

وقتی که آثار بیدل را مطالعه میکنیم چیزی که بایستی بعنوان مقدمه گفته شود این است که اثری که داریم مطالعه میکنیم متعلق به چه دورهٔ زندگی و فعالیت تخلیقی موءلف میباشد . البته بیدل نیز مانند سایر نویسندگان شرق و غرب درزندگی هنریِ خود دوره های مختلف تکامل فکری وسبکشناسی رانشان میدهد که درطی آن افکار وسبک وی یکسان نمانده بلکه دچار تبدیل وترقی گردیده است نویسنده ونقاد شورویِ تاجیکی مشهور صدرالدین عینی درکتاب مهمی که دربارهٔ بیدل نوشته میگوید که «بیدل دربچگی دیندار ، درجوش جوانی مجذوب ودرویش

خود بیدل قایل به لزوم اعتدال بین لفظ ومعنی بوده وهیچ وقت پیچیدگی ودشواری فهمی راستایش ننموده وفقط گفته که دریافتن معانی وی فهم تند میخواهد (معنی بلند من فهم تند میخواهد سیرفکرم آسان نیست کوهم وکتل دارم)

درضمن یکی از «رقعات» وی بیدل نظریات سبکشناسی بسیار ساده وطبیعی را بروز میدهد میفرمایند :

« جمعی که از تراوت رنگ الفاظ نظری آب میدهند لوح تمیزیکقلم از درك معانی شسته اند (یعنی بعضی همعصران وی که سبك هندی رابدون دریافتن امکانات «مدرن» آن استعمال میکردند) وگروهی که ببوی معنی کوس تردماغی میزنند رنگینی نهال عبارت اصلا ازنظر انصاف شان نرسته (بعض نویسندگان غرب از این قرار است) براین تقدیر معنی ، زمزمه ایست محتجب سازموهوم وعبارت سازی مشتمل نغمات نامفهوم ... »

بنابراین بیدل نیز طرفدار اعتدال بین لفظ ومعنی ودشمن نغمات نامفهوم بعضی نویسندگان هندی ـ این بهترین دلیلست براینکه دشواری وتندی سبك وی منظوری دارد واین منظورچنانکه قبلا[۲] گفتیم ایجاد ریالیزم بدیعی در تاریخ ادبیات فارسی بوده است که میتوان آنرا ریالیزم سحرآمیز نامید ویا اگر بخواهیم کلمهٔ خود بیدل رابکار بریم «اعجاز آمیز»

مدعی درگذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد

اما حالا برگردیم براصل مطلب وچند ملاحظه کنیم درخصوص اینکه بیدل چطور همان طرز اعجاز آمیزخود را برای وصف طبیعت استعمال مینماید .

قبلا گفتیم که یکی ازمفیدترین آثار بیدل برای مطالعهٔ این جنبهٔ هنروی مثنوی «طور معرفت» میباشد که دارای قریب ۱۵۰۰ بیت دربحر هزج بوده وازمقدمه وخاتمهٔ این اثر معلوم میشود که شاعر این منظومه رابنام شکرالله خان بخشیده است ازقرار معلوم شکرالله ازحاکمان بزرگ هندوستان بوده ودرعین زمان شاگرد بیدل درهنرشاعری .

ولی بیدل بـاین فـکر قـانـع نشده ودراین راه پیشترهم میرود وتـاکید واصرار مینماید که یك دنیای بیرون ازاین دنیا ی «فرصتی» هم هیچ وجودحقیقی ندا ر د بلکه حقیقت هرذره درخود ذره بودنآن ذره است و حقیقت هرآ ن وهر موقعی درخود همان ذره‌زمانی میباشد در« رقعات» یعنی مجموعهٔ مکتوب‌های‌وی‌بیدل این نکتهٔ دقیق را بروز میدهدکـه:

« ... درتعیین‌آباد ظهور هرشکل معین‌عین حقیقت‌اوست باستعارات‌غیر،شبهه متراش. قطره را دریا میندیش وبردریا گرد قطره‌مپاش ... »

بعبارت دیگر ما استعارات صوفیانه ونیو پلا تو نیك که اصل‌واساس آن فرض وجود یك دنیـا یِ خیالی بیرون ازدنیای حقیقی است بیزاریم . بایدحقیقت‌اشیای مادي را نیزدوست داشته باشیم ومهم بشماریم ومطالعه نماییم درآخرهما ن نـامهٔ بیدل آنچه قبلا به‌نثر گـفته بود بوسیلهٔ این ر باعی عمیق وزیبائی تصدیق مینما ید

ای آئینه‌معنیت صورت نـگـار　　تاویل‌و تصـرف ازطبیعت بردار

تحقیق اینست مابقی لعب وهو س　　یك‌رادونشان مده‌دورایك مشمار

اینجا بیدل یک برنامهٔ‌هنری وفلسفی راپیشنهاد مینماید که بکلی ضد سمبو لیست‌بوده واگرباپشت کارتمام عملی‌میگردید منجربه‌ریالیزم مدرن‌میشد. شایداین‌اولین‌دفعه باشددرتاریخ تصوف که شخصی که‌اغلب‌متصوف دانسته میشودبطوراینقدرواضح برضدتأویل وشرح‌رمزی طبیعت حرف میزند . حقیقت اینست که‌بیدل اقلاً دراین دورهٔ تکامل زندگی وهنرخودنه‌صوفی‌روایتی بودونه ماتریالیست بلکه قایل تقدس فرصت‌وحقیقت‌اشیاءظاهری‌طبیعت‌بوده‌است. شکل‌مخصوص‌سبك بیدل نیزمربوط به‌این‌نقطه است .

همه‌میدانند که‌بیدل راهمیشه به‌دشوارفهمی‌متهم‌ساختند، ولی‌سبك‌بیدل‌دشوار فهم وپیچیده است ازنقطهٔ نظرسبک عادی نیوپلا تونیک وتاویلی ورمزی ادبیات کلاسیک فارسی وفقط وسیله‌اِی بوده‌برای‌درهم‌شکستن‌تسلط روحانی همان سبک .

گذشت آن برق ای غافل زتجدید چرا غان دیگر هم میتوان دید
سبقهای خیال خام تا چند ورق گردا نی او هام تا چند ؟
بدل تا کی توان زنگ هوس کاشت که اسکندر عجب آئینه ای داشت
اگر تخت سلیمان باد میبرد ترا بهر چه باید خاک و خون خورد
همه از عالم بنگت خیالند هجوم نقش تصویر محالند
بجرم دور گردیهای فهم است که هوش ازمعرفت قانع به وهم است
باوج چرخ اگر نتوان رسیدن که شد مانع ز پیش پای دیدن
زجنت تا سوی افسانه پرداز درخاکی بروی سینه کن باز
بدوران گررسید نهاست مشکل ز نزدیکان نبا ید بود غافل
اگر تحقیق معنی نسخه آراست بهر جا چشم وا کردی تماشا ست
کنون در کوه بیرات آب ورنگی است که هر سنگش بدل بردن فرنگی است

طرز بدیع بیدل در تنقید کردن دنیای «افسانه» سمبول (آئینهٔ اسکندر و تخت سلیمان وغیره) فکر اینکه چون حالا این اتفاقات «قدیم» تجدید نمیگردد باید به اشیاء فعلی «فرصتی» نگاه کرد.

معنی مخصوص که برای بیدل اصطلاحاتی ازقبیل «تحقیق» «دیدن وشنیدن» (نظروخبر)- عالم بنگ «معرفت» «خودوخویش» هریکی از آنها شایستهٔ یک سخنرانی علیحده میبود وما اینجا فرصت آنرا نداریم که ازاین موضوع ها خیلی بحث کنیم اما چیزی که حالا میخواهم به شنوندگان گرامی نشان بدهم اینست که بیدل چطور طبیعت را بدون «تاویل وتصرف» تصویر میکند- یعنی طوری طبیعت را تصویر میکند که در عین وقت مادی ومعنوی است وهر تفصیلی از تفصیلات آن در خودی خود ونه بطریق رمزوسمبول نوعی از تقدس ومنزه دارد .

بعبارت دیگر سنگها، حبابها و ابرها غیره درعین وقت فقط سنگ وحباب وابر باقی میماند وحباب معنی حیات فانی این دنیارا ندارد- حبابست وبس، ولی با این همه حباب

مناسبت بیدل بااوهرچند بصفت مناسبت استادی وشاگردی هم باشد بیدل اورامثل یک دانشمند بزرگ بسیاراحترام میکرد ومعلوم میشود که او همفکرودوست صمیمی شاعربوده است. ازمقدمهٔ «طور معرفت» معلوم میشود که شکرالله خان یک وقت درطرفهای کوهستان «بیرات» حاکم یاسرعسکرشده رفته بود. درآنوقت ها بیدل هم درآنجاها سیاحت کرده. شکرالله خان دربارهٔ منظره های دلربای آن کوهستان همانوقت چندبیت گفته بود وبیدل بعد ازچند سال بطرز یاد داشت همان سیاحت دروزن همان بیت های شکرالله خان این اثررانوشته باوبخشیده است ازمکتوبی که شاعراین اثررا با آن به شکرالله خان فرستاده است معلوم میشود که این منظومه درسال ۱۰۹۸ ه در٤۳ سالگی شاعرنوشته شده است. میتوان گفت که موضوع عمدهٔ تمام این منظومه وصف طبیعت است ولی وصفی که نه باسبک ریالیست مدرن ونه بطرز سمبولیک قدیمی شباهت دارد.

شاعر در این منظومه کوهستان «بیرات» را به کوه طور موسی مقابل میگذارد ومیگوید که اگرطورموسی طورتجلی نورالهی باشد هم این کوه مادی «طورتجلی نورمعرفت» است ولی اینجا معرفت معنی کلاسیکی عرفان ندارد ویا بهتر گفته فقط تااندازه ای این معنی رادارد وفی الواقع معنی آن به آن علم مدرن بیشترنزدیک است نظربه تصویرموءلف «قانون یقین» (که اینجا همان سهم «ساقی» درساقی نامه ها ودر منظومه های نظامی وغیره دارد) ویراسیاحت کوهستان تشویق میکند ومیگوید «تودنیا رابین، طبیعت رابشناس» ومسافرراتوصیه می نماید که به شنیدن قناعت نکرده وبیشتر به تجربه شخصی به «دیدن» تکیه کند. ابیات ذیل درتاریخ عرفان فارسی زبان نظیری ندارد زیراایجاد «دیدن» بمعنیی استعمال میشود که بان علم تحقیقی فزیک شباهت دارد نه به «تحقیق» بمعنی عرفانی روایتی (افلاطونی) بیدل میفرماید:

... همانا کوریست ای هوش دشمن — که دید نهات گم شد از شنیدن
به برق گفتگوی آتش طور — دماغ حسرتی میسوزی از دور

که نقش سنگ ناپیداست اینجا　　درشتی پنبهٔ میناست اینجا

اینجاسنگها هیچ شمه ای ازسمبولیزم نداشته سنگهای حقیقی است که درجنبه‌های مختلف ،آنها تماشاومطالعه میگردد .

بیدل درین تجزیه‌وتحلیل حقیقت خیلی دورمیرود مثلا قوس قزح را ببینید چطور تجزیه ومطالعه مینماید :

ز موج سبزه و گل رنگها جست　　شفق تابی زدوقوس قزح بست
گرازوصف قزح گیرد بیان رنگ　　ببالد اززمین تاآسمان رنگ
رگ ابربهارستان نیرنگ　　طلسم ریشهٔ فردوس درچنگ
پرطاوس صرف رشتهٔ دام　　خیال لعل نوخط برلب جام
نزول قطره هااز اوج افلاك　　اگر بینی بسوی مرکز خاك
خدنگ بیخطایی این کمان‌است　　که‌تاآماجگاه دل روان است

ویاچطورروی ابرها را وصف مینماید .

چوابر آئینهٔ نازگل ومل　　بهار صد شبستان زلف وکاکل
ولی زلفی که دریك جنبش باد　　هزاران دل تواند کرد ایجاد
جنون‌پیمانه چشمی گریه آهنگ　　سیاه‌مستی شکست‌شیشه درچنگ
سپهری زیرش از سیاره خرمن　　شبستان چراغان زیردامن
چو مژگان هجوم اشك بسته　　قدح دردست‌ومینای شکسته
همان دیو انژولیده موئیست　　که‌باسودای‌خویشش های‌وهوئیست
گهی ازبرق بر آفاق خندد　　گهی برخاك سیل گریه بندد
به‌تیغ کوه گاهی سینه مالد　　گهی گیرد رهٔدشت وبنالد

حباب موضوعی است که بیدل مخصوصا آنرا دوست دارد وابیات زیادی بآن اختصاص داده اینجا نیزمیتوان دیدکه شاعرچطوراشیأرا بادقتی که میتوان آنرا عملی نامید تجزیه‌کرده چیزی مانند حباب که به آسانی میتوان ازان بطور

ابروسنگ وغیره‌هریکی «دررقص موهومی که‌دارد آفتاب‌است‌وهریکی درلحظه‌ایکه شاعر نظرسحر آمیزخودرابه آن متوجه میسازدپرمعنی‌تراز «طورسیناویااز آئینهٔ‌سکندر» میگردد ــ منظوربیدل همین است ــ تخلیق یك دنیای حقایق‌جدید تر، عمیقتر ومفیدترازدنیای قدیمی افسانه هاکه بتواندجانشین آئینهٔ‌سکندروجام جمشیدوتخت سلیمان وطورموسی گردد . بنابراین بعقیدهٔ‌من نویسندهٔ بیدلیست‌شوروی‌صدرالدین عینی ازحقیقت خیلی دورنیست‌وقتی‌مینویسد(ص۷۵)اگر «موءلف‌درطلسم‌حیرت» روح را بصفت یك پادشاه ازعالم تقدس فرود آمده تصویر کرده باشد دراینجا (یعنی درطورمعرفت)ویرا ازاجزاءزمین میشمارد فقط درافاده های‌خود دراینجا یك آهنگی کارمیفرماید که گویا اوطبیعت‌را باالهیات موافق کنانده ایستاده است دراین اثرماروشن میبینیم که شاعرازفلسفه صوفیزم اسلامی یك درجه دورشده به فلسفهٔ دنیای زنده نزد یك رفته ایستاده است »فقط باید اضافه‌کردکه این موافقت بین طبیعت والهیات طوری بعمل‌می آید که‌مطابق طرزسمبولیست قدیمی نمیباشد.

مثلا ببینید چطوربیدل سنگهای رنگارنگ ودرعین وقت آوازعجیب واسرار آمیزکوهستان را توصیف می نماید :

بکوهستان خمستانی جنون خیز　　　خروش آباد شوق‌مستی انگیز
هجوم قلقل مینا صدایش　　　سبوبردوش تمکین سنگهایش
بدامن سنگهای سجده آغوش　　　چومستان‌رفته‌درپای خم‌ازهوش
توپنداری که اجزای زمین اند　　　سراپا شعلهٔ آتش کمین اند
همین کوهی که درچشم توپیداست　　　هیولای دوعالم جام ومیناست

* * *

مگو ای بیخبرسنگ است اینجا　　　هزارآئینه‌درزنگ است اینجا
بهررنگی که‌چشم شوق بازاست　　　نزاکت خانهٔ مینای نازاست
اگریك پرده برداری‌ازین سنگ　　　شود آئینه پاك ازتهمت زنگ

متوجه است وزمین رابکلی فراموش مینماید برای بیدل زمین زمین است و بس نه رمزوسمبول غیر ـ ولی همین زمین خوابهای آسمانی می بینند .

این فکرخوابهای زمین ازلحاظ هنرشاعری نیزخیلی بدیع ومدرن است و آنرا درمنظومهٔ بیدل موسوم به عرفان پیدامیکنیم یعنی دران منظومه ایکه چون دروقت ۶۸ سالگی موءلف نوشته‌شده اثررسیدگی‌فکری ایشان‌وازساده ترین ودرعین وقت عمیقترین آثاروی میباشداجازه میدهید که این سخنرانی مختصرخود را باذکر چند بیتی ازعرفان ختم کنم،ابیاتی است که درآن‌موءلف بزمین اهمیت‌شایانی میدهد ولی خوابهای آسمانی زمین را فراموش نمیکند .

جنبش بحرو گردش افلاك — نیست غیرازطپیدن دل خاك
اگراین‌عرصه‌شش‌جهت‌بازاست — دوداین خانه عرش پروازاست
خاك خوابیده است وشوخی آن — میزند بال آن سوی امکان
گرهو اوگرآب میبینند — خاك صد رنگ خواب میبیند
ریشه برده است تابه علیین — تخم تعبیر خوابهای زمین
معنی دوزخ وبهشت اینجاست — استعارات‌برق‌وکشت‌اینجاست.

ختم

سمبولیك استفاده کرد(رمزحیات فانی انسان وغیره)بطوریالیستی سحرآمیز مطالعه مینماید .

زهی وضع حباب بي سروپا | که حیرانی زنقش اوست پیدا
نفس دردامن دل پاشکسته | نگه باشرم عقد دیده بسته
اگرچشمت برغیرش نظر نیست | وگر پاازخودش بیرون‌سفرنیست
چوساغرپادشاه عالم آب | کلاه‌آرای نازازوضع آداب
حیا چون چشم حصن آهنینش | خموشی همچولب نقش نگینش
چواونتوان صفای سینه دادن | نفس را صیقل آیینه دادن
نهفته از نفس آن سر بسر چشم | پری درسینه چون نظاره‌درچشم
نفس در آینه دزدیده زان رنگ | که‌اشکش‌سوخت‌آتش‌دردل‌سنگ
چراغش در کمین پاس ناموس | نفس دزدیده ترازوضع فانوس
سبك روحی وقار امتیازش | تهی ازخودشدن‌سامان وسازش
چنان بر آب دارد سیر تمکین | که گویی بیضهٔ مرغابیست این
بهرآب ازسبکساری روان است | تهی چون‌گشت‌کشتی بادبانست
بآن‌رنگش‌نزاکت‌نقش‌بسته‌است | اگرچشمی بهم مالد شکسته‌است
نگاه از نازکی نکشوده مژگان | قدم ازعاجزی بشکسته‌دامان
هوا صهبا ایاغی دل شکسته | نفس روغن چراغی شعله جسته
بفانوس نفیس میسوزد وبس | خیالی محض می افزود وبس
چوصبحش درقفس غیراز نفس نیست | ولی تاپرزند سازقفس نیست
معمای چنین عالم ندارد | که تا بشکافت نامی هم ندارد

رویهمرفته میتوان گفت که بیدل وقتی طبیعت را وصف مینماید باریالستهای‌مدرن شباهت ندارد که ایشان زمین رامانند معشوقی دوست دارند وآسمان رافراموش میکنند ولی‌شبیه‌عرفای قدیمی‌هم‌نیست که نگاه‌ایشان به عالم مثال وحقایق آسمانی

مجلس انس حریفان را چراغ روشنیم
بهر نفع دیگران آتش بخود درمیزنیم
بی تکلف همچو شمع بزم پر تو افگنیم
ما در ین محفل عبث جانی بغفلت میکنیم
یکدل اینجا قابل تسخیر نتوان یافتن

پیش چشم ماخیالی دوست دلخواه است وبس
هردوعالم درنگاه ماپرکاه است وبس
از ازل در قسمت ماطبع آگاه است وبس
فقر ما آئینهٔ رمز هوالله است وبس
فیض این خاك ازهزار اکسیر نتوان یافتن

هیچکس یارب بحکم حرص سر گردان مباد
خرم آن خاطر که گفته آرزورا خیرباد
ازحصول مقصد فانی نباید گشت شاد
حیف همت گر شودممنون تحصیل مراد
ای خوش آن آهی کزو تأثیر نتوان یافتن

فیض لطف ایزدی برخشك وتردارد نزول
آری آری پرتو رحمت بود عالم شمول
هر قدر داری گنه ایدل نباید شد ملول
مژده ای غفلت که دربزم کرم بار قبول
جز بقدر تحفهٔ تقصیر نتوان یافتن

محفل امکان که سازشهای وهوی آرزوست
ذره تا خورشید را دیدم دراو هنگامه جوست
شش جهت درعصرماملو زصوت رادیو ست
عالم تقیید یکسر دامگاه گفتگو ست
جز صدادرخانهٔ زنجیر نتوان یافتن

مخمس بیتاب بر غزل حضرت

بیدل «رح»

همچنـان کـز شاخ بید انجیرنتوان یـافتن
هیچگه بوی از گـل تصویر نتوان یـافتن
شیر را خـاصیتش در قیـر نتوان یـا فتن
از جوان حسن سلوك پیـر نتوان یـا فتـن

گوشهٔ چشم کمان از تیـرنتوان یافتـن

ای که‌میخواهی که گردد‌حق‌و باطل‌روشنت
کشف در کار است کی‌سازددلایل روشنت
گرز من پرسی ، کنم حـل مسائـل روشنت
بی‌عبارت شو که گردد معنی دل روشنت

رمزاین قرآن زهـر تفسیرنتوان یـافتن

آ نکه از دنیا پرستـی گشت محو ترهات
داده از کف نقد هستی رابجنس بی ثبات
آرزوی‌بردنش در کشت‌خواهدگشت‌مات
میشونـد اصحاب غفـلت پایمال حادثات

خواب‌مخمل‌راجز این تعبیرنتوان‌یافتن

ملاحظاتی در بارهٔ «ریالیزم» بیدل

متن سومین کنفرانس پروفیسور بوسانی که
ساعت دونیم بعد ازظهرروز ۱۰ میزان ٤٤ در
تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردید.

مسألهٔ (ریالیزم) نه فقط در تاریخ زبان وادبیات فارسی معاصر بلکه در تاریخ تمام زبانهای شرقی اهمیت درجه اول رادارا است ازقرار معلوم تمام ادبیات کلاسیکی فارسی کمابیش تحت نفوذ ایدآلیزم عرفانی وافلاطونی جدید قرار گرفته ومیتوان گفت که باستثنای بعضی نویسندگان قدیم مانند رودکی .وبعضی از گویندگان دربار محمود غزنوی وبرخی ازشعرای بعد، ازقبیل عبیدزاکانی نه تنها تمام هنر کلاسیک خراسان بلکه تمام هنرهای کلاسیک آسیایی فاقدعناصر واقعاریالیستی بوده است (اقلا بمعنی مدرن این کلمه) وریالیزمی که درادبیات معاصر پارسی آنرا مشاهده مینمائیم (وبعضی اوقات ریالیزم افراطی بیذوق) اثرنفوذ اروپایی بوده وریشه ای در ترادیسیون خراسانی ندارد. اینست که جستجو وتحقیق در بارهٔ عناصر ابتدایی ریالیزم در تاریخ ادبیات فارسی بعقیدهٔ من نه فقط دارای اهمیت علمی است بلکه از نقطهٔ نظرعملی نیز

با وجود آنکه انسانهاظلوم اندوجهول
عذر تقصیرات‌چو نخواهندمیگرددقبول
گرچه بیتابم ندارد از عبادت‌هم‌نکول
در حریم کبریا بیدل رهٔ قرب و وصول
جز به‌سعی نالهٔ شبگیر نتوان یافتن

دل‌طپیدن نازوحیی دارد والهام هم

داغم از کیفیت آگاهی و اوهام هم
جنس بسیاراست ونقد فرصت‌ناکام کم

کورشدچشمش‌زسوزن کاری‌دست‌قضا
پیش‌ازان کزنرگس مستت‌زندبادام‌دم

ازخجالت درلب گل‌خنده شبنم میشود
باتبسم آشناگر سازد آن گلفام فم

مژده‌ای‌لب‌تشنگان دشت‌بی‌آب جنون
گریهٔ دارم که‌خواهدشد درین ایام یم

شوق کامل‌در تسلی‌ها کم‌ازجبریل‌نیست
دل طپیدن ناز وحیی دارد والهام هم

آنچه ما در حلقه داغ محبت دیده‌ایم
نی‌سکندر دیده در آئینه نی‌در جام جم

بسکه‌فرصتها پرافشان‌هوای‌وحشت‌است
ازوصالم داغ دل‌میجوشد ازپیغام‌غم

اهل‌دنیارامطیع خویش کردن کارنیست
پر بآسانی توان دادن بچوب خام خم

وغط‌رانتوان‌به‌نیرنگ‌غرض‌بدنام‌کرد
این‌فسون‌برهر که میخوانی‌برون‌دام‌دم

بی لب نوشین او«بیدل»ببزم عیش‌ما
گشت مینا وقدح را باده دراجسام‌نم

بدون لفظ) نقل مینمائیم وبعدازان کلمۀ چند درخصوص علت (پیچیدگی) معروف لفظی بیدل خواهم گفت.

۱- درسال ۱۰۷۰ ه میرزاقلندر بسوی بنگال روانه شد وخانوادۀ خود را در قصبه ماهتسی که ۲۰ کروه ازپتنه آنطرف دریای گنگ واقع است گذاشته بود.

۲- ایامی بود که شاه شجاع شکست خورده وعالمگیر مملکت هند را تحت سلطنت خود قرارده بود.

۳- راهها بخصوص راههای عبور دهات در نتیجۀ وجود راهزنها خیلی خطرناك بود.

٤- بحکم ضرورت من بایست ازپتنه به ماهتسی بروم وتصمیم گرفتم پیاده وبایك خادم فقط عازم ماهتسی شوم.

٥- ازپتنه حرکت کردیم ولی چون عادت پیاده رفتن نداشتم روز اول آن بسوی دریای گنگ سه کروه قطع نکرده پاهای من پر آبله وزخمی شده مجبور شدم زیر درختی استراحت کنم.

٦- بعدازچندوقت خادم من فریاد کرد که باید هرچه زودتر روانه شویم تا به منزل برسیم ودوچار آفتی نگردیم.

۷- ولیکن اینقدر مانده بودم وپاهای من طوری خوابیده بود که نتوانستم حرکت کنم بازگشتن ممکن نبود وآنجا ماندن محال - مأیوسانه پا شدم قدری راه رفتم ودوباره نشستم وگریه کردم.

۸- ازظهر تا یك پاس شب اینطور افتان وخیزان راه رفته فقط بکاروانسرای چمناپر که از آنجا دو کروه فاصله داشت رسیده بالاخره توانستم استراحت کنم.

۹- درطی آن سفر واضحاً فهمیدم که جهدناتوانی هم مفیداست ونتیجه میبخشد.

۱۰- شب مرا راحت آورد خدارا شکر گفتم ودرفکر کرایه گرفتن یکمرکب افتادم.

۱۱- امابعلت خطرراه کرایه کشان قبول نکردند بلکه همه پندونصیحت دادند

قابل توجه است زیرا نویسندگان جوان پارسی زبان امکان آنرا امید هد که بتوانند ریالیزمی ایجاد نمایند که اثر تقلید اروپا نبوده بلکه رابطهٔ تاریخی با ماضی خود شان وفرهنگ خود داشته باشد. درضمن مقاله که بنده راجع به (سبك هندی) بزبان ایتالیایی نوشتم سعی کردم نشان بدهم که خود سبك هندي باوجودیکه البته نمیتوان آنرا (ریالیست) دانست ولی وسیلهٔ قوی بوده برای بهم شکستن ترادیسیون افلاطونی جدید سبك کلاسیکی وایجاد سبکی که اگر ادامه می یافت میتوانست منجر به سبك مدرنی گردد که مدرنی آن بامدرنی اروپایی شباهت دارد ولی درعین وقت مستقل واوریژینال می باشد.

البته اینجا درحدود یك سخنرانی مختصری نمیتوان مطالعهٔ عمیق در بارهٔ امکان ریالیزم درتمام آثار بیدل بنمائیم وفقط میخواهیم نشان بدهیم که چطور بیدل درنقل کردن ویاقصه کردن، سبکی ایجاد نموده که باتمام سبکهای کلاسیکی فارسی فرق داشته ومیتواند مبدای برای ایجاد یك (ریالیزم شرقی) تشکیل دهد - که وقت مرا مجبور میسازد که فقط قسمت کوچکی از چهار عنصر بیدل را نمونه بیارم یعنی قسمتی که دران بیدل از مسافرت خود ازپتنه (عظیم آباد) تا به ده ماهتسی در سال ۱۰۷۰ھ وقتی وی فقط ۱٦ ساله بود گپ میزند. همه میدانید که آن مسافرت وقتی صورت گرفت که شاه شجاع مغلوب شده واورنگزیب عالمگیر بسوي بنگال لشکرکشی میکرد تا آن ایالت دور را که مقر شاه شجاع بود بطور نهائی تحت کنترول خود قرار دهد. عموی بیدل میرزا قلندر خانوادهٔ خود را در ده ماهتسی قریب ۲۰ کروه (کما بیش ٦۰ کیلو متر) ازعظیم آباد گذاشته بود وبیدل در پتنه مانده بود وبرای حاجتی میخواست به ماهتسی رفته خویشان خودرا ملاقات کند. چون راه ها خیلی خطرناك بوده وبیدل از رهزنان میترسید ترجیح داد ازپتنه تا ماهتسی پیاده رود. برای نشان دادن روش بیدل در قصه کردن حالا بطور بسیار مختصر فقط اتفاقات مسافرت بیدل را (یعنی معنی قصه

میرزاقلندر در ماهتسی وبامرخواجه برای خدمتی بکنار دریای گنگ رفتم وحالا بهماهتسی مراجعه میکنم .

۲۳- بعدازان ازمرکب خود فرود آمد واحوال میرزاقلندر وعلت سفرم پرسید .

۲٤- من جواب دادم ولی هیچ از کدورت حالم نگفتم .

۲۵- بعداز ساعتی برخاست ومادیان راپیش آورد ومرا دعوت کرد که سوار شویدومرا ازجلوداران شمارید .

۲٦-اما انصاف اجازه نداد کهپیری بآن ضعف پیاده رود وحوانی مثل من سوارمرکبی گردد. بابهانه اینکه میخواستم در سایهٔ آن درخت بمانم دعوتش راقبول نکردم وچند قدم از آنجا دورشدم وقتی برگشتم دیدم پیرمرد پیاده . رفته بود وکودك بامادیان منتظرمن است.

۲۷- ناچارسوارشدم وعقب وی رفتم تاهرجادرراه وی را بیابم ازمرکب فرود آمده آنرابوی بازبدهم .

۲۸- ولی وی راهیچ جاندیدم ونزدیك نمازشام بسرای بیگلی که از آنجا سه کروه فاصله داشته رسیده دیدم که آن پیرمرد قبل ازمن آنجارسیده بود .

۲۹- من عذرخواستم ولی جواب داد که من بیش ازخادم چیزی نیستم، اگر شمارابحال خودم اندیشه مند نمیدیدم باشمامی آمدم فعلاشب درین کاروانسرای بایدآسود من هم جائی پیداکردم وباشماخواهم ماند.

۳۰- پس ازتهیهٔ اسباب طعام خادم رافرستادم تاویرابخواند هرچنددر آن اطراف جستجو کردویراپیدانکرد .

۳۱- دیرشده بودبرای ادامه دادن جستجو و من مانده بودم پس بهحجلهٔ خودرفتم وخوابم برد .

۳۲- هنگام سحردوباره کودك رادیدم واوبمن گفت که خودش وآن پیرمرد درقصبهٔ نزدیك مهمان بودند وپیرمزدقبل ازطلوع آفتاب روانه شده است ولازم

که اینجا بمان و روانه مشو .

۱۲ـ بنابرین مجبو رشدم بار دیگر پیاده روم. بعدازسه کروه راه درخود اثری ازماندگی ندیدم وتصمیم گرفتم تامنزل دیگر توقف ننمایم .

۱۳ـ اماوقتی ظهرشد وآفتاب بی رحمانه برمن تافت مجبور شدم باچشم بسته راه بروم. عرق میکردم ازگرمی خاك مانند شعله های آتش گردیده بود .

۱۴ـ ناگاه ابررحمتی ازدور بنظرآمد یعنی درخت پربرگ که من آنجابرای استراحت دویدم.

۱۵ـ آنجاماندم تاآفتاب ازقدزوال درگذشت وگرمی قدری کمترشد ولی وقتی دوباره شروع به راه رفتن نمودم همان حالت دیروزدرمن پیداشد یعنی ازماندگی قادرراه رفتن نبودم .

۱۶ـ به خادم گفتم : هرچه باداباد امشب در سایهٔ همین درخت خواهیم خوابید.

۱۷ـ خادم چارهٔ ندیدجز تسلیم ـ ردائی روی زمین گستردیم وروی آن دراز شدیم .

۱۸ـ ماتشنه وگرسنه روی آن رداخوابیده منتظر شب بودیم خوابم نبرد ولاینقطع ازپهلو به پهلوی دیگرمیغلطیدم .

۱۹ـ تاپاسی ازروز باقی مانده آوازی بگوشم خورد وپیر مرد خمیده قامتی دیدم برمادیان سمند بچه دار تاخته می آیدو کودکی عصادرکنار همچنان برکابش عنان انداخته.

۲۰ـ چون نزدیك رسیدبگرمی تمام سلام کردوگفت که درچنین اوقات پیاده سفرکردن اشتباه بوده .

جواب دادم که آنچه فرمودید نشان میدهد که شمابمن دوستید ولی هرچندفکر میکنم شمارا درکجا دیدم بخاطر نمی آید .

۲۲ـ تبسم کنان گفت که من جان محمدم از تابعان خواجه شاه محمد همسایهٔ

نقطهٔ سوم: تفاصیل ریالیستی واتفاقات جزئی وخصوصی که غالبادرسبك داستان پردازي وقصه‌گویی کلاسیك غیرمهم دانسته وذکرهم نمیشودانیجا باکمال دقت به جریان سخن آورده میشود. مثلااینك درخت پربرك است یاا ینکه مادیان بچه داراست ویادر جمله های شمارهٔ ٧–١٧ و١٨ وصف تمام حرکات مایوسانهٔ موءلف ویاذکر(ردا) درجملهٔ شمارهٔ ١٧ وغیره. ممکن است سعدی عوض ذکرکردن ردائیکه روی آن خوابیده اندکه برای وی دارای اهمیت سبك شناسی نمیبودفقط میگفت (روي زمین خوابیدم) اماریالیزم بیدل نه فقط بتوسط مقایسه اي باسعدي یانویسندگان فارسی دورهٔ کلاسیك معلوم میشود بلکه‌حتی بامقابلهٔ وي بانویسندگانی که‌بعدازدورهٔ کلاسیك آثارخودرا تالیف کردند.

مثلاقصهٔ فوق الذکربیدل را باوصف تجربه هاومسافرت نویسندهٔ معروف آسیای میانه زین الدین واصفی (نیمهٔ اول قرن دهم‌ه) مقایسه‌کنیم‌واصفی نیزمانند بیدل ازتجربه های شخصی خود درطی مسافرت خطرناکی درگرمی تابستان درصحراي ترکستان گپ میزند. چون وقت ندا ریم اینجادوسه صفحه از (بدایع الوقایع) واصفی راعینانقل‌کنیم مانند آنچه با بیدل کردیم جمله هاي‌متن اصلی‌راازهرگونه تزیین‌نثري ونظمی خالی‌کرده‌فقط تواتراتفاقات‌راذکرمینمائیم.

١– ازحضرت عبیدالله خان‌رخصت حاصل کرده متوجه ترکستان شدیم.

٢– این سفردروقتی‌بود که آفتاب‌دربرج‌سرطان‌وگرمی‌فوق العاده‌شدیدبود.

٣– ازبخارابیابان ترکستان‌درآمدیم.

٤– بعدازچند روزبه بادیه‌اي رسیدیم که آب درآن هیچ نبود یگانه امواجی که داشت امواج ریك بود.

٥– القصه بهمراهی بدرقه الهی ازآن بیابان نامتناهی بسلامت بولایت ترکستان رسیدیم.

موءلف براي تعریف‌این اتفاقات بسیارکم وساده قریب سه صفحه پراز

نیست که عقب وی بدویم ویرابمنزل خواهیم یافت.

٣٣ــ من حیران ماندم وقدری شرمسار که وی به این پیری اینقدرمن جوان راکمك کرده است.

٣٤ــ نه کروه دیگر بدون تصادفات واتفاقات مهمی طی شده وهنگــام نماز عصربه ماهتسی رسیدیم پیرمرد،دم‌درخانهٔ خواجه‌شاه‌محمدایستاده ومنتظرمن بود.

٣٥ــ اسب حوالهٔ کودك کردم و باکمال گرمی پیرمردرا تشکرکــردم ووی بافروتنی وخضوع تمام جواب داد .

٣٦ ــ باوی خداحافظی کردم وبه‌منزل رفتم .

٣٧ــ فردایِ آنروزبرسم قدیم باپسران خواجه شاه محمد صحبت د وستانهٔ کردم وباایشان از احسان پیرمرد(جان محمد) خادمشان‌خیلی ستایش کردم .

٣٨ــ ولی ایشان قسم کردند که باین نام کسی ازرفقای مانیست ودیروزهیــچ کس ازهیــچ جابخانهٔ مانرسیده است !

البته حالاجائی نیست ازخودبپرسیم که این جان محمد اسرار آمیز که بــوده ولی فقط میخواهم دربارهٔ سبك‌بیدل درهنر(نقل کردن) یاقصه کردن مــلاحظاتی چند بنمایم.

هرکسی که باادبیات کلاسیکی فارسی آشناباشد بایدتاکید کند که‌قصه ای‌بدین طرزدرادبیات فارسی بسیارکمیاب است. فقط مهم اول‌اینست که نقل‌کننده به‌تمام تفاصیل زمان ومکان اهمیت مخصوصی میدهد ــ مانند شیخ سعدی نمی گــوید که (روزی) درجائی یادرشهری کسی‌را دیدم وغیره بلکه راهها، اوقات، فاصله‌ها شکل وموقعیت اشیاراباکمال دقت توصیف مینماید.ثانیاً باستثنایِ جملهٔ‌شمــارهٔ (٩) که دران جهد راحتی جهد ناتوانی راستایش می نماید رشتهٔ سخن بــوسیلهٔ جمله هایِ شامل برپند ونصیحت هیــچ وقت قطع نمیشود بلکه گذشته ازپیچیدگی استعارات که بعداً ازان حرف خواهیم زد. بطوربسیارساده ومستقیم پیش میرود

عساکرر ومیه‌ومحصور شدیم وتلاشهایِ سخت‌وزحمت‌هایِ صعب کشیده حق‌تعالی نجات دادوبهمدان رسیدیم »

اینجاسفربو سیلهٔ صفت هایِ مانند خطرناك که صفت خیلی عمو می‌است‌وصف گردیده‌وآن «مشقت»و«زحمتها» که‌موءلف‌ازآن حرف می‌زندما درست نمیدانیم که‌عبارت‌ازچه چیزبو د ؟ درهنـــدوستان نیزموءلف از«انده» و«ملال» و«زبونی» که‌نصیب اوگردیده حرف میزند ولی ماازدانستن تفصیلات جا لب وشخصی آن محروم میمانیم ــ هنرتـــوصیفی وی«تیپیـــک»وعمومی ونیـــوافـــلاطـــونی است وتمام اتفاقات که‌برایِ مامدرنها (وبرای بیدل‌نیز)جالب ودلچسپ میبودگو یا در (فی‌الجمله)هایِ‌وی‌محبوس‌میماند .

درسبك نقل کـردن اتفاقات بیدل شاید برایِ دفعـــهٔ اول در تاریخ ادبیات پارسی به اتفاقات غیرعمومی به اشیاء جزئی اهمیت میدهد وطرز وی سمبولیك نیست بلکه«فرصتی»است .

(فرصت)اصطلاحی است که درفلسفهٔ بیـــدل معنی (وقت) داردولی نه زمان فیلسوفهایِ قدیم ونـــه وقـــت سلسله‌ایِ‌که تـــاریـــخ است بـــرای وی (فـــرصـــت) جنبـــهٔ بدیـــع‌غیرمکررِوجودیِ EX1 STENTIEL وقت میباشد یعنی‌چیزیِ شبیه بـــه FLIEHENDER AUGENBLIcKفاوست گو ته.

براه فرصت ازگردخیال افگنده‌ایِ دامی

پری خوانیست کزغفلت کنی‌درشیشه ساعت‌را

عقیدهٔ من اینست که‌هم آنانیکه‌فلسفهٔ بیدل را بطورمتصوفانه روایتی تفسیرمینمایند وهم اشخاصی که‌بیدل‌راپیشقدم ما تریالیزم میدانند به این نقطهٔ عمیق فلسفهٔ بیدل اهمیت‌شایانی‌نه‌بخشیده‌اندمثلاً استعارات‌وعبارات‌بسیاردشوار فهم وپیچیده که‌بیدل برایِ تزیین‌کلام خود بکارمیبرد ازنقطهٔ نظرماتریالیستی مسئلهٔ حل‌نـــا شدنی است بعنوان نمونه فقط‌جملهٔ شمارهٔ ١٨ قصهٔ سفر بیدل را بگیریم . آنچه مابچند کلمه

استعارات و کنایه‌های شیرینی‌در وصف حرارت وبی آبی ریگستان بکاربرده‌ولی بعدازخواندن آن ازتفاصیل ریالیستی سفرهیچ نمیدانیم ــ نمیدانیم آیاوی‌تنها بوده ویاباکه سفر کرده؟نمیدانیم‌سفرچند روزویاچند ساعت‌طول کشیده؟نمیدانیم ایشان برای استراحت توقف‌کردند یانه ودرچند منزل توقف کردند ،نمیدانیم ریگستان چطوربوده ودرآن چه چیزهائی دیدند؟ وقتی هم‌موءلف می فرماید: ندانم که وزیدن باداموا ج برروی ریگ نمایان شده بود یااستخوانهای پهلوی گمگشتگان اززیرپردهٔ غبارمینمود (ازگفتهٔ وی نمیتوان استنباط‌کرد که آیاوی استخوانهای‌گمگشتگان‌رافی‌الواقع دیده یااینکه استخوانهای‌گمگشتگان بیش ازیك عنصرموثربرای وصف (بیابان مطلق (بیابان نیو پلاتونیك) چیزی دیگر نسیت تمام آن تفاصیلی که برای یك نویسندهٔ ریالیستی مدرن قابل ذکروتوجه میبوددرآن عبارت (القصه) متمرکزشده‌وناگفته نماند بیدل باوجوداینکه سبك وی ازآن واصفی خیلی پیچیده ترومشکل تراست ولی بآن تفاصیلی که برای ما(مدرن ها) دلچسپ ومهم است اهمیت شایان میدهد .

مقایسهٔ دیگرهم بنمائیم وایـن دفعه بانویسنده ای که به دورهٔ بیدل خیلی نزدیکتراست ومانند بیدل بعقیدهٔ بعضی مورخان‌ادبیات جزونویسندگان‌سبك‌هندی میباشد یعنی شیخ علی حزین وی نیز در تاریخ احوال خودبیش ازیك با راز مسافرتهای خطرناك خودگپ میزندمثلامسافرتی ازاصفهان تاخوانسار وازآنجا بخرم‌آبادوهمدان بعدازحملهٔ‌افاغنه‌به‌اصفهان‌وشکست‌خوردن‌صفویان‌میفرمایند:

«بالجمله‌فقیرازآن‌قریه‌حرکت‌کرده‌منازل‌خطرناك‌رابه‌مشقت‌وصعوبت‌تمام‌طی نموده ببلدهٔ خوانسار رسیدیم‌ودران‌چندی توقف کرده چون زمستان‌رسیده وراهها پربرف‌بودفی‌الجمله‌تدارك سامان‌سفرنموده‌ببلدهٔ خرم‌آباد ... رسیدم...»«بصوب همدان‌روانه شدم وبامردم‌خودوجمعی که‌رفیق‌راه شده بودندهفتاد سواربودیم طرق‌وسالك چنان‌پرفتنه وآشوب بود که عبورد شواری‌داشت دریك‌دو منزل‌دچار

فــرصت چمنــی درنــظــر آرا سته بــود
مژگان برهم زدیم و آن رنگ شکست «۱»

سبك کلاسیکی برایِ رنگهایِ گوناگون فرصت تااندازهٔ کورونابینامانده بودوفقط به بیرنگی ماورایِ طبیعت اهمیت میداد. برعکس بیــدل میخواهد چشمهایِ خود را درمقابل رنگارنگی فرصت بازنگاه داشته باشد یکی ازجالبتــرین جنبــه‌های وسبك بیدل همین(دویی) است یعنی ازطرفی بیدل به رنگها یِ گوناگــون فرصت اتفاقات جزئی زبان علاقه‌داردودراین بانویسندگان‌مدرن‌ماشبیه است وازطرف دیگربرایِ وصف تجربه های خود استعاراتی بکارمیبرد که بهرچیزجزئی وبه هر ذره‌ای که تحت قلم‌دقیق وی می‌افتــد قوه وقــدرتی مخصوص وحتی یك رنگ «ازلیت» میبخشد هریك برك سبزرمزوسمبول چیزدیگریِ نیست. همین برگ سبز است گویا خود تمام‌قوای تخلیقیِ «لم‌یزل» را متمرکزمی‌نماید

ازنو بهــارلم یــزل‌جــوشیــده ازبــاغ ازل
نه آسمــان‌گل دربغل یك‌برگ‌سبزگلشنت

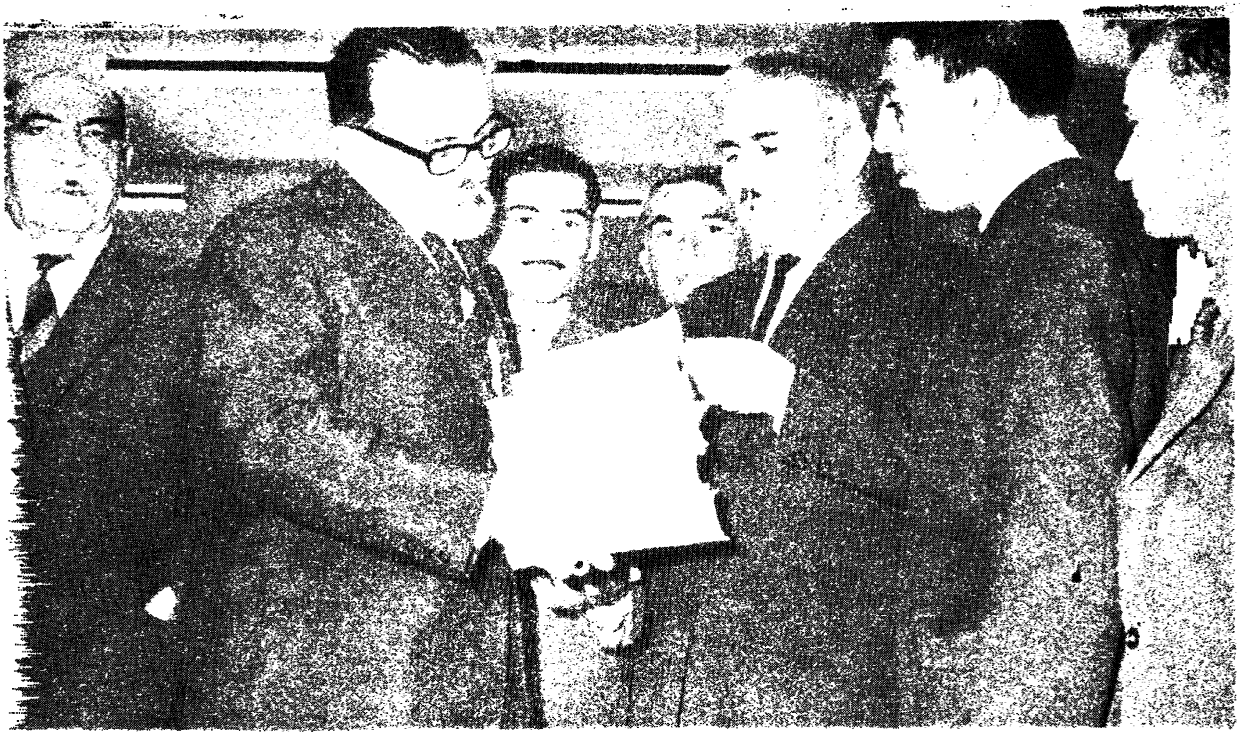
۱—مژگان چوبهم زدیم آن رنگ شگست

خلاصه کردیم دراصل همین طور است.

درآن سوادوحشی‌ای که گردنده جزغبارنظرنبودوسرودی که بنظردرآید غیرازنفس مضطرب نمی‌نمود تلواسهٔ تشنگی به‌امید چشم ترساغرتسلی داشت واضطراب گرسنگی ببوی کباب‌جگرذلهٔ تسکین می‌انباشت. دیدهٔ بی‌خواب، انتظار ورود شام میکشید تاسیاهی شب رامژگان پندارد دوچشمی بخیال آسوگی بهم آرد هرنفس چون اشك بپهلوی دیگرمیغلطیدم واوراق فرصت میگردانیدم.

اشخاصی که بیدل را پیشقدم ماتریالیزم میدانند ازخودمی پرسند که چرابیدل اینگونه سبك را اختیار کرده وهیچ جواب داده نمیتوانند، امااین سبك برای‌بیدل درست برای نیل بمقصودوی مفید بوده یعنی درهم شکستن پلا تونیزم ادبیات کلاسیك فارسی وباز کردن دری برای امکانی ازریالیزم، به عبارت دیگر اگر بیدل سبك عادی را بکار میبرد البته همان سبك ویرا مجبورمیگردد وباره به‌سمبولیزم ادبیات قدیمی بیفتد درصورتیکه بوسیلهٔ این سبك بدیع قادر است (بفرصت) به‌حقایق این دنیا جلب توجه کرده‌واتفاقات که‌برای‌سبك کلاسیك فاقد هرگونه اهمیت بوده بطوردقیقترمطالعه وابراز نماید.

فرق بین استعارات بیدل و استعارات سبک کلاسیک خصوصاً در این است که اسعارات بیدل (مثالی) رمزی سمبولیک نمی باشد. مثلا درجملهٔ که فوقاً ذکر آنرا کردم (غبار نظر) (نفس) (ساغر) (جگرکباب (دیدهٔ بیخواب (سیاهی شب)مژدگان‌وغیره‌رموزی‌یااشاراتی به‌حقیقت ماورأ طبیعی یامثالی نیست بلکه وسایل عجیبی برای وصف اتفاقات (فرضی) است اینست که عناصرجداگانهٔ استعارات بیدل بااینکه ظاهراً شباهتی باعناصر استعارات وتشبیهات کلاسیکی داردولی ترکیب آنهاباآن شاعر قدیم فرق دارد وبعضی اوقات‌بیدل عناصرنوی رانیز ایجاد مینماید از قبیل «تلواسه»و«ذله» «مربوط به‌تشنگی» و«تسکین» دریکی ازغزلیات خودبیدل میفرماید :



پوهاند غلام‌حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات جامعترین دیوان غزلیات حضرت بیدل را که از طرف ریاست دارالتالیف وزارت معارف بافتخار چهل و چارمین جشن استرداد آزادی کشور در سال ۱۳۴۱ چاپ ، شده بود به پروفیسور بوسانی تقدیم میدارد .

گزارشهای پوهنځی ادبیات

پروفیسر الکزندر بوسانی دانشمند شهیر و بیدل شناس معروف ایتالوی نظر به دعوت پوهنتون کابل بتاریخ یکشنبه ٤ میزان ۱۳٤٤ باخانمش ایلسا بوسانی وارد کابل شدند و در میدان هوایی کابل توسط محمد حسین راضی مدیر نشرات و پوهندوی غلام صفد پنجشیری و پوهیالی عبدالقیوم قویم استادان پوهنځی ادبیات و بناغلی بینکیو شارژ دآفیر سفارت ایتالیا ازوی پذیرایی بعمل آمد. پروفیسر بوسانی روز ٥ میزان بعد از ملاقات تعارفی با پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات درحالیکه پوهاند مجددی ایشان همراه بود بارئیس پوهنتون کابل و وزیر معارف نیز ملاقات تعارفی بعمل آورد پروفیسور بوسانی ضمن توقف چهارده روزهٔ خویش در کابل ازموزهٔ کابل، استالف قرغه، پغمان، غزنه و بامیان دیدن کردو چهار کنفرانس تحت عنوان «وصف طبیعت در اشعار بیدل»، «نظریات یک اروپایی در بارهٔ بیدل»، «ملاحظاتی در بارهٔ ریالیزم بیدل» و «دانته شاعر فلورانس» در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد کرد.

در کنفرانس نخستین وی که روز ٤ میزان در تالار کتاب خانهٔ پوهنتون دایر شد بناغلی علی محمد وزیر دربار سلطنتی، بناغلی حافظ نور محمد کهگدای سر منشی حضور ملوکانه، بناغلی دکتور محمد انس سابق وزیر معارف، برخی از اراکین وزارت معارف و پوهنتون کابل و عده ای از استادان و محصلان پوهنځی ادبیات و بیدل شناسان و ادبای کابل حضور بهم رسانیده بودند.

ابتداء پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات پروفیسور بوسانی رابه حضار معرفی داشت وزحماتی را که وی در مورد شناسایی حضرت بیدل برای اروپائیان متحمل شده وروزان وشبان دراین باب نورنظر باخته است قابل قدر خواند . این کنفرانس وسایر کنفرانس های پروفیسور بوسانی که بروزهای ۸/۷و۱۰ میزان در تالار آدیتوریم پوهنتون ایراد شد مورد پسند بیدل شناسان افغانی و طرف استفادهٔ محصلان پوهنځی ادبیات واقع گردید .

پروفیسر بوسانی روز شنبه ۱۷ میزان کابل را به قصد تهران ترك گفت . جهت وداع ایشان در میدان هوایی کابل پوهنوال میرحسین شاه معاون و محمدحسین راضی مدیر نشرات پوهنځی ادبیات وپوهیالی قویم مهماندار پروفیسور بوسانی حاضر شده بودند .

تحقیقات زبانشناسی در۱٤٦ نقطهٔ مختلف کشور

یك تیم چهار نفری که بریاست پروفیسور رادار منشی کمیتهٔ بین المللی لهجه شناسی بتاریخ (۲۰) سنبله وارد کابل شده بودند بعداز مشاهدهٔ امور اطلس زبانشناسی افغانستان وسروی السنه ولهجات مردم ولایات مختلف مملکت بتاریخ ۱٦ عقرب کابل را بقصد سویس ترك گفتند .

شاغلی نوراحمد شاکر آمر موسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات برای وداع ایشان بمیدان هوایی حاضرشده بودند. پروفیسور رادار از تحقیقات زبانشناسی که در۱٤٦ نقطهٔ مختلف کشور بعمل آمده است اظهار مسرت کرده گفتند که اگر بهمین سرعت تحقیقات ادامه یابد ممکن درحصهٔ دوم سال آینده تمام مواد لازمه برای ترتیب ونشر اطلس زبانشناسی افغانستان تهیه شود .

اطلس زبانشناسی درسه جلد نشرخواهدشد در جلد اول پرسشنامه ایکه در تحقیقات لهجات بکار برده شده است ، نقشه هاې عمومی که در آن زبانهاې مختلف افغانستان را در نقاط مختلف افغانستان نشان خواهد دادوهمچنین سروی جغرافیایی وتاریخی زبانهای مختلف مملکت نشر خواهد شد .

محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات از صفحات غربی کشور بازدید بعمل آوردند

باساس پروگرامهای سیرعلمی پوهنتون کابل ساعت ۱۰ قبل ازظهر روز ۲۸ میزان ٤٤ محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات تحت نظر شاغلی محمدحسین راضی استاد و مدیر نشرات پوهنځی ادبیات بغرض بازدید از موءسسات نشراتی و عرفانی و پروژه های اقتصادی و عمرانی جانب صفحات غربی کشور عزیمت کردند .

محصلین طی این یك هفته ایکه برای سیرعلمی ایشان تخصیص داده شده بود از آثار و نقاط تاریخی و موسسهٔ نشراتی سنایی ولایت غزنی و لیسه میرویس نیکه ، بند دهله و موسسهٔ نشراتی طلوع افغان و خرقهٔ مبارکه ، مزار میرویس نیکه و احمدشاه بابا ، میدان هوایی بین المللی و لایت کندهار و شهر لشکرگاه وطاق تاریخی بست و پروژه های زراعتی و ساختمانی وادی هلمند وارغنداب وچاه انجیر و لیسهٔ لشکرگاه و بند کجکی و لایت هلمند بازدید بعمل آوردند. محصلین پس از تطبیق پروگرام معینه روز ٤ عقرب به کابل باز گشتند .

✲ ✲ ✲ ✲ ✲ ✲

ساعت ده ونیم قبل ازظهر روز ۳۰ عقرب به مناسبت توزیع دیپلومهای یک عده ازمحصلین خارجی پوهنځی ادبیات محفلی در ریاست پوهنځی ادبیات دایر شده بود که در آن معاون ویکعده ازاستادان پوهنځی ادبیات وسکرتر کلتوری سفارت شوروی اشتراك ورزیده بودند .

قبل از توزیع دیپلومها پوهنوال میرحسین شاه معاون آن پوهنځی راجع به نقش مهم همچو تبادلات فرهنگی جهت تشئید مزید روابط دوستی بین ملتها تذکراتی داده موفقیت یک عده از محصلان شوروی را که ازشش ماه باینسو مشغول فراگرفتن زبانهای پښتو ودری درپوهنځی ادبیات بودند تبریک گفت .

درجلددوم درحدود ۱۵۰۰ نقشهٔ زبانشناسی ودر جلد سوم در حدود سه صد رسم وعکس انتشار خواهدیافت.

محصلین خارجی زبان دری رادرپوهنځی ادبیات فرامیگیرند

شاغلی محمدنورالدین عبدالمنعم که‌در کدر تدریسی جامعهٔ ازهرایفا ی وظیفه میکردند روز۳ اسد٤٤ تحت‌پروگرام روابط کلتوری افغانستان وجمهوریت متحد عرب‌وارد کابل شده‌وهم اکنون‌درپوهنځی ادبیات مشغول تحیقق درادبیات دری میباشند.

* * *

یکدستهٔ سه نفری محصلان چینایی تحت پروگرام روابط کلتوری افغانستان وجمهوریت مردم چین روز ۲۰سنبله ٤٤ واردکابل شده وهم اکنون به‌فرا گرفتن زبان دری درپوهنځی ادبیات مشغول میباشند. محصلان مذکور عبارتنداز :

۱ ـ شاغلی لیو چانگ پاو

۲ ـ شاغلی مو تیفو

۳ ـ شاغلی چنگ فوشنگ.

بازدیدازصفحات شمال کشور

محصلان صنف چهارم رشته‌های پښتو ،دری‌وتاریخ وجغرافیهٔ پوهنځی ادبیات روزشنبه اول عقرب تحت نظرشاغلی‌عبد الحی حبیبی ، پوهاند محمدعلی میوندی پوهنوال‌علی محمدزهما ، پوهنمل‌الهام‌وشاغلی‌تزی استاداناین پوهنځی‌جهت‌مشاهدهٔ پروژه‌های‌انکشافی وآثارتاریخی‌عازم‌صفحات‌شمال کشورشدند این هیأت ضمن بازدید ازشهرهای پلخمری ،کندز ، خان‌آباد ،خلم ، مزارشریف، بلخ ومشاهدهٔ شیرخان بندروحفریات سرخ کوتل روز ۹ عقرب ٤٤ بکابل بازگشتند .

* * *

مقابلتاً یك تن ازمحصلین شوروی ضمن اظهارشکـرا ن وامتنـان از منسوبین پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل ونظم ونسق پروگرام ایشان درپوهنځی ادبیات، دوام همچو روابط فرهنگی رامیان دولتین افغانستان وشوروی آرزونمودند .

محصلان شوروی که درپوهنځی ادبیا ت مشغول فراگرفتن زبان پښتو بودند وباخذشهادتنامه نایل شده اند عبارتند از:

۱ــ ښاغلی عبدالرحیم

۲ــ ښاغلی بیگ مراد

محصلان شوروی که در پوهنځی ادبیات مشغول فراگرفتن زبان دری بودندواخیراً باخذشهادتنامه های شان موءفق شده اندعبا رتند از:

۱ــ ښاغلی جورایف

۲ــ ښاغلی اورالوف

۳ــ ښاغلی نادراوف.